

زندگینامه

مصلح کبیر و علامه شهیر

آیت الله شریعت سنگلجی رحمته الله

بنیانگذار مدرسه اصلاحی و توحیدی

معاصر در ایران

به قلم:

دکتر سعد رستم

شناسنامه کتاب

| | |
|---|-----------|
| زندگینامه مصلح کبیر و علامه شهیر آیت الله شریعت سنگلجی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ | نام کتاب: |
| دکتر سعد رستم | تألیف: |
| انتشارات عقیده (www.aqideh.com) | ناشر: |
| 1393 هـ. ش / 1435 هـ. ق | سال چاپ: |
| 3000 نسخه | تیراژ: |

مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

contact@mowahedin.com

ناظر علمی و فنی:

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مندرجات

- 1 مقدمه مجموعه کتاب‌های موحدین
- 5 مقدمه ناشر
- 9 مقدمه
- 13 1 اوضاع ایران در دوران شریعت سنگلجی
- 13 1. نگاهی به اوضاع اجتماعی و فرهنگی
- 14 2. رواج شدید بدعت و خرافات و اعمال شرک‌آمیز در جامعه ایران
- 19 2 دوران کودکی شریعت و تحصیلات علمی او
- 20 محله سنگلج در تهران
- 21 سفر شریعت به نجف
- 22 فعالیت تبلیغی شریعت پس از بازگشت از نجف
- 27 3 ریشه‌های تفکر اصلاح‌طلبی و نوگرایی دینی شریعت
- 27 شیخ حسن سنگلجی و ارتباط او با شیخ هادی نجم آبادی و سید جمال الدین افغانی
- 28 سید اسدالله خرقانی و سید جمال الدین افغانی
- 31 فکر اصلاح دینی در اندیشه شیخ هادی نجم آبادی
- 35 4 گفتگوی شریعت با تاگور، شاعر و فیلسوف هندی

- 5 سفر حج و تابش نور توحید خالص در سینۀ سنگلی.....43
- 6 مبارزه با خرافات، روح تعالیم شریعت سنگلی.....47
- 47.....درآمد
1. حقیقت امام دوازدهم و غیبت و ظهور وی.....51
2. انتقاد از تصور نادرست عوام شیعه درباره شفاعت.....53
3. ردّ بر عقیده «رجعت».....61
4. نفی حیات جاوید حضرات عیسی، خضر و الیاس علیهم السلام.....66
5. تقلید و اطاعت از بزرگان و پیروی از احبار و رهبان، مهم ترین عوامل عدم تعقل و ماندن در گمراهی.....67
- 7 کتاب «توحید عبادت» و دعوت به ترک تمام انواع شرک.....75
- 75.....پیام کتاب و انگیزه تألیف آن
- 76.....چکیده مهم ترین موضوعات کتاب
- 76.....بخش نخست کتاب: حقایق درباره توحید عبادت
- 77.....بخش دوم کتاب: شرک و انواع آن
- 78.....منابع کتاب «توحید عبادت» و اقتباس از کتاب توحید شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته
- 8 کتاب «کلید فهم قرآن» و توجه دادن مردم به مرجعیت قرآن.....81
- 81.....پیشگفتار: سخن مورخان و محققان در مورد اهمیت این کتاب
- 83.....نگاهی کوتاه بر مهم ترین مضمون های کتاب
- 88.....معنای حقیقی «ظهر» و «بطن» قرآن
- 92.....محکم و متشابه قرآن و بیان حقیقت آن
- 9 سنگلی تیشه بر بنیاد مادیگری می زند و به شبهات جوانان در مورد دین جواب می دهد.....95

- 95.....درآمد.....
- 10 دیدگاه شریعت نسبت به نبوت و رد او بر دیدگاه فیلسوفان و باطنیان.....**
109.....
- 11 واکنش علمای سنتی شیعه امامیه در برابر اصلاح طلبی سنگلجی**
113.....
- 12 وفات مصلح کبیر.....**
119.....
- 13 شریعت از نگاه دوستان و شاگردان.....**
121.....
1. حسینقلی مستعان.....
121.....
- 2 و 3. تیمسار سرتیپ جهانگللو و عبدالرحمن فرامرزی.....
124.....
4. مرتضی مدرس چهاردهی.....
126.....
5. نورالدین چهاردهی.....
129.....
- 14 دو پرسش در مورد شریعت و پاسخ به آنها.....**
131.....
- 15 آثار و نوشته‌های شریعت سنگلجی.....**
137.....
- 16 مشهورترین شاگردان شریعت سنگلجی.....**
139.....
- 17 تاثیر دعوت اصلاح طلبی شریعت سنگلجی در ایران و آثار آن بعد از وفاتش.....**
141.....
- 18 خلاصه بارزترین افکار و اصلاحات دینی علامه شریعت سنگلجی**
147.....
- 1- مبارزه با خرافات، زدودن شرک و بازگشت به سلف و اسلام ناب.....
147.....
- 2- همه فهم بودن قرآن بدون نیاز به رجوع به روایات.....
148.....
- 3- استدلال از منابع اهل سنت در تفسیر و حدیث و رجوع به آنها به عنوان منابع معتبر در عین رجوع به منابع شیعه.....
149.....

149 4- تجدد و نوگرایی در دین

151 کتابنامه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمهٔ مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت. دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند. آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُتَنَسِّک، بر قامت رعنای دین حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغاسالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنهٔ رسول الله ﷺ به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه‌زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد، مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر اکرم ﷺ شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ

ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟ آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه‌زده شیعه امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت‌زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن در دادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی‌پروا فریاد بر آوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می‌رود توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی، که در زمره این بزرگواران بود، در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی است برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین تا با تاسی از شیوه دین‌پژوهی و عیارسنجی مدعیان دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گمگشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام هستند، به ویژه در ایران.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم، در خلال تغییر مذهب شیعه امامیه که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامیه را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ عقایدی همچون: مانند امامت، عصمت، رجعت، شفاعت، امام غایب و اختلافات میان صحابه. از این رو، عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند، برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته‌شان دیده شود؛ ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلوآمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، آن است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آرای توحیدی آنان فراهم شود و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد؛

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود؛

۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به

آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله ره به روشنایی توحید بردند؛

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک نهاد، ثمره پژوهش های بی شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب ها به دیگر زبان ها، زمینه آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

چشم انداز

تردید نیست که دستیابی به جامعه ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، جز با پیروی از آموزه های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندرکاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق باشد. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما قلم عفو کشد.



مقدمه ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار، محمد مصطفی ﷺ و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش‌اندوزی و علم‌آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند؛ چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه‌افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلاخیز کنند تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشید دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گرد برخاسته

نبینی که هر جا که برخاست گرد
 نبیند نظر، گرچه بیناست مرد
 تلاش‌های برنامه‌ریزی‌شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به
 حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمانان در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان
 از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در
 امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای به انحراف کشیدن
 آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز،
 این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی به پا خاستند و با
 شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه پرست، به اشاعه فرهنگ و
 اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعتگذاران
 را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حقیقت را
 فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفه بارگاه حق صلی الله علیه و آله و سلم نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا
 إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾⁽¹⁾.

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای
 است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز، از طایفه شیعیان بودند؛ نور خدا در دلشان
 تابیدن گرفت و توحید را سرلوحهٔ حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از
 علما، نویسندگان و محققان طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول
 فکری - و بالطبع، در آثارشان - حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به
 مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات
 گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا ممکن است برخی از
 اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً
 منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد. با این وجود، به دلیل

(1) «آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند» [یونس: ۶۲].

اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. به علاوه، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و همکاران انتشار این مجموعه نیست؛ اما بی‌تردید، نفع‌های است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه‌زنی‌های تاریخی و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد، نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری ایشان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان «درسی از ولایت» که آن را در اوایل دوران تکامل فکری اش به رشته تحریر درآورده است. وی در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافضلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسکری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است؛ اما چند سال بعد، کتابی با نام «تحقیق علمی در احادیث مهدی» می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط به ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق را فراهم نماید. باشد که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى، وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى. درود و سلام بی‌شمار بر خاتم انبیا حضرت محمد مصطفی و بر خاندان پاکش و یاران باوفایش، و بر کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند.

از شروع قرن بیستم میلادی (قرن چهاردهم هجری قمری) در میان علمای شیعه امامیه در ایران تعدادی از اصلاح‌طلبان، که دارای افکاری نوین و خواهان تجدید نظر در عقاید شیعه بودند، پا به عرصه وجود نهادند. آنها خواهان اصلاح آن دسته از تفکرات شیعه و تجدید نظر در بعضی از عقاید و اعمال نادرست رایج بین شیعیان بودند، که جامعه شیعه طی قرن‌ها به ارث برده بود. هدف این مصلحین، بازگشت به اسلام ناب، اصیل، پاک و خالی از هرگونه بدعت و عقاید غلوآمیز و اعمال شرک‌آمیز بود. آنها خواهان رد احادیث دروغین و آثار و کتاب‌های جعلی‌ای بودند که مخالف روح قرآن کریم بود و اعتقاد داشتند که اسلام، منحصر است به قرآن کریم و سنت محمدی قطعی موافق با آن؛ همین و بس.

مصلح کبیر و علامه شهیر آیت الله شریعت سنگلجی یکی از پیشگامان اصلاح‌طلبی و تجدیدنظرخواهی در عقاید شیعه در ایران بود. او به حق، از مشهورترین طلایه‌داران نوگرایی دینی بود، از بارزترین دعوت‌کنندگان به بازگشت به قرآن کریم، از علاقه‌مندان پیروی از راه و روش مسلمانان صدر اسلام و از دوستداران زدودن عقاید و اعمال و افکار غیرقرآنی از چهره دین؛ تا حدی که یکی از محققان شیعه معاصر، ایشان را «بنیانگذار مکتب سلفی و قرآنی شیعی جدید» شمرد. علامه سنگلجی در تعدادی از علما و فضلا در ایران تاثیری بزرگ و تحولی عمیق ایجاد نمود؛ کسانی که از

چهارچوب عقاید نادرست شیعه بیرون آمده و سعی می کردند به سوی اسلام قرآنی و محمدی صلی الله علیه و آله و اصیل بازگردند؛ بزرگانی همچون: استاد فاضل حاج یوسف شعار تبریزی نویسنده کتاب «تفسیر آیات مشکله» (و پس از ایشان پسرشان دکتر جعفر شعار که راه و مشی پدر را دنبال کردند) و شیخ عبد الوهاب فرید تنکابنی، نویسنده کتاب «اسلام و رجعت»، که هر دو از شاگردان خود مرحوم سنگلجی بودند. البته قبل از آنها باید نام سید اسد الله خرقانی را ذکر کرد، که صاحب کتاب معروف «محو الموهوم و صحو المعلوم» و دیگر آثار اصلاحی و نوگراست؛ بعد از آنها احمد کسروی، صاحب کتاب «شیعه گری»، علی اکبر حکمی زاده، صاحب رساله معروف «اسرار هزار ساله»، سید علی اکبر برقی، آیت الله مبارز شیخ محمد خالصی زاده، تا آیت الله سید ابو الفضل برقی، استاد حیدر علی قلمداران، شیخ اسماعیل آل اسحاق خوئینی، آیت الله سید محمد جواد غروی اصفهانی، استاد علامه سید مصطفی حسینی طباطبایی و اندیشمندان متأخر مانند استاد احمد کاتب و حجت الاسلام محسن کدیور، که هر کدام از این مصلحان، آثار و نوشته هایی بر جای گذاشتند که ذکر عناوین آنها به طول می انجامد.

بعضی از محققان و مؤرخان ایرانی، این جریان اصلاح طلب را جریان «نوگرایی دینی» نامیدند، در حالی که بعضی دیگر - مانند تاریخ نویس معاصر رسول جعفریان - آن را «جریان تجدید نظر طلب در عقاید شیعه» نامید و کسانی نیز نام آن مصلحان را «قرآنیان شیعه» تلقی کردند؛ زیرا پیروان این جریان، همه کوشش خود را برای سوق دادن جامعه به قرآن کریم مبذول می داشتند؛ چون متوجه شدند که مردم از تعالیم قرآن دور شده و به روایات و احادیثی روی آورده اند که بیشترشان جعلی، خرافی و غلوآمیز است. همه طرفداران این جریان، تأکید کردند که قرآن، کتابی روشن، واضح و قابل فهم است و برای درک آن نیاز به احادیث نیست؛ احادیث و روایات فقط برای توضیح بعضی از احکامی مفید هستند که در قرآن به طور مختصر ذکر شده اند. بنابراین همه انسان ها می توانند قرآن کریم را بخوانند و بفهمند و قادرند آموزه های آن را دریابند؛ همانطوری که همه بزرگان این جریان سعی کردند در میراث روایی شیعه امامیه تجدید

نظر نموده، آن را نقد کنند و ثابت نمایند که قسمت بزرگی از روایات آن، بی‌اعتبار و مخالف روح قرآن کریم است.

البته روحانیت سنتی شیعه، این جریان اصلاح‌طلب را نپسندیدند و آن را جریان «وهابیت» میان شیعه نامیدند؛ با آنکه هیچ ارتباطی - نه عملی و نه تاریخی- بین پیروان و بزرگان جریان اصلاح دینی در ایران و شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت سلفی و حنبلی وی در نجد نبود و اتفاق نظر با یک مکتب یا شخصیت، دلیل پیروی از وی در همه موارد نیست.

باری، کتاب حاضر، شرح حال زندگانی، افکار، عقاید و کوشش‌های بارزترین چهره آن جریان اصلاح دینی و تجدیدنظر طلب در عقاید و اعمال شیعه، یعنی آیت‌الله حاج شیخ شریعت سنگلجی می‌باشد که از پیشگامان این جریان بودند و در آن اثر بزرگی داشتند.

سیره این بزرگوار، از تعدادی از منابع معتبر به دست آمده، که مهم‌ترین آنها عبارتند از: کتاب‌ها و آثار خود ایشان؛ مطالبی که برخی از یاران و پیروان و شاگردان ایشان در موردشان نوشتند و مجله‌های قدیمی و معاصر ایران آن را چاپ کردند؛ همچنین از برخی کتاب‌های مخالفین ایشان نیز استفاده شد که از لابلای آنها نیز می‌توان به افکار و دعوت ایشان پی برد.

از خداوند متعال خواستارم به این بنده بی‌مقدار توفیق عنایت فرماید که مقدار ناچیزی از حق آن جناب را ادا کنم.

وما توفیقی إلا بالله والحمد لله رب العالمین

احقر فانی: دکتر سعد رستم

1

اوضاع ایران در دوران شریعت سنگلجی

1. نگاهی به اوضاع اجتماعی و فرهنگی

در آن دوران - درست مانند زمان حال - بیشتر متصدیان و متولیان امور دینی و مراسم مذهبی در ایران، روحانی‌نمایی کم‌سواد بودند که دین برایشان چیزی جز شغل و وسیلهٔ امرار معاش بیش نبود؛ لذا کاری به مبارزه با خرافات و یا اصلاح عقاید مردم نداشتند؛ نه اهلش بودند و نه در فکر آن؛ زیرا به نانشان لطمه می‌خورد. آنان خود مروج خرافات بودند و به غلو و تعصب فرقه‌ای شیعی و خرافات مذهبی و نادانی و بدعت‌ها دامن می‌زدند. آنچه اوضاع را وخیم‌تر کرد، این بود که رضا شاه مردی غرب‌زده بود و دوست داشت که از نظام اجتماعی غرب تقلید و پیروی کند. زمانی که رضا شاه از ترکیه بازدید کرد، تدابیر ضد دینی آتاتورک را در آن مملکت پسندید، و خواهان اجرای تغییرات مشابهی در ایران شد؛ لذا پس بازگشت از ترکیه، اقدامات قهری و تندی برای وادار کردن مردان به پوشیدن کت و شلوار و برداشتن چادر از سر زنان انجام داد. هنگامی که روحانیت با این اقدامات مخالفت کرد، رضا شاه با کمال خشونت حرکتشان را در قم و مشهد سرکوب کرد و روحانیت را - به قول خودش - بر سر جای خود نشاند و مراکز اعمال نفوذ آنها، یعنی قبور ائمه، مجالس وعظ و روضه را تحت نظر گرفت و دسته‌های عزاداری و قمه‌زنی و تعزیه را به طور کلی ممنوع کرد.

با محدود کردن فعالیت فرهنگی و اجتماعی روحانیون و کاهش تأثیرشان در جامعه، دروازهٔ ایران برای ورود و رواج افکار غربی و بی‌دینی و بی‌بند و باری باز شد و در نتیجه فساد اخلاقی در جامعه رو به فزونی نهاد.

2. رواج شدید بدعت و خرافات و اعمال شرک آمیز در جامعه ایران

شاید علامه شریعت سنگلجی رحمته الله علیه بهترین کسی باشد که سخنش بتواند اوضاع دینی نابسامان جامعه ایران در آن دوره را برایمان وصف کند؛ چرا که وی از نزدیک آن شرایط را از نزدیک مشاهده کرده و دوری شدید مردم از تعالیم اسلام ناب را می‌دید. در واقع، همین جاهلیت جدید باعث شد که وی تصمیم بگیرد زندگی خود را برای دعوت به بازگشت به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و بازگشت هموطنانشان به قرآن کریم وقف نماید. شریعت در بخش‌های مختلفی از کتاب «توحید عبادت» به این اوضاع دینی مردم اشاره و از آن شکایت می‌کند:

«در جامعه ما هزار منکر و بدعت شایع است و بسیاری از مردم به عناوین مختلف، بر ضد قرآن و اسلام برخواسته و مشغول به هزار خرابکاری هستند. چرا اینان را مورد تعقیب خود قرار نمی‌دهند؟ چرا مردم را از رفتن به رقاصخانه‌ها و شرابخانه‌ها و رباخواری و احتکار و امثال آن نهی نکرده و از قرائت کتب ضالّه و مقالات ضارّه [= زیان‌آور] که موجب بر باد رفتن دین و عرض [= آبرو] و ناموس مسلمین است، جلوگیری نمی‌کنند؟ چرا مردم را از خواندن این کتاب و «کلید فهم قرآن» و شنیدن کلمات من منع می‌کنند؟»⁽¹⁾

چند صفحه بعد، در ادامه صحبت از اوضاع و احوال دینی مردم دوران خود می‌نویسد:

«تمام حوادث جهان، بخصوص در این عصر، که تاریخ چنین انقلابی یاد ندارد، امتحان الهی است؛ باید ملتفت شد که بد امتحان ندهیم. بدبختانه می‌بینیم مردم زمان ما خیلی بد امتحان می‌دهند؛ گویا اهریمن جهل و رذایل [= کارهای ناشایست] اخلاق، فرمان‌فرمای تام است؛ از هیچ رذیله‌ای کوتاهی نمی‌کنند؛ گویا فضیلت و تقوی از اصل نبوده است؛ چنان که می‌بینید، نفاق و قتل و غارت و هتک اعراض و

(1) شریعت سنگلجی، توحید عبادت «یکتاپرستی»، چاپ سوم، به کوشش محمد باقر سنگلجی، مقدمه مؤلف بر چاپ دوم کتاب، صفحه «ج».

نوامیس و احتکار و بی‌رحمی و ظلم و دشنام و افتراء و امثال آن، به اندازه‌ای شایع است که باید فرار به خدا کرد. دشمنان خیال نکنند همیشه اینطور است یا می‌توانند در مقابل حقایق قرآن قد علم کرده و به مُفْتَرِیَات [= تهمت‌ها] و اکاذیب، حرف خدای را پایمال کنند؛ باید بدانند خدا با ما است و بحول و قوه الهی، حقایق را می‌گوئیم و می‌نویسیم و از ملامتِ ملامت‌کننده و حملهٔ اراذل و سیفله [فرومایه] ترسی نداشته و از خداوند متعال تأثیر می‌خواهیم»^(۱).

او در جای دیگری از کتابش نیز شدت دوری مردم از اسلام حقیقی را بیان کرده و رواج گمراهی و بدعت و گسترش تعصبات فرقه‌ای و گروهی و غلبهٔ سرکردگان و گمراهانشان را چنین توصیف می‌نماید:

«سبحان الله! طوری اسلام و مقاصد مقدس پیغمبر آخرالزمان ﷺ از میان مسلمانان رفته و گم شده است، که با هیچ مشعل و چراغی نمی‌توان آنرا پیدا کرد. چنان تاریکی جهل و بت‌پرستی عالم اسلام را احاطه کرده و غبار بدعت روی قرآن را گرفته که با هیچ آبی شسته نمی‌شود و با هیچ زبانی نمی‌توان مقاصد مقدسش را بیان کرد و بواسطه بی‌خبر بودن مردم از قرآن و دین و گم شدن مقاصد سیدالمرسلین از هر طرفی مدعیان باطل و غولان ضال به جان یک عده مسلمان جاهل افتاده و خود را هادی و راهنما نام نهاده و نفاق بین مسلمانان افکنده‌اند و این مردم نادان بیچاره را به بیابان تاریک و وحشتناک گمراهی می‌کشانند؛ به ناچار سرانجام آن جز هلاک دنیا و آخرت چیزی نخواهد بود.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِّمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [الزمر/46]^(۲). باید خون گریست؛ چنان اسلام تحریف شده و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را

(1) همان، صفحهٔ «ه».

(2) ترجمهٔ آیه: «بگو بار خدایا، ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، ای دانای پنهان و پیدا، تو در میان بندگان در آنچه در آن اختلاف می‌ورزیدند، داوری می‌کنی».

معرفی کند، مردمیکه از علوم دین سطری نخوانده، و از قرآن و سنت پیغمبر و آثار ائمه دین به هیچ وجه با خبر و مستحضر نیستند، بلکه از معارف یقینی و دستور ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرسنگها دور و بسلاسل و اغلال [= قفل و زنجیرها] کفر و خرافات مقید، و تحقیقاً خارج از دین و کافر به شریعت سید المرسلین اند، این بیچاره واقف به حقیقت دین را تکفیر می کنند و آن عامی نادان خیال می کند که اینان حمله [= حاملان] دین و مروج شریعت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله می باشند؛ «وای اگر از پس امروز بود فردائی!». البته جمعی که دستور آسمانی را فراموش کرده، و قرآن را پشت سر انداخته اند و هزاران افتراء به آن زده و می گویند قرآن محرف و غیرقابل فهم است و هفتاد معنی دارد، چگونه می توانند هدایت شوند؟ خداوندا، چرا دین تو را خراب می کنند؟ پروردگارا، چرا با دستور تو اینگونه بازی می کنند؟ مسلمانان، چشم باز کنید تا این قبیل کلمات شما را فریب ندهد؛ از قرآن دورتان نکند! از شر این غولان به لایزال پناه ببرید. این مقاتل زنادقه [= گفتار کافران] اسلام است که می گویند: قرآن مُحَرَّف و غیرقابل فهم است. آنان می خواستند مصادر دینی را از شما بگیرند، و بجای آن، بدعت و خرافات را جایگزین کنند. چه شد آن تاج افتخار توحیدی که پیغمبر آخرالزمان بر فرق امت خود بگذاشت؟ امروزه این تاج لگدمال اوهام و خرافات شده و بت پرستی ها بنام دین اسلام رونق تمام پیدا کرده است. اسلام حقیقی امروزه غریب تر است تا روز ظهورش؛ و همچنین مسلمان واقعی میان مردم غریب و تنهاست؛ و چگونه غریب نباشد در حالی که مردم در عقاید و عادات هفتاد و دو فرقه، بلکه بیشتر شده اند که هر گروهی تابع شخصی است و او مذهبی احداث کرده و بدعتی بر بدعتها افزوده است؟ هر یک از مدعیان باطل، بر پیکر مقدس اسلام لباسهای گوناگون پوشانیده؛ از هر کوی، آوازی ساز، و از هر ناحیه، نغمه ای بلند است؛ یکی دعوی خدائی می کند؛ دیگری دعوی نبوت؛ بیچاره دیگری دعوی ولایت و امامت؛ و هر یک مریدان و اتباع دارند و عمر عوام را بدست بوسی و پای بوسی و سجده غیر خدا بر باد می دهند. رونق بازار هر یک در مخالفت با خدا و رسول

است؛ چه قرآن بر ضد مقاصد و هوسهای اینان است. قرآن غیر از اطاعات خدا و اصلاح نفس و تقوی و فضیلت، مقصد دیگری ندارد؛ بنابراین برای ترویج مقاصد و رونق بازار خود، باید قرآن را از حجیت بیندازند تا بتوانند دکان بدعت و ضلالت خود را رونق دهند و اوهام و خرافات را بر دماغ مردم باز کنند. از اینان است که فردای قیامت رسول اکرم ﷺ در مقابل عدل الهی شکایت خواهد کرد: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: 30]

«[و پیامبر گفت:] بار خدایا پیروان من این قرآن را کنار گذاشتند»^(۱).

علامه شریعت رحمته الله با اشاره به مبتلا شدن اکثر مردم ایران به شرک و انحراف از توحید، به خاطر آنچه که «به باد رفتن زحمات خاتم الانبیاء رحمته الله و از بین رفتن توحید، که اساس دعوت انبیاست» افسوس می خورد و می نویسد:

«سبحان الله! زحمات پیغمبر رحمته الله و ائمه دین چه شد؟ تعلیمات سید المرسلین کجا رفت؟ خونها ریخته شد تا توحید حقیقی برقرار گردید؛ چرا مسلمانان توجهی به حفظ آن توحید ندارند؟ چرا کتاب خدا و سیره رسول رحمته الله را نمی خوانند؟ همان شرکی که قرآن و سنت نهی کرده در میان بسیاری از مسلمانان بطور بارزتری منتشر است: قبرپرستی، سنگ پرستی، درخت پرستی، مرشدپرستی، تبرک به سنگ قدمگاه، سقاخانه ها و هزاران چیزها از این قبیل. ای پیغمبر رحمته الله للعالمین، ای اهل لاله الا الله، ای بدریون، ای احدیون، ای شهدای راه توحید، ای ائمه دین، و ای حمله قرآن، سر از خاک بردارید و نظری بحال مسلمانان کنید! ببینید چقدر عالم اسلام انحطاط یافته و کار توحید به کجا کشیده است. جهل و نادانی، پستی اخلاق و پیدایش بدعتها و خرافاتها، کاری کرده که «گر تو ببینی، شناسیش باز»

﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾^(۲) [الأعراف: 89]»^(۱).

(1) شریعت سنگلجی، توحید عبادت «یکتاپرستی»، مقدمه مؤلف بر چاپ اول کتاب، صص 4 و 5.

(2) ترجمه آیه: «پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی».

2

دوران کودکی شریعت و تحصیلات علمی او

شریعت سنگلجی رحمته در سال 1310 هـ قمری مطابق 1271 هـ ش^(۱) در تهران در خاندان علم و تقوی تولد و پرورش یافت. هم پدرش، حاج شیخ حسن سنگلجی (پسر عموی شیخ فضل الله نوری) و هم جدش، حاج رضاقلی، از جمله فقیهان و روحانیون دانشمند، پاکدامن و شجاع عصر خود بودند و آثار و احوالشان نزد اهل دانش و فضیلت معروف است^(۲). حاج رضاقلی از شاگردان آیت الله حاج شیخ حسن جواهری بود^(۳).

شریعت پسر ارشد شیخ حسن بود. شیخ حسن در ابتدا نام پدرش (رضاقلی) را بر فرزندش گذاشت؛ ولی هنگامی که رضاقلی نوجوان همراه پدر به نجف رفت و کتابی از آثارش را به حاج سید محمد کاظم یزدی - مرجع بزرگ شیعه و صاحب کتاب شهیر عروه الوثقی - نشان داد، یزدی روی وی لقب «شریعت» گذاشت، که از این به بعد به این اسم معروف شد^(۴).

(1) بعضی منابع تاریخ تولد ایشان را دو سال قبل از این، یعنی سال 1308 ق، مطابق با 1269 ش ذکر کرده‌اند. نک: رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، 1320-1357 ش، تهران، علم، چاپ سیزدهم، زمستان 1389 ش، ص 1016.

(2) حسینقلی مستعان، محو الموهوم، تهران، شرکت چاپخانه تابان، 1323 ش، مقدمه، ص 4.

(3) نک: سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای شریعت سنگلجی، فصلنامه امامت پژوهی، سال 1، ش 4، ص 250.

(4) نک: رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، تهران، علم، چاپ سیزدهم، 1389 ش، ص 1016 (متن و حاشیه)، به نقل از مجله «آینده» (سال 12، ش 3، ص 73).

حاج شیخ حسن سنگلجی بعد از شریعت دو فرزند دیگری به نام‌های محمد مهدی و محمد داشت. شیخ حسن در تربیت و تعلیم پسران ارجمند خود جدیت و اهتمام بسیار کرد؛ به طوری که هر سه در آغاز جوانی مقدمات را به پایان رساندند و به تحصیل علوم عالی پرداختند. شریعت در تهران در محضر بزرگترین دانشمندان عصر خود درس خواند: خارج فقه را نزد مجتهد معروف تهران، حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری آموخت؛ در حکمت از میرزا حسن کرمانشاهی، در کلام از حاج شیخ علی متکلم نوری و در عرفان از میرزا هاشم اشکوری کسب علم نمود^(۱).

شریعت، از سال 1295ش (دو سال قبل از رفتن به نجف) با اینکه عمرش هنوز از 24 سال نگذشته بود، به تدریس و تبلیغ مشغول شد. وی در ابتدا در منزل مسکونی پدری خود در محله سنگلج، که دارای حیاط بزرگ بود، صندلی می‌گذاشت و خود بر روی صفحه‌چوبی، بر روی یک صندلی می‌نشست و مه شب‌های پنجشنبه هر هفته سخنرانی می‌کرد. چهار پنجم علاقه‌مندان وی و حاضرین در جلسه را افسران و یک پنجم دیگر را کارمندان دولت تشکیل می‌دادند^(۲) و در هنگام وعظ، سکوت محض بر جلسه حکمفرما بود. اینجا شایسته است چند کلمه درباره اهمیت و تاریخچه محله سنگلج ذکر شود.

محله سنگلج در تهران

سنگلج یکی از محله‌های قدیمی شهر تهران است. محله سنگلج از ضلع جنوبی، پارک شهر، خیابان بهشت تا بازار قوام‌الدوله، از غرب تا خیابان وحدت اسلامی و سی تیر و از شرق تا خیابان خیام امتداد داشت. تئاتر سنگلج، از قدیمی‌ترین سالن‌های تئاتر در ایران است و هنوز فعالیت می‌کند. «دروازه قزوین»، «بازارچه قوام‌الدوله» و «دروازه

(1) حسینقلی مستعان، مقدمه کتاب محو الموهوم، تهران، شرکت چاپخانه تابان، 1323ش، ص 4.

(2) نک: نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌های آن، سازمان چاپ و انتشارات فتحی، چاپ اول،

پاییز سال 1363 ش، ص 159.

محمدیه» در این محله قرار داشت و از محله‌های پر جمعیت و آباد تهران محسوب می‌شد. از تکیه‌های مهم و معروف آن، «تکیه قورخانه کهنه» از همه مشهورتر بود. دو گذر معروف این محله «گذر تقیخان» و «گذر شریف الدوله» بود که به درخونگاه منتهی می‌شد.

این محله پر جمعیت و آباد، در سال‌های اولیه حکومت رضاشاه و با تقارن جنگ جهانی دوم، رو به ویرانی نهاد و با ورود سربازان بیگانه به تهران، برخی محلات - از جمله سنگلج- نابود شدند و به محله‌ای ترسناک و متروکه مبدل گشتند.

از رجال و افراد مشهوری که ساکن این محل بودند، می‌توان به آیت الله محمد طباطبایی، آیت الله عبدالله بهبهانی، شیخ کرنا (دلچک دربار ناصری)، میرزا زکی خان کربلایی، شیخ فضل الله نوری، میرزا عبدالکریم وزیر، میرزا سید ابوالقاسم سلطان الحکمای نایینی، سیف الاطبا و آقاحسین نجم آبادی اشاره کرد. از مواقع شهرت این محل ملاقات نوروزی ناصرالدین شاه و آیت الله طباطبایی می‌باشد. از دیگر شخصیت‌های مهم این محله، عضدالملک نایب السلطنه، رئیس خاندان قاجار بود که در همین محله درگذشت^(۱).

سفر شریعت به نجف

شریعت در سال 1297 ش، در سن بیست و شش سالگی، به اتفاق برادر خود، شیخ محمد سنگلجی، جهت تحصیلات علمی سطح بالا به نجف رفت. در نجف، فضل و احاطه علمی او مورد تحسین و اعجاب استادان و مدرسین بزرگ حوزه علمیه نجف قرار گرفت^(۲). او نزد سید ابو الحسن اصفهانی و ضیاءالدین عراقی، که نامدارترین

(1) ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد، با اختصار.

(2) مدرسی، مرتضی، سیمای بزرگان، 182 و 183. مرتضی مدرسی چهاردهی از شاگردان و همفکران شریعت سنگلجی بود. از این روست که مطالبی که در کتابش بیان نموده، از اهمیت برخوردار است. یک نمونه از اهمیت گفتار او، نام «شریعت» است که در بسیاری از آثار، به اشتباه «محمدحسن» یا «غلامرضا» نگاشته شده است. یکی از منسوبان نزدیک شریعت نیز نام او را «میرزا رضاقلی» ثبت

علمای شیعه آن دوران به شمار می‌رفتند۔ درس‌های خارج فقه را فراگرفت. شریعت پس از اینکه بیش از چهار سال را در نجف گذراند، تصمیم گرفت به وطن خویش بازگردد تا وظیفه تبلیغی خود را در تهران ادامه دهد.

فعالیت تبلیغی شریعت پس از بازگشت از نجف

«پس از بازگشت به تهران، مرحوم شریعت به مطالعه دقیق در کتب و آثار حکما و فلاسفه و طبعیون و اهل منطق و کلام غرب پرداخت و تماس با دانشمندان بزرگ ممالک اسلامی و عربی پیدا کرد و دامنه معلوماتش با این دروس و مطالعات وسعت بسیار یافت و بمرحله جامعیت بی‌نظیری رسید؛ بطوری که در علوم ماوراء الطبیعه و همچنین در فقه و شرایع صاحب‌نظر گردید و فرید [یگانه] عصر خود شد، محاضرات [= گفتگوها] و مباحثات او با بعضی دانشمندان بزرگ شرق و غرب و نمایندگان مسیحیت و بعضی از رجال و جهانگردان اروپائی و امریکائی، نزد اهل اطلاع، معروف و موجب شگفتی و تحسین است»⁽¹⁾.

بلافاصله پس از بازگشت سنگلجی از نجف، مجلس خطابه و تدریس وی تشکیل شد و با سرعت رو به توسعه رفت. دوازده سال قبل، مستمعین این خطابات، که از آغاز امر شب‌های پنجشنبه ایراد می‌شد، به قدری زیاد شدند که مسجد گنجایش نداشت؛ لذا با همت شریعت و کمک دوستان و اهل خیر و احسان، «مسجد دارالتبلیغ اسلامی» در محل همان مسجد در گذر تقی‌خان ساخته شد؛ سپس در نتیجه خرابی سنگلج باز هم همت و پشتکار و علاقه‌مندی استاد بزرگ، موجب بنای مسجد دارالتبلیغ در خیابان فرهنگ تهران گردید. از اوایل سال 1319 ش تا زمان درگذشت شریعت در سال

کرده است. وی همچنین نوشته که لقب «شریعت» را مرجع شیعیان، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، به شیخ رضاقلی جوان داده بود. نک: محمد حسن شریف الدین مشکور، «نام و نسب شریعت سنگلجی، مجله آینده، 12، فروردین - خرداد 1363، ص 73.

(1) حسینقلی مستعان، مقدمه کتاب محو الموهوم، ص 5.

1322 ش، دارالتبلیغ پذیرای علاقه‌مندان دیدگاه‌های او بود^(۱).

ساختمان دارالتبلیغ دو طبقه بود: طبقه بالا حالت ایوان وسیعی داشت که به طبقه پایین مشرف بود. حاضران در طبقه اول روی فرش می‌نشستند؛ اما آنانی که در طبقه دوم بودند، روی صندلی می‌نشستند و سخنرانی‌های شریعت را می‌شنیدند^(۲). این ساختمان هنوز هم به همان شکل در خیابان فرهنگ باقی است.

شریعت در زمان اقامت در سنگلج، برای برخی از خواص پیروان خود، تفسیر قرآن می‌گفت؛ اما پس از بنیانگذاری دارالتبلیغ، چند جلسه تفسیر داشت. برخی شاگردانش نیز با اجازه او درس تفسیر قرآن دایر کردند^(۳).

نورالدین چهاردهی می‌نویسد:

«مسجد فرهنگ به وسعت حیاط خانه شریعت در سنگلج نبود؛ اما در خیابان فرهنگ به تدریج از همه گروه شرکت می‌جستند و بعضی از جوانان، سخت به شریعت دل بسته بودند و عده‌ای نسبت به وی غالی بودند»^(۴).

شریعت در درس‌های خود، از خرافات و بدعت‌هایی که در طول تاریخ به اسلام چسبانده شده بود انتقاد می‌کرد.

رسول جعفریان، تاریخ‌نگار معاصر، می‌گوید:

«کسانی که در محفل شریعت حاضر می‌شدند، بیشتر تحصیل کرده‌های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند»^(۵). یکی از دوستداران او در مقاله‌ای که برای بزرگداشتش نوشته، به این موضوع اشاره کرده است:

(1) مرتضی مدرسی چهاردهی، سیمای بزرگان، ص 184 و 185.

(2) نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌های آن، ص 161.

(3) همان، ص 162 و 193.

(4) همان، ص 162.

(5) رسول جعفریان، جریانها وسازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1017 و 1018.

«امروز شاید بتوانیم متجاوز از هزار نفر را نشان دهیم که در سایه تربیت این مرد بزرگ، متدین به دین حنیف اسلام، بااطلاع از حقیقت این دین [شده‌اند] و مُتَخَلِّق به اخلاق حسنه با اعتقاد به لزوم اخلاق نیک برای سعادت‌مند بودن هستند. مرحوم شریعت سنگلجی با شجاعتی بی نظیر و بدون بیم و هراس از غوغای عوام، خرافاتی را که قرن‌ها گوهر تابناک اسلام را در میان گرفته و نهان ساخته بود به دور ریخت و بطلان بسیاری از عقاید سوء و بدعت‌های زیان‌بخش و افسانه‌ها و خرافات و احادیث و اخبار دروغی را با دلایل علمی و کتابی به اثبات رسانیده و در چند مورد که بطلان این خرافات به زبان یک عده از متظاهرين به دیانت تمام می‌شد، با این دانشمند بزرگ، گاه گاهی ابراز مخالفت می‌کردند؛ ولی آن مرد شجاع و توانا به هیچ وجه نترسید و سخنان و اندیشه‌های بزرگ خود را با صراحت بیشتری دنبال کرد ... ولی این مبارزه و تلاش دایمی، اثر خود را بخشید. در عین حال که روح توانای این مرد از آسیب‌های یک مبارزه و مجاهدۀ طولانی، رونق و توانایی بیشتری می‌گرفت، جسم نحیف او آسیب می‌دید و سلامت از مزاجش دور می‌شد؛ به طوری که در ده سال اخیر، که مبارزات او پیوسته قدرت یافت، پیری زودرس و بی‌موقع، با سرعت بسیار گُل جوانی او را پژمرده ساخت و بالاخره در سال اخیر، انحراف سلامت مزاج آن مرحوم به جایی رسید که غالباً بیمار بود؛ مع هذا، منبر خود را ترک نمی‌گفت و غالباً با داشتن تب به منبر می‌رفت و مبارزه و مجاهدۀ خود را دنبال می‌کرد»^(۱).

مخالفان شریعت سنگلجی معتقد بودند که او تحت تأثیر عقاید وهابیت^(۲) و بعضی

(1) بیگدلی، ابو الحسن، «ضایعۀ بزرگ اسلامی»، روزنامه اطلاعات، 17 دی 1322، ص 28
 (2) اهل بدعت و مشرکین، همیشه دعوت‌کنندگان به اصلاح در دین و بازگشت به اسلام ناب و توحید خالص را به وهابیت متهم می‌کنند، یعنی به پیروی از شیخ محمد بن عبدالوهاب که در سال 1206 ق در منطقه نجد عربستان فوت کرد. این در حالی است که منادیان اصلاح و نوگرایی دینی، چه بسا نام شیخ محمد بن عبدالوهاب را نشیده باشند، یا هیچ کتاب و یا اثری از آثار او را

از نویسندگان نوگرای مصری بود^(۱) و مردم را گمراه می‌کرد. موافقان او نیز چنین می‌پنداشتند که وی از به دام افتادن جوانان تحصیل کرده به دامن «داروینیسیم»، «ماتریالیسم»، و «کمونیسم» جلوگیری می‌کرد^(۲).

مطالعه نکرده باشند. اگر سخن این مصلحان دینی در دعوت به توحید خالص و ترک بدعت‌های شرک‌آمیز با گفتار شیخ همسو و مشابه است، نه به خاطر پیروی از او، بلکه به دلیل درک صحیح و مشترک از آموزه‌های اسلام است. چه بسا اصلاح‌طلبان دینی در ایران، در غیر این موارد، با محمد بن عبدالوهاب اختلاف نظرهای زیادی داشته باشند. علاوه بر این، خود شیخ محمد بن عبدالوهاب مکتب و مذهب خاصی نداشت؛ بلکه پیرو مکتب اهل حدیث و تابع مذهب حنبلی جدید بود که ابن تیمیه و شاگردش، ابن قیم جوزیه، مؤسس آن بودند. بنابراین نسبت دادن موحدان ایران به وهابیت، از دو جهت غلط است؛ یکی اینکه: آنها واقعاً پیرو محمد بن عبدالوهاب نیستند؛ دوم اینکه: خود ابن عبدالوهاب بنیانگذار مذهب خاصی به نام خود نبوده است.

(۱) سید عبدالحجت بلاغی، تذکره عرفاء، ص 258.

(۲) مرتضی مدرسی چهاردهی که از شاگردان و همفکران شریعت بود، چنین گفته است. نک: سیمای

3

ریشه‌های تفکر اصلاح طلبی و نوگرایی دینی شریعت

شریعت سنگلجی از فکر دو تن از مردان اصلاح طلب و پرچمداران نوگرایی قبل از خود سرمشق گرفت؛ یکی از آنها پدرش، شیخ حسن سنگلجی، و دیگری آیت الله اسدالله خرقانی بود، و هر دو از شاگردان و یاران حاج شیخ هادی نجم آبادی (یکی از پایه‌گذاران اندیشه اصلاح دینی دوره قاجار) بودند. بنابراین بجاست که نگاه مختصری به افکار آن پیشگامان اصلاح دینی بیفکنیم.

شیخ حسن سنگلجی و ارتباط او با شیخ هادی نجم آبادی و سید جمال الدین افغانی
سید مقداد نبوی رضوی^(۱) در مقاله «نگاهی تحلیلی به تکاپوی فکری شریعت سنگلجی» می‌نویسد:

«به روایت یکی از شاگردان شریعت، شیخ حسن سنگلجی از دوستان و یاران شیخ هادی نجم آبادی بود^(۲). میرزا محمد خان قزوینی نیز درباره وی می‌گوید: "گویا معروف به آزاد خیالی از خیل و خیم مرحوم حاجی شیخ هادی [نجم آبادی] بوده است"^(۳). شیخ حسن از نزدیکان سید جمال الدین افغانی بود و آن گونه که برادر

(1) پژوهشگر حوزه تاریخ اندیشه‌های دینی در ایران معاصر.

(2) مرتضی مدرسی چهاردهی، سیمای بزرگان، ص 274.

(3) محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، ص 168. سید مقداد نبوی رضوی کنار همین پاورقی می‌نویسد: زنده باد استاد ایرج افشار (تدوین کننده کتاب) به جای کلمه «خیل» علامت «!» گذاشته و نوشته است که کلمه‌ای ناخوانا بوده است. این کلمه را نگارنده [یعنی سید مقداد نبوی رضوی] با توجه به لغت‌نامه دهخدا در موضوع «خیل و خیم» حدس زده و قرار داده است.

شریعت گفته است، سید جمال الدین مدتی در خانه شیخ حسن سکونت کرده بود. وی شب‌ها قرآن می‌خواند و گاه که آیه‌ای توجّهش را جلب می‌کرد، صاحبخانه را از خواب بیدار می‌کرد و او را از آنچه یافته بود، آگاه می‌کرد. بر اساس این روایت، شیخ حسن سنگلجی تحت تأثیر اندیشه‌های سید جمال الدین بوده است^(۱). آگاهان تاریخ می‌دانند که سید جمال الدین در هر دو سفرش به تهران، در منزل حاج محمد حسن امین الضرب سکونت داشت؛ اما در مدت هفت ماهی که در شهر ری بست نشسته بود - که اوج فعالیت وی بر ضد حکومت ناصری نیز بود - در منزل شخصی به نام «شیخ حسن» زندگی می‌کرد^(۲). بر همین پایه است که با احتمالی قریب به یقین می‌توان گفت که این شیخ حسن، همان پدر شریعت سنگلجی بوده است^(۳).

سید اسدالله خرقانی و سید جمال الدین افغانی

سید مقداد نبوی رضوی در مقاله خود می‌نویسد:

«سید اسد الله خرقانی - که شریعت سنگلجی از درس تفسیر قرآن او بهره گرفته بود - نیز از نزدیکان شیخ هادی نجم آبادی^(۴) و از طلاب فاضل و خواص درس

(1) این موضوع را آقای مهندس عزت الله سبحانی (م 1390ش) در پاییز 1388ش از قول شیخ محمد سنگلجی (برادر شریعت سنگلجی) برای نگارنده [یعنی نگارنده مقاله سید مقداد نبوی رضوی] بازگو کرد.

(2) حاج سیاح محلاتی، که از یاران نزدیک سید جمال الدین بود، از شیخ حسن به عنوان صاحبخانه محل سکونت او در شهر ری یاد کرده است (حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، ص 327).

(3) سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای شریعت سنگلجی، فصلنامه امامت پژوهی، سال 1، ش 4، ص 259 و 260.

(4) سید مقداد نبوی رضوی در پاورقی می‌نویسد: [سرهنگ سید ابراهیم سخایی در گفتگو با نگارنده، از درس آموزی شریعت سنگلجی نزد سید اسدالله خرقانی یاد کرد. همچنین از قول دکتر محمد جواد مشکور (خواهرزاده و شاگرد شریعت) نقل شده است که وی از مجالس تفسیر خرقانی بهره برده بود]. سپس منبع این اطلاعات چنین ذکر می‌کند: رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران از روی کار آمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب، ص 882.

وی به شمار می‌رفت^(۱). زمانی که سید جمال الدین در تهران اقامت داشت، خرقانی هم با وی ارتباط داشت^(۲). بنابر آنچه گفته شد، شریعت سنگلجی با یک واسطه، شاگرد فکری شیخ هادی نجم آبادی و بعد، سید جمال الدین اسدآبادی بوده است و دانستن رویکرد اصلاح دینی این دو استاد، خاستگاه فکری شریعت سنگلجی را نشان خواهد داد^(۳).

آنگاه سید نبوی رضوی زیر عنوان: «فکر اصلاح دینی در اندیشه سید جمال الدین افغانی» می‌نویسد:

«برخی نمودهای اصلاح دینی مورد نظر شریعت سنگلجی را در اندیشه سید جمال الدین نیز می‌توان دید. ایگناس گلدزیهر، خاورشناس یهودی اروپایی که از نزدیک با فعالیت های سید جمال الدین در مصر آشنا بود^(۴)، وی را بنیانگذار نهضت وهابی فرهنگی در آن سرزمین خوانده است^(۵). محمد البهی، استاد و رئیس پیشین دانشگاه الازهر نیز سید جمال الدین را راهپیمای همان مسیری خوانده است که ابن تیمیه در آن قدم برمی‌داشت^(۶). میرزا رضا کرمانی هم در بازجویی های خود گفته است: "سید اصلاً پرستش مصنوعات را کفر می‌داند و می‌گوید صانع را باید

(1) یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ص 59 و 60.

(2) ناظم الاسلام کرمانی، میرزا محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 79 و 80؛ مدرسی چهاردهی، مرتضی، سید جمال الدین و اندیشه‌های او، ص 115 و 116؛ محیط طباطبایی، سید محمد، سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، ص 95.

(3) سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای فکری شریعت سنگلجی، فصلنامه امامت پژوهی، سال اول، شماره 4، ص 260.

(4) گلدزیهر، ایگناس، مذاهب التفسیر الإسلامی، ص 349. گلدزیهر آن گونه که در این کتاب نوشته، هم در قاهره (1873 و 1874م) و هم در پاریس (حدود 1883م) با سید جمال الدین رفت و آمد داشته است.

(5) همان، ص 348 و 349.

(6) محمد البهی، اندیشه نوین اسلامی در جریان رویارویی با استعمار غرب، ص 83 و 84.

پرستید و سجده به صانع باید نمود نه مصنوعات؛ طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست" ^(۱). بنابراین، می توان گفت که میان اندیشه اصلاح دینی شریعت سنگلجی با سید جمال الدین - که با یک واسطه بر او تأثیر داشته است - همسانی هایی وجود دارد و بر همین اساس بود که شریعت، سید جمال الدین را شخصی «موحد» می دانست ^(۲).

ناگفته نماند که سید اسد الله خرقانی، که شریعت سنگلجی در درس های تفسیر قرآن وی حاضر می شد، از علمای روشنفکر و تجددگرای ایران و از فعالان نهضت مشروطه بود و مخصوصاً در بحث نظام سیاسی اسلام، آرای جدیدی داشت. او معتقد بود که دوران خلفای راشدین علیهم السلام عصر طلایی اسلام به شمار می رفت؛ زیرا نظام حکومتی مسلمانان، عادلانه، مردمی، شورایی، انتخابی و در چارچوب اسلام، نزدیک به مردم سالاری نوین بود و مسلمانان باید آن دوره صدر اسلام را سرمشقی برای خود در اداره امور سیاسی قرار بدهند.

سید مقداد نبوی رضوی می نویسد:

«در آثار خرقانی هم رویکردهای اصلاح دینی را می توان یافت. وی مجلس تفسیر قرآن داشت و دیدگاه های خود را برای جمعی بیان می کرد. او می گفت: "غیر قرآن هرچه از هرکه هست، مسکوت عنه بگذارند تا آنکه کلیه عقاید و اصول را از قرآن بیاموزند؛ مانند اصحاب سعادت؛ غیر از این علاجی نیست" ^(۳). خرقانی سیاست چهار خلیفه نخست را - تا سال چهارم - بر اساس سنت نبوی

(1) «استنطاق با میرزا محمد رضا»، روزنامه صور اسرافیل، ش 10 (5 رجب 1235 ق).

(2) سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای فکری شریعت سنگلجی، فصلنامه «امامت پژوهی»، سال اول، شماره 4، ص 260 و 261. این تعبیر را سرهنگ سید ابراهیم سخایی از شریعت سنگلجی شنیده و برای نگارنده مقاله بازگو کرده است.

(3) خرقانی، سید اسدالله، رساله متشابهات در قرآن، ص 16.

می‌دانست^(۱) و شروع مشکلات حاکمان اسلامی را به زمان معاویه باز می‌گرداند^(۲). او همچنین ولایت تکوینی را نمی‌پذیرفت^(۳) و به امام حی غائب نیز اعتقاد نداشت^(۴).

فکر اصلاح دینی در اندیشهٔ شیخ هادی نجم آبادی

سید مقداد نبوی رضوی دربارهٔ شیخ هادی می‌گوید:

«شیخ هادی نجم آبادی (معلم شیخ حسن سنگلجی و سید اسد الله خرقانی) را باید یکی از تأثیرگذاران تاریخ معاصر ایران دانست. این اثر گذاری را می‌توان در روایت‌های تاریخی کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند جستجو کرد. میرزا محمد خان قزوینی، که محضر شیخ را درک کرده بود^(۵)، می‌نویسد: "او مجتهد، اما در باطن، آزادمنش و روشنفکر بود ... او مردم را به شک می‌انداخت و عقاید موهوم را نابود می‌کرد و آلتی برای بیداری گروه بزرگی از اجتماع بود"^(۶). مهدی ملک زاده، که پدرش، ملک المتکلمین و از همراهان شیخ بود^(۷)، نیز اکثر روشنفکران دورهٔ ناصری را تربیت‌یافتگان دبستان این روحانی بزرگ دانسته

(1) خرقانی، سید اسدالله، روح تمدن و هویت اسلام، ص 25 و 26.

(2) خرقانی، سید اسدالله، محو الموهوم و صحو المعلوم، ص 101 و 102.

(3) همان، ص 32 - 33.

(4) سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای فکری شریعت سنگلجی، «فصلنامهٔ امامت پژوهی»، سال اول، شمارهٔ 4، ص 268 و 269. وی در پاورقی می‌نویسد: این موضوع را استاد دکتر محمد علی موحد از برخی شاگردان خرقانی شنیده و برای نگارنده باز گفتند. همچنین نگارنده با یک واسطه، از یکی از شاگردان خرقانی شنید که او در برخی مجالس درسی خود می‌گفت: «اگر پنجاه نفر فدایی داشتیم، علی رؤوس الأشهاد [در حضور همه/ آشکارا] می‌گفتم که امام زمانی نیست».

(5) قزوینی، محمد، بیست مقاله قزوینی، ص 8 و 9.

(6) یادداشت‌های میرزا محمد خان قزوینی در: براون، ادوارد، انقلاب ایران، ص 400.

(7) صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، ص 356.

است^(۱).

سید حسن تقی زاده، مشروطه‌خواه مشهور نیز معتقد است که شیخ مانند سید جمال الدین بسیار آزادی‌طلب بود و تأثیر بزرگی در ایران داشت^(۲).

تنها اثر به جای مانده از شیخ هادی نجم‌آبادی **تحریر العقلاء** نام دارد که می‌توان دیدگاه‌های او را در این کتاب یافت. وی در جای‌جای این کتاب به طرح بحث‌های اجتماعی پرداخته و اسباب انحطاط اعتقادی امت‌های پیشین و جامعه خود را بیان کرده است^(۳). در بخشی از کتاب نیز تنها به تحلیل اعتقادات شیعیان می‌پردازد و برخی از مصداق‌های شرک‌گرایی آنها را برمی‌شمارد^(۴). بسیاری از مصداق‌های انحطاطی مورد توجه شیخ را می‌توان در واژه «غلو» خلاصه کرد. از نظری وی، یکی از مهم‌ترین اعتقادهای باطلی که شیعیان را از اصل اسلام دور کرده است، بزرگداشت بیش از اندازه اولیای خداست.

شیخ هادی نجم‌آبادی معتقد است که بسیاری از شیعیان، چنان می‌دانند که چون شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام هستند یا بر امام حسین علیه السلام گریه کرده‌اند، در قیامت معذب نیستند؛ یا در بالاخره با شفاعت شافعین نجات خواهند یافت. او این باور را «اوهام» و مخالف قرآن خوانده است^(۵).

شیخ هادی مانند بسیاری از داعیان فکر اصلاح دینی معتقد است که از اسلام جز اسم و از قرآن جز خواندن، چیزی باقی نمانده است. به اعتقاد وی، شیعیان چنان می‌اندیشند که قرآن تحریف‌شده و ناقص است و قرآن اصلی و کامل، به ترتیبی که نازل شده، نزد امام زمان است. از نظر نجم‌آبادی، شیعیان، قرآن هدایتگر را از

(۱) ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص 170 و 171.

(۲) تقی زاده، سید حسن، زندگی طوفانی، ص 113.

(۳) نجم‌آبادی، شیخ هادی، تحریر العقلاء، ص 1 تا 49.

(۴) همان، ص 49 تا 53.

(۵) همان، ص 82.

مبین بودن انداخته و دلخوشند که بعد از اعتقاد به کفایت ولایت امامان برای نجات، تنها تعزیه‌داری و گریستن و گریاندن بر امام حسین علیه السلام و اصحابش، اعمال عبادی مورد رجحان است و بر همین اساس، اموال خود را به جای استفاده در کارهای مفید، برای این مقصود صرف می‌کنند؛ ایشان دلخوشند به گریستن و گریاندن؛ و چنین می‌اندیشند که چون ولایتشان صحیح است و تعزیه‌داری می‌کنند، هر عمل ناشایستی که انجام دهند، در روز قیامت حل و فصل خواهد شد.

شیخ سپس روایاتی چون «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يُفْرُقُ مَعَهَا سَيِّئَةٌ»^(۱) را نفی می‌کند و می‌نویسد:

«این اعلی مراتب شرک است که داری زحمت‌ها می‌کشی [و] به ادله و براهین و آیات قرآنی و اخبار ثابت می‌نمایی که حقیقت توحید همین است»^(۲).

او در بخشی دیگر از کتاب، معتقدان به شفاعت را «غافلان از حقیقت توحید» می‌خواند و دستور می‌دهد که ایمان به خداوند باید «بلا شفیع» باشد^(۳). در بخش دیگر نیز چنین می‌نگارد:

«برخی کسانی که به معصیت میل دارند، باوری را برمی‌گزینند که عفو و خلاص از عقاب آخرت در آن باشد؛ پاک شدن گناهان به سبب بُکاء [= گریستن] بر حسین و اعتقاد به «حب علی لا یضره سیئه» نمونه‌هایی از این باورهاست»^(۴).

(۱) روایت کامل در منابع شیعه چنین است: «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ، لَا يُفْرُقُ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ، لَا تُنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ»، یعنی: «دوستی علی، کار نیکی است که با داشتن آن، گناه زبانی نمی‌رساند و دشمنی علی گناهی است که با وجود آن، کار نیک سودی ندارد».

(۲) نجم آبادی، شیخ هادی، تحریر العقلاء، همان، ص 133 تا 135.

(۳) همان، ص 267 و 268.

(۴) همان، ص 294.

آنچه گفته شد، نمونه‌ای از رویکرد اصلاح دینی شیخ نجم آبادی بود که مانند آن را در تمام بخش‌های کتاب تحریر العقلاء می‌توان یافت. نکته مهم این است که کتاب مورد نظر، از دست نوشته‌های شیخ فراهم آمده است که در مجالس خود به شاگردانش انتقال می‌داد^(۱). او این گفتارها را «قول و بیان عقلاء^(۲)» می‌نامید»^(۳).

-
- (1) نور الدین چهاردهی در این زمینه می‌نویسد: «تقریرات شیخ به خود که از فاضل نامداران ایران بودند، به نام تحریر العقلاء به طبع رسیده است» (چهاردهی، نور الدین، سلسله‌های صوفیه در ایران، ص 17). وی در جایی دیگر می‌نویسد: «قسمتی از تقریرات این عالم ربانی، تحت نام تحریر العقلاء جمع آوری و منتشر شد» (چهاردهی، نور الدین، وهابیت و ریشه‌های آن، ص 117).
- (2) نجم آبادی، شیخ هادی، تحریر العقلاء، مقدمه مرتضی نجم آبادی.
- (3) سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای فکری شریعت سنگلجی، فصلنامه «امامت پژوهی»، سال اول، شماره 4، ص 261 تا 263.

4

گفتگوی شریعت با تاگور، شاعر و فیلسوف هندی

دکتر تاگور^(۱) شاعر و فیلسوف شهیر هندوستان، در اردیبهشت سال ۱۳۱۱ش (بهار ۱۹۳۲م) بنا به دعوت دولت ایران به این کشور سفر کرد و قرار شد با یکی از علمای ایران گفتگو و مناظره ادبی کند که علامه شریعت سنگلجی برای این امر برگزیده شد. این مناظره، در انجمن ادبیات در باغ نیرالدوله صورت گرفت. گفتگو یک ساعت به طول انجامید (از ساعت ۹ تا ۱۰ صبح) و دکتر تاگور قبل از انتهای مناظره، از ادامه آن عذرخواهی کرد و جلسه را نیمه تمام ترک گفت.

موضوع مناظره مربوط می‌شد به ادعای تاگور مبنی بر اینکه همهٔ ادیان یکسانند و سعادت هر انسان بسته به پیروی او از دینِ آبا و اجدادش است؛ در نتیجه، از نظر تاگور نیازی به جستجوی دین حق و پیروی از پیغمبر ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی ﷺ و دین اسلام وجود ندارد.

حسینقلی مستعان، شاگرد و مرید شیخ شریعت، یکی از شاهدان آن ملاقات و مناظره بود و وقایع آن را چنین ثبت کرد:

(۱) رابیندرانات تاگور (۱۸۶۱ تا ۱۹۴۱م) شاعر، فیلسوف، موسیقیدان و چهره‌پرداز اهل بنگال هند بود. نام‌آورش بیشتر برای شاعری اوست. وی نخستین آسیایی برنده جایزه نوبل بود. تاگور در شهر کلکته پایتخت استان بنگال هند به دنیا آمد؛ زبان سنسکریتی و انگلیسی را فراگرفت و در سال ۱۹۱۳م جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد. تاگور بزرگترین شاعر ایالت بنگال بود که به دو زبان هندی و بنگالی شعر می‌سرود و اشعار خود را به انگلیسی نیز ترجمه می‌کرد. سرود ملی هند و بنگلادش از تصنیفات اوست (ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد).

شریعت وقتی در اطاق داخل شد پا را از نعلین درآورد و بر روی صندلی زیر بدن قرار داد و:

شریعت: می‌خواهم پرسیم که به عقیده شما چه چیز بیشتر سعادت مادی و معنوی می‌دهد و سعادت بشر چیست؟

ناگور: البته من در این موضوع و مسئله مهم عقیده‌ای دارم که شاید مطابق و موافق با نتایج تحقیقات و تجربیات شما نباشد؛ ولی چون پرسیده‌اید عرض می‌کنم: انسان از یک ابدیت که نمی‌دانیم چیست و کاری به ماهیت آن نداریم و فکری در آن خصوص نمی‌کنیم، به این دنیا آمده است. این دنیا برای انسان به منزله یک مزار یا یک معبد است و انسان زائری است که باید بیاید در حول آن طواف کند و از آن بگذرد. علت غائی خلقت بشر در واقع همین است که این مسافرت و این زیارات را طی کند؛ توقف او در این مزار موقتی است و باید از آن بگذرد. بهائم و حیوانات هم به این دنیا می‌آیند و می‌روند ولی فرق آنها با انسان این است که بهائم فقط برای خوردن و خوابیدن می‌آیند و می‌روند؛ جز حلق و جلق و دلق جوایب چیزی نیستند؛ ولی انسان، که بالاتر از بهائم است، مانند هر انسانی، نه هر موجودی که از پشت آدم باشد، بلکه انسانی که قوه تعقل و تفکر داشته و لااقل این قوا بیش از بهائم در او باشد، سعادت این انسان آن است که نسبت به فکر بشریت خیری از او صادر شود که بشریت را به الوهیت نزدیک سازد؛ خدمت کند؛ هر طور که از دستش برمی‌آید خدمت کند؛ هر کس در هر علمی و هر رشته‌ای که وارد است فایده‌ای برساند: الهی در الوهیت، طبیعی در علم خود، نقاش با نقاشی خود، شاعر با اشعار خود، موسیقیدان با زیر و بم آلات موسیقی و بالاخره، هر کس با هر وسیله‌ای که می‌تواند، خدمت و کمکی به بشریت کند که او را به مقصد و مقصود او برساند. مقصد و مقصود همه یکی است؛ همه به یک سمت متوجه هستند. وقتی که ما از بشریت حرف می‌زنیم کاری به افراد و مسالک مختلف نداریم؛ بشریت را به معنی کلی می‌گوییم.

وقتی که من به اورپا رفتم، دیدم که عظمت علوم آن، انسان را می‌گیرد. اروپایی‌ها در

یک جنبه خیلی ترقی کرده‌اند که متأسفانه جنبه مادی است؛ ولی در جنبه روحانی و معنوی متأسفانه ترقیاتی نکرده‌اند و شرق در این قسمت از غرب بزرگ‌تر و جلوتر است. به هر حال خدمت می‌کنند و برای بشریت فوائد بسیار دارند.

در بین ملل اشخاصی هستند که مقام عالی‌تری نسبت به دیگران دارند؛ برای هدایت بشر آمده‌اند خدمت خود را به وسیلهٔ هدایت انجام می‌دهند؛ جنبهٔ رسالت و تبلیغات و روحانیت دارند؛ ندایی به آنها می‌رسد [که] به حکم آن ندا بشر را به مبدأ واحدی که برای همه یکی است می‌خوانند. مقصودم روحانیت و رسالت واقعی است که عواطف بشر را به نوع خود زیاد می‌کند و همه را متوجه مبدأ واحدی می‌سازد که برای همه یکی است؛ منتها اسامی مختلف دارد و هرکس آن را اسمی می‌نامد. این مبدأ را باید انبیا و رسل و کسانی که ندای آسمانی بر آنها می‌رسد نشان دهند؛ من خود را از آن دسته می‌دانم.

من عالم طبیعی دان یا دانشمند فلکی و ریاضی نیستم؛ من رسالتی برای خود دارم و ندایی به من می‌رسد. من خود و هموطنان خویش را دعوت به سعادت می‌کنم؛ مختصر خدمتی از این راه انجام می‌دهم؛ زائری هستم که در این مزار آمده‌ام؛ در توقف موقتی، عهده‌دار خدمتی هستم و مردم را هدایت می‌کنم. حاصل آنکه، سعادت بشر، سعادت فردی نیست، بلکه سعادت عمومی در این است که هرکس به سهم خود مطابق قوه و استعداد و ظرفیت خود به بشریت خدمت کند و او را به کمال برساند و هر کس استعدادی که دارد به نحو اکمل و اتمّ بروز دهد.

شریعت: بسیار خوب، این سخن حق است و صوفی گفته است: تقریباً تحقیقی که بزرگان در خصوص سعادت می‌کند، همین رسیدن به کمالات است، ولی می‌خواهم بپرسم که ...

تاگور: اجازه بدهید. در راه نیل به این مقصود، موانع و مشکلات است که انسان را از راه باز می‌دارد. شهوات انسانی، یکی از این موانع است؛ جهالت مانع دیگری است. البته در همهٔ افراد و اشخاص جنبهٔ روحانی و معنوی نیست. بر اغلب مردم حیوانیت و

شهوترانی غلبه دارد. باید افرادی که به مقام عقل رسیده‌اند، برای رفع این موانع کمک کنند. ممکن است این موانع و زیاده‌روی در اصول مادی، این سعادت را متزلزل کند. وظیفه آن اشخاص و صاحبان آن ندا و شنوندگان آن ندا این است که این موانع را بردارند؛ تبلیغ کنند؛ وظیفه خود را از این راه انجام دهند.

شریعت: این مطلب صحیح است و اشکالی در آن نیست؛ ولی ما می‌دانیم که یک راه کمال و سعادت حقیقی برای بشریت هست و آن رسیدن به کمال لایق است؛ چنان که همه متوجه کمالی هستند که همه سوی آن می‌روند و آن کمال، همان است که خداوند در قرآن ما می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ [اشفاق: 6]، یعنی: «ای انسان تو به سوی خدا می‌شتابی و او را دیدار خواهی کرد»، به عبارت دیگر، انسان سفرِ اِلَى الله و یا به تعبیر واضح‌تر، به سوی کمال دارد. در این سفر، بشر باید یک سلسله دستوراتی داشته باشد. من می‌دانم موانع این راه چیست؛ ولی می‌خواهم بدانم که چه چیزها ما را به این راه می‌رساند؟ مکمل یا مُنْقَص [= ناقص‌کننده] ما چیست؟ مُبَعَّد [= دور شده] یا مُقَرَّب کدام است؟ این دستور از کجا است؟ از چه کسی این دستور را بگیریم؟ کدام دستور را ترجیح دهیم و یقین کنیم که ما را به خلاف وارد نمی‌کند و از طریق سعادت حقیقی منحرف نمی‌سازد؟ کدام فیلسوف، کدام دانشمند، کدام نبی، این راه را بهتر و صحیح نشان داده است؟

تاگور: البته این ندای آسمانی از آغاز تاریخ تا کنون برای خیلی اشخاص آمده و همه این بزرگان موظف بوده‌اند که این وظیفه را انجام دهند و این موانع را بردارند. پس می‌توان گفت که همه شنوندگان این ندا در یک مرتبه هستند. هر کس به زائران مزار انسانیت و عابدان معبد بشریت خدمتی کند، خوب است؛ هر راهی که برای این خدمت باشد، پسندیده است. انبیا و رسل همه یک وظیفه داشته‌اند و دستور همه خوب است. من هم در این مرتبه خدمتی می‌کنم، باید به وسیله حقیقت و کفّ نفس [= خویشنداری] و محبت، این خدمت و وظیفه را به انجام رسانید. شخصی که این وظیفه را دارد، باید بیشتر محبت کند؛ باید به آنها بدهد و از آنها بگیرد؛ نمی‌شود گفت که یک راه بهتر و یک راه

بدتر است. من مثلاً طُرُق مختلفی برای خدمت به بشریت دارم. من از خاندان قدیمی بزرگی هستم؛ همه مکنت خود را صرف این راه می‌کنم؛ در وطن خود مدرسه‌ای تأسیس کردم و تربیت می‌کنم. همهٔ فلاسفه و علما خدمت به بشریت می‌کنند؛ اشعار مرا در همه دنیا می‌خوانند. هر کس آنها را بخواند، البته عواطف قلبی او و حبّ او زیاد می‌شود. من به همه جا سفر می‌کنم؛ نطق می‌کنم؛ سعی می‌کنم که از راه تهییج [= برانگیختن] عواطف بشری، وظیفهٔ خود را انجام دهم. امیدوارم به وسیلهٔ این فداکاری بتوانم عواطف خوب بشر را به جوش آورم.

شریعت: جواب مطلب من داده نشد. گویا نتوانسته‌ام مقصود خود را بفهمانم. خوب دقت کنید. شکی نیست که راه حقیقت و راه کمال و راه نجات، یک راه بیشتر نیست. از طرف دیگر که سادات و بزرگان بشر، چه انبیا و رسل و چه فلاسفه و دانشمندان، هر کدام این راه را به قسمتی دیگر و از طریقی نشان دادند و دستوراتی که منتسب به انبیا است، اختلاف بسیار دارد؛ فلاسفه هر کدام چیزی می‌گویند؛ فلسفهٔ مشاء یک دستور دارد؛ دستور اشراق طور دیگر است؛ عرفا راه دیگری نشان می‌دهند؛ تورات یک طریقه می‌گوید؛ انجیل صورت دیگری دارد؛ دستور محمد بن عبدالله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) غیر از همهٔ اینهاست.

خوب که دقت کنیم می‌بینیم که هزارها راه و هزارها حرف مختلف است. ما طلب حقیقت و جویای راه نجات و سعادت و کمال هستیم. می‌خواهیم راهی را انتخاب کنیم؛ [ولی] در بین این همه راه گنج می‌شویم. هر یک از این بزرگان یا به قول شما شنوندگان ندای آسمانی یک راه نشان می‌دهند. فلان فیلسوف می‌گوید، آن راه بد است و این راه خوب؛ دیگری می‌گوید: هر دو بد است؛ راه من خوب است؛ فلان پیغمبر می‌گوید: از این راه بروید. کلام منتسب به پیغمبر دیگر به ما می‌فهماند که باید راه دیگری را در پیش گرفت. پس کدام یک را باید قبول کرد؟ و قدم در کدام راه باید گذاشت که ما را زودتر به مقصود برساند؟

فیلسوف هندی می‌گوید: قتل حیوانات و خوردن گوشت آنها بد است؛ باید از کشتن

و خوردن آنها، احتراز کنی تا به این کمال و سعادت برسی. می آیم به اورپا؛ فیلسوف اروپائی می گوید: کشتن و خوردن حیوانات لازم است؛ باید بکشی و بخوری تا به این سعادت برسی. اسلام می گوید: فلان چیز حلال است. دیانت دیگر می گوید: بد است. پس ما حرف کدام را قبول کنیم و در این طرق گوناگون کدام طریق را برگزینیم؟ و میزان تشخیص بین این طرق چیست؟

تاگور: اولاً: میزان تشخیص، عقل هر کس است؛ ثانیاً: طریق بسته به این است که شخص در کجا متولد شده باشد و تربیت شده چه محیطی باشد. مملکت ایران مسلمان است؛ در هندوستان دین دیگری دارند؛ این به مقتضای تولد است. از طرف دیگر، باید دید که چه فلسفه‌ای را خوانده‌اند. من وقتی متولد شدم، بودایی بودم؛ به دین پدرانم باقی ماندم. هر کس به دین پدران خود و به عقیده ایشان است. پس تعیین طریق، بسته به این اصل کلی است که انسان در کجا متولد شده باشد و چه محیطی داشته باشد^(۱). اما این طریق برای من اهمیتی ندارد. من شاعرم؛ طریق شاعر، عشق است. هر کس که عاشق باشد، خوب است. عاشق به هر راهی که رود خوب است. شاعر با عشق خود به مردم خدمت می‌کند؛ من هم شاعرم.

شریعت: تا کنون بحث ما عقلی و فلسفی بود؛ بر روی مبانی عقلی سخن می‌گفتیم. اکنون شما مطلب را از مجرای برهانی و عقلی خارج کرده [و] روی عشق آوردید. عشق طوری است وراء طور عقل. خوب است که صحبت‌ها بر روی مبانی برهان و استدلال باشد.

تاگور: متأسفانه بسیار خسته شده‌ام و به علاوه، ساعت ده به دیگری وقت داده‌ام. از شما معذرت می‌خواهم.

حسینقلی مستعان که شاهد و حاضر در این مباحثه فلسفی بوده است و مصاحبه

(1) استاد مصطفی طباطبایی معتقد است که این حرف تاگور، ما را به یاد این گفته مشرکین می‌اندازد که: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّهْتَدُونَ» [زخرف: 22] یعنی: «بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پیگیری از آنان راهیافتگانیم».

فوق را به قلمی شیوا به رشته تحریر در آورده است، در پایان مقاله خود چنین نوشت: «صحبت به همین جا خاتمه یافت. آقای دکتر تاگور با نهایت مهربانی با سیمای گشاده از همه وداع کرده، به رسم خود با یکایک حاضرین دست داده از اطاق بیرون رفت. من بی اندازه متأسف شدم که صحبت، قبل از تمام شدن قطع شد و موفق نشدم تا بینم که پایان این بحث شیرین به کجا می‌رسد»^(۱).

(۱) مرتضی مدرس چهاردهی، نشریه زبان و ادبیات «وحید»، دی ۱۳۵۲، شماره ۱۲۱، شریعت سنگلجی و تاگور، ص ۱۰۲۶ تا ۱۰۳۲.

5

سفر حج و تابش نور توحید خالص در سینه سنگلجی

شریعت پنج سال قبل از فوتش^(۱) به مکه مشرف شد و در غیاب خود، اداره امور دارالتبلیغ را به عهده برادرش، محمد سنگلجی گذاشت^(۲). حسینقلی مستعان می گوید: «استاد بزرگ به کعبه مشرف شد و علاوه بر ادای مراسم دینی، تماس بیشتری با دانشمندان حجاز و مصر و غیره یافت و به تهران بازگشت و با حرارت و مجاهدت بیشتری به تبلیغ و تربیت پرداخت»^(۳).

به نقل از دکتر محمد جواد مشکور - خواهر زاده شریعت سنگلجی و از شاگردان او^(۴) - وی [یعنی شریعت] زمانی از طرف میرزا حسین خان مؤتمن الملک به حج رفت و همان سال با مطالعه آثار وهابی ها به این روش مذهبی گرایش پیدا کرد^(۵).

در واقع نوشتن کتاب «توحید عبادت» پس از مراجعت شریعت از حج، و همسانی قسمت زیادی از این کتاب با کتاب شیخ محمد بن عبدالوهاب (توحید: حق الله علی

(1) از آنجاییکه تاریخ فوت شریعت - همانطوریکه مریدش حسینقلی ذکر کرد - 1322ش (1944م) است، پس تاریخ مشرف شدنش به مکه برای حج: 1317 ش (1939م) باید باشد.

(2) نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه های آن، ص 162.

(3) حسینقلی مستعان، مقدمه کتاب محو الموهوم، ص 6.

(4) نک: مرتضی مدرسی چهاردهی، شیخ هادی نجم آبادی و داستانهایی از زندگی او، مجله «وحید»، ش 19، مؤرخ اردیبهشت 1352ش (1393ق/1973م)، ص 59؛ همچنین نگاه کنید: گلزار مشاهیر، زندگینامه درگذشتگان مشاهیر ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص 216.

(5) رسول جعفریان، جریانه ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1017.

العبد) هم از لحاظ عناوین فصل‌ها و هم از لحاظ متن، این اثرپذیری را ثابت می‌کند. علاوه بر این، خود شریعت در بخشی از همین کتاب خود (فصل پوشیدن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنهاست از برای رفع بلا یا دفع آن) تصریح می‌کند که هنگام مسافرتش از مدینه به مکه، کتابی را خوانده که چنان تأثیر عمیقی در روح وی گذاشت که انگشتری که برای تبرک در دست کرده بود بیرون آورده و در بیابان انداخت. اجازه دهید ماجرا را از خود وی نقل کنیم:

«من خود انگشتری داشتم از حدید صینی. در کتب برای آن خواصی دیده بودم، از آن جمله این که اگر این انگشتر در دست باشد، در بیابانها و دریاها شخص را از آفات حفظ می‌کند. از این جهت زمانیکه عزم مسافرت حج بیت‌الحرام کردم آن انگشتر را همراه خود برداشتم. از مدینه منوره به مکه می‌رفتم و کتاب حدیثی داشتم که در اتومبیل مطالعه می‌کردم. یک دفعه به این اخبار که نقل کردم، برخورددم. وقتی دقت کامل نمودم، گفتم: ای داد و وای بر من! چقدر جاهل و بی‌اطلاع از توحید اسلام! من محرم و حاجی، سفر بسوی خانه خدا می‌کنم؛ ولی بت در دست دارم. چرا خدای جهان را حافظ خود ندانم؟ چرا سنگی را نگهبان خود دانم، در حالی که من نگهبان اویم؟ انقلابی چنان به من دست داد که شرحش محالست. مشغول استغفار شدم و انگشتر را از انگشت خود درآورده و در بیابان انداختم؛ به عالم خودش - یعنی به ریگ بیابان - ملحق کردم و این مصرع را خواندم: «رسم عاشق نیست با یکدل دو دلبر داشتن» و کعبه دل را از بت انگشتر پاک کردم. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»⁽¹⁾.

بنابراین روشن است که کتابهایی که شریعت در حج خوانده بود، در روح او اثر عمیقی گذاشت، چون روح او زمینه مستعدی برای این بحث‌ها داشت؛ زیرا همان طوری که در صفحات پیشین عرض شد، شریعت از همان جوانی داعیه‌دار اصلاح در دین و بازگشت به قرآن کریم بود و با خرافات مذهبی و فرقه‌ای مبارزه می‌کرد و پس از

(1) شریعت سنگلجی، توحید عبادت «یکتاپرستی»، چاپ سوم، ص 46

مطالعه این کتاب‌ها، این میل در او قوی‌تر و راسخ‌تر شد و بعد از بازگشت به وطن خویش، با نشاط و شور بیشتری راه مبارزه با شرک و خرافات را دنبال کرد.

6

مبارزه با خرافات، روح تعالیم شریعت سنگلجی

درآمد

شریعت سنگلجی توحید را اساس دین می‌دانست و هر چیزی را که مغایر با توحید و آلوده به شرک و خرافه و خلاف عقل می‌دانست، تخطئه و محکوم می‌کرد. لذا بسیاری از عقاید مذهبی شیعه را نادرست، افسانه و بدعت می‌خواند و بسیاری از اخبار و احادیثی را که برخی از اعتقادات عوام بر اساس آنها بنا شده بود، رد می‌کرد و دروغ می‌شمرد و بدین خاطر، خشم مخالفانش را بر می‌انگیخت. او در «توحید عبادت» می‌نویسد:

«این بنده ضعیف فانی که سالها در علوم اسلامی مطالعات عمیق کرده و در تفسیر و حدیث و کلام و فلسفه و فقه و اصول و تاریخ باندازه طاقبت بشری خود تَحَرُّی [= حقیقت‌جویی] و اجتهاد کرده‌ام و در ملل و نَحَل [= مذاهب] و دیانت مطالعاتی کامل نموده و بمفاد: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾⁽¹⁾ هدایت به قرآن شده‌ام و تحقیق در دین حنیف اسلام کرده و به اندازه استعداد خود تمیز بین حق و باطل داده‌ام و بارِ شرک و اوهام را ریخته و سلاسل [= زنجیرها] خرافات و اغلال [= قفل‌ها] و اباطیل را پاره کرده و از سرچشمه قرآن سیراب شده و بنورش هدایت یافته‌ام، چون دیدم مطالبی را که فهمیده‌ام و بحقانیتهش دو شاهدِ عادلِ عقل و شرع گواهی داده است، اگر برای تشنگان حقیقت اظهار نکنم،

(1) «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین، راه‌های خود را بر آنان می‌نمایم» [عنکبوت: 69].

بنابر حدیث شریف: «إِذَا ظَهَرَتِ الدِّعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (وقتی بدعتها در دین ظاهر شد بر عالم است که دانسته خود را آشکار کند، و الا لعنت خدا بر او باد) مورد لعن رسول خدا ﷺ [خواهم گردید؛ از این جهت دست بکار زدم و نخست اقدام به امر اهم نمودم و آن، توحید اسلام است که رکن رکن دین و سرمایه سعادت دنیا و آخرتست و - بدبختانه- در میان مردم معنی دیگر پیدا کرده، و هزار شرک بنام توحید ترویج شده است»^(۱).

شریعت تاکید می کرد که در بیان عقاید و آرای خود، بر قرآن تکیه داشته و همواره به کلام الله استناد می نمود. او معتقد بود در کتاب خدا آیه ای که خلائق از فهم آن عاجز باشند یافت نمی شود و تمامی آن قابل تدبیر و فهم است. از آرا و عقاید شریعت سنگلجی، مهم ترین نکته ای که می تواند در تحکیم پایه های نوگرایی دینی و راه و روش روشنفکران مذهبی مؤثر واقع شده باشد، همین رجوع مستقیم به قرآن و تدبیر و تفکر در آن است. به طور کلی، همواره اصلی ترین ویژگی روشنفکران مذهبی، بازگشت به قرآن بوده است^(۲).

رسول جعفریان، تاریخ نویس معاصر، می نویسد:

«دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی^(۳) در کتابش «دیبچه ای بر رهبری» از حرکت شریعت به عنوان یک نهضت ناشناخته یاد کرده و بر آن است که وی تلاش کرد تا بدون نسخ اسلام و تنها با نقد پاره ای از اخبار و احادیث، آن را به صورت یک

(1) شریعت سنگلجی، توحید عبادت «بکتا پرستی»، ص 7 و 8.

(2) نک: محمود طاهر احمدی، مقاله «درآمدی بر نوگرایی دینی در ایران»، سقوط: مجموعه مقالات همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران، 1382.

(3) دکتر محمد حسن ناصر الدین صاحب الزمانی، پژوهشگر و نویسنده معاصر ایرانی است و در فلسفه، روانشناسی و زبانشناسی تخصص دارد. کتاب های بسیاری تألیف نموده و مقاله های زیادی از او در مجله های علمی ایران چاپ شده است.

نهضت ترقی خواه دسته جمعی و اجتماعی درآورده، آن را جهان بینی مقبول نسل نو قرار دهد. وی می گوید که راهی که او در تفکر دینی و اجتهادهای اسلامی پیمود، راهی انقلابی بود ... صاحب الزمانی بر آن است که افراطی ترین نوع مشابه حرکت شریعت، حرکت کسروی است. وی می نویسد: «شریعت و کسروی» بیشتر تلاشی بازساز، ترمیمی، انطباقی و همساز داشتند؛ می کوشیدند کشتزار اجتماعی خود را از علف های هرزه ای که به گمان آن دو، طی قرن ها در آن رویده بود، بپالایند و به پاکدینی صدر اسلام، توسل جویند ... نهایت در این رهگذر، شریعت ملاحظه کارتر، و کسروی تندتر و پرخاشجویانه تر می راند. اصلاحات پیشنهادی شریعت، بیشتر متوجه سازمان روحانیت و تفکر دینی بود؛ کسروی از روحانیت گذشته، متوجه عرصه ادب و سیاست نیز شده بود»^(۱).

جعفریان پس از نقل آن مطالب، بر مقایسه شریعت با کسروی تبصره می کند و می نویسد:

«به طور قطع، مقایسه این دو امری نارواست. آنچه هست اینکه هر دو به گمان خود، در جهت اصلاح قدم برمی داشتند؛ حرکتی که به درگیری با روحانیون سنتی می انجامید. رضا خان هم که طرفدار تضعیف روحانیت [سنتی] بود راه را برای آنان باز می گذارد»^(۲).

پژوهشگر معاصر، سید مقداد نبوی رضوی، از سید عبدالحجت بلاغی، که یکی از مخالفان سرسخت شریعت بود، چنین نقل می کند:

«مهمترین مسائلی که شریعت سنگلجی آنها را انکار می کرد عبارتند از: غیبت امام زمان، رجعت، معاد جسمانی، معراج، شفاعت و معجزه های انبیا. وی برای رسول خدا ﷺ معجزه های جز قرآن نمی شناخت»^(۳).

(1) رسول جعفریان، جریانها و سازمان های مذهبی- سیاسی ایران، ص 1022.

(2) همان، ص 1018، پاورقی شماره 2.

(3) بلاغی، سید عبدالحجت، تذکره عرفاء، 257 تا 260.

اما به راستی این سخن افترای محض به شریعت است و از مرد متعصبی که مخالف سرسخت افکار شریعت بود، غیر منتظره نیست که چنین تهمت بزند. در حقیقت، شریعت ابداً منکر اصل معراج، شفاعت یا معجزات انبیا نبود؛ بلکه برداشت رایج در مورد این امور را نقد می‌کرد و تفسیر صحیحی برای آنها می‌آورد. به عنوان مثال، نظر شریعت را در مورد معجزات انبیا، در ذیل می‌آوریم. او تحت عنوان «دلیل قرآن بر اثبات نبوت» چنین می‌نویسد:

«این قسم خارق عادت در وضع شریعت و بیان معارف حقیقیه و حل مشکلات کونیه [= مربوط به هستی] که دسترس عقلاء و فلاسفه نیست و انبیاء و رسل بوحی الهی آشنا می‌شوند و او را معجزه عقلیه می‌نامند، دلالتش بر نبوت واضح‌تر است تا خارق عادت حسی، از قبیل اژدها شدن عصا یا انفلاق [= شکافتن] بحر و امثال آن که این خارق حس دلالت ضروری بر نبوت ندارد؛ این امور هنگامی دلالت بر نبوت دارد که مُنْضَم [= پیوست] بخارق علمی شود. پس معجزه رُسُل، اولاً و بالذات، علم و عمل است و معجزات حسیه، مؤید [= تأییدکننده] معجزات عقلیه است و معجزه علمی دلالتش بر نبوت، قطعی است؛ اما معجزات حسیه، شاهد بر معجزه عقلی می‌باشد»⁽¹⁾.

آیا حقیقتاً این کلام بر انکار معجزات انبیا دلالت می‌کند؟

بعد از اینکه نظرات تعدادی از پژوهشگران در مورد تعالیم شریعت در موضوع اصلاح طلبی و احیای دین آوردیم، اینک ببینیم خود شریعت در مورد روش و نکات مهم اصلاح طلبی دینی خود چه می‌گوید. وی در کتاب «کلید فهم قرآن» چنین بیان می‌کند:

«... لذا متوجه به مُسَبَّبِ الاسباب [= سبب‌ساز] و مُسَهِّلِ الامور الصِعَاب [= آسان‌کننده امور دشوار] گردیده و - بحمدالله - موفق بکشف مطلبی شدم و راه

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، تهران، مؤسسه انتشارات دانش، چاپ

فهم دین و تدبر در قرآن مبین بر من باز شد و آن اینستکه باید دین را از سَلَف [= پیشینیان] گرفت نه از خَلَف؛ عبارات واضحتر باید من بینم در صدر اول اسلام، چه خبر بوده است و مسلمین صدر اول، قرآن را چگونه می‌فهمیدند و پیش از پیدایش فلسفه و تصوف و اشعریت و اعتزال اینها در اسلام، مسلمین چه دینی داشتند. ولی اگر خدای نخواستہ شخص متدبر در قرآن بخواهد دین را از خلف بگیرد و به هیچ وجه سلف صالح را محل عنایت قرار ندهد، مسلماً گرفتار یکی از این فرِوق خواهد شد؛ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالِ. پس از تَقَطُّن [= دانستن] به این معنی و هدایت شدن براه راست و صواب، یکمرتبه بحول و قوه الهی زنجیر تقلید را پاره کرده پرده تعصبات و موهومات را دریدم و بارِ گران خرافات را از دوش برانداخته، مشمول عنایت پروردگار گردیده و دین را از سلف صالح اخذ کرده و هدایت به قرآن شدم؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^(۱).

بنابراین، بازگشت به قرآن کریم، که بهترین کلام است، جستجوی هدایت و راهنمایی در قرآن، فهمیدن قرآن طبق فهم صحابه صدر اسلام ﷺ و ترک تقلید، از مهم‌ترین نکات روش شریعت در راه اصلاح‌طلبی دینی است. اینک به ذکر برخی از نکات در اندیشه اصلاحی شریعت می‌پردازیم^(۲):

1. حقیقت امام دوازدهم و غیبت و ظهور وی

دکتر صاحب الزمانی نگاه شریعت سنگلجی به مهدویت را اینچنین توصیف می‌کند: «در ایران سالهای اخیر شریعت سنگلجی که آموزه‌ها و «تز» اساسی وی را در

(1) همان، ص 4 و 5. ترجمه آیه: «ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد، ما خود هدایت نمی‌یافتیم» [اعراف: 43].

(2) در بخش‌های بعدی کتاب، در مورد اصلاحات دینی شریعت در زمینه توحید عبادت و روش فهم قرآن، به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

کتاب [های] اسلام و رجعت و کلید فهم قرآن می‌یابیم، با کوششی خستگی‌ناپذیر تا هنگام مرگ خود، سعی داشت که بدون نسخ اسلام با نقد پاره‌ای از احادیث و اخبار مربوط به ظهور مهدی موعود، عنصر قیام به سیف و ظهور مسلحانه و مایه جنگ و انتقام‌جویی را از آن بزدايد و جنبه رهبری شخصی را نیز از آن حذف نماید و بدان بیشتر صورت یک نهضت ترقی‌خواه دسته جمعی و اجتماعی بدهد و آن را جهان‌بینی مقبول نسل نو قرار دهد»^(۱).

سید مقداد نبوی رضوی در اظهارنظری دیگر می‌گوید:

«شریعت سنگلجی، که حتی توجه محی الدین عربی را به مسئله امام دوازهم خوش نداشت»^(۲)، در جایی گفته بود: "ما منتظر امام زمان نیستیم"^(۳). بر اساس گفتاری دیگر، وی بر آن بود که "شخصی خواهد آمد و مهم نیست که ما بدانیم کیست؛ بلکه تنها باید خدایی باشد"^(۴).^(۵)

احسان طبری، در این مورد می‌گوید:

«یکی از مطالب عمده بحث‌های شریعت در مجالس منظم خود، در اطراف ظهور قائم موعود بود. شریعت مبانی اسلامی و شیعی را در این بحث اکیداً مراعات می‌کرد و تنها کاری که بدان دست زد، انکار برخی خرافات مربوط به ظهور بود؛ مانند: رجعت، پیدایش دجال، قیام به سیف؛ یعنی اینکه مهدی حتی از خون

(1) صاحب الزمانی، ناصر الدین، دیباچه‌ای بر رهبری، ص 133 و 134.

(2) بلاغی، سید عبدالحجت، تذکره عرفاء، ص 260.

(3) این سخن را میرزا ابوالحسن خان فروغی از شریعت سنگلجی شنیده و برای مهندس عزت‌الله سبحانی بازگو کرد. ایشان نیز آن برای نبوی نقل کردند.

(4) این سخن را حسین شاه‌حسینی، از رجال سیاسی مشهور و از اعضای نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای 28 مرداد 1332 ش، برای نبوی بازگو کرد.

(5) سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای فکری شریعت سنگلجی، فصلنامه «امامت

پژوهی»، سال اول، شماره 4، ص 254 و 255.

سادات منکر وجود خود، نهرها به راه می اندازد؛ و لذا تفسیر مسئله ظهور، بمتابه [= مانند] غلبه دین و عدالت بر کفر و ظلم بود؛ لاغیر^(۱).

خلاصه اینکه شریعت با جرئت بی سابقه، موضوع ظهور مهدی موعود را میان علمای شیعه به شکل نقدآمیزی مطرح نمود و روایات شیعی را که متضمن قیام مسلحانه امام برای نابودی مخالفان (یعنی اهل سنت) هستند، کاملاً رد می کند و برای ظهور تصور جدیدی را مطرح می کند و به این قیام، جنبه یک نهضت ترقی خواه اجتماعی می دهد که متناسب با دیدگاه عمومی اسلام است؛ بر خلاف آن تصور سنتی شیعه که مهدی را مردی شمشیر به دست معرفی می کند که هیچ کاری جز قتل و انتقام ندارد؛

2. انتقاد از تصور نادرست عوام شیعه درباره شفاعت

رسول جعفریان در این مورد می گوید:

«در بحث شفاعت هم، وی [یعنی شریعت] بسیار سختگیرانه برخورد کرده، هر نوع شفاعت را رد می کرد»^(۲).

باید گفت که این اظهارنظر اصلاً درست نیست و غالباً اصلاح طلبان و مبارزان با خرافات، به این متهم می شوند که شفاعت را از اساس قبول ندارند. این در حالی است که شریعت و همفکرانش هیچ گاه اصل شفاعت را، که قرآن درباره اش سخن گفته، انکار نمی کنند؛ بلکه آن تصور غلط از شفاعت را که بین عوام شیعیان رایج شده است نفی می کنند؛ یعنی آن تصویری که «هر که بر مصیبت امام حسین علیه السلام گریه کند و مرتب قبرش را زیارت کند و به امامت امام علی علیه السلام معتقد شود و آن امام را دوست بدارد و ولایت اهل بیت را داشته باشد، حتماً مورد شفاعت ائمه قرار خواهد گرفت؛ حتی اگر

(1) احسان طبری، مقاله: راه توده - جامعه ایران در دوران رضاشاه، که در شبکه اینترنت در آدرس ذیل منتشر شده است:

<http://www.rahetudeh.com/rahetude/Tabari/iran-rezashah/html/ jameehiran-11.html>

(2) رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، ص 1019 تا 1020؛ وهابیت و ریشههای آن، ص 188 و 189.

بزرگترین گناه‌ها را مرتکب شده باشد».

نگاه شریعت به موضوع شفاعت را می‌توان در کتاب «اسلام و رجعت» دریافت که توسط شاگردش، شیخ عبدالوهاب فرید تنکابنی، جمع‌آوری شد. تنکابنی در بخش پایانی این کتاب در بحثی مفصل در مورد شفاعت و حقیقت آن می‌نویسد:

«یهودی‌ها چنانکه مغرور بشفاعت پدران خود شده، آتش جهنم را جز چند روزی بر خود حرام می‌پنداشتند و از اینرو از مقررات کتاب خدا [تورات] اعراض [= سرپیچی] می‌کردند، بعبارت دیگر، در سایه انتساب به یعقوب و اعتقاد به گراف، خویشتن را از حد وسط بین خوف و رجاء و آن حالت معتدله‌ای که تنها محرک بشر بطرف کمال می‌باشد بیرون کرده، رجائی [= امیدوار] محض شدند و در نتیجه، کتاب خدا را پشت سر انداخته، هر چیز قبیح را بجای می‌آوردند و فقط دلخوش بودند که خدا با یعقوب معاهده بسته که اینانرا جز چند روزی نخواهد معذب کرد؛ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۱۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن نَّمَسِّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَعَرَّهَمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^(۱). اینچنین برادران ما نیز چنانکه همه می‌دانیم یک چنین شفاعت گراف درباره پیغمبر و ائمه کرام قائل شده، قرآن و بیشتر مقررات اسلام را فدای یک محبت دروغی نسبت به خاندان علی و سوگواری سراسر ریا و تزویر نسبت به آنها کرده، آشکارا می‌گویند: آنهمه زحماتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی و دیگر مردان بزرگ اسلام در راه انتشار اسلام متحمل شده و عاقبت هر یک با وضع رقت‌باری جان خود را در این راه باخته‌اند: آن ضربت خوردن علی علیه السلام در

(1) ترجمه آیه: «آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب [تورات] یافته‌اند ندانسته‌ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند آنگه گروهی از آنان به حال سرپیچی روی برمی‌تابند. این بدان سبب بود که آنان [به پندار خود] گفتند: هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید، و بر ساخته‌هایشان آنان را در دینشان فریفته کرده است» [آل عمران: 23 و 24].

محراب عبادت و کشته شدن حسین علیه السلام در کربلاء، اسارت و گرفتاری زنان و اطفال بی گناهش و آنهمه ناملایمات وارده بر دیگر ائمه کرام، همه برای شفاعت گناهکاران از شیعه بود؛ همه برای این بود که ما شیعیان علی علیه السلام در دنیا هر منکر و کار زشتی را به جای آورده، در آخرت هم فقط به مناسبت اینکه در دنیا قسمتی از دارائی خود را در راه دوستی خانواده علی علیه السلام صرف کرده ایم، یعنی هر سال دو ماه را بنام سوگواری حسین علیه السلام با یکدیگر ملعبه [= بازیچه] نموده، مجلسی که دارای چندین مفسده اخلاقی و اجتماعی بوده، بنام عزاداری برپا داشته ایم؛ با وجود اینکه اطراف هر یک از ما را فقیرانی چند احاطه کرده، صدای بیچارگی زنان گرسنه و اطفال برهنه شان همواره بلند بود و با اینکه هر چند سالی یکدفعه بنام زیارت، ولی در معنی تجارت و تفریح به قم، مشهد و بین النهرین [= عراق] مسافرت کرده ایم، ائمه اطهار بدون تأمل دست ما را گرفته در یکی از غرفه های زیبای بهشت در آغوش حوریان مهوش جای دهند. خلاصه، همانطوریکه یهودیان جاه طلب یک معنی غلط و بی اساس برای شفاعت قائل شده، در نتیجه تعالیم کتاب خدا و آئینشان را در کمال خونسردی تلقی می کردند، برادران ما نیز از موضوع شفاعت مانند آنان کاملاً سوء استفاده کرده، بالاخره بیشتر تعالیم قرآن کریم و اسلام را با نظر بی قیدی می نگرند.

خواننده عزیز، کسیکه نسبت به قوانین و دستورالعمل های اسلام - جز معدودی که از روی عادت و تقلید بجای می آورد - چندان عنایت ندارد و پیوسته در مقام هتک نوامیس شریعت اسلام برآمده، بیشتر منکرات را مرتکب می شود؛ کسیکه در اثر اخلاق زشت و کارهای ناشایسته اش، خویشتن را همواره از رحمت حق دور کرده، قابلیت غفران و آمرزش را از خود سلب می کند. خلاصه کسی که جز اظهار دوستی نسبت به پیغمبر اکرم و ائمه کرام، عملاً هر لحظه روان پاک آن ذوات [= ذات] مقدس را از خود منزجر و خویشتن را آماده عذاب دردناک خدا می کند، آیا ممکن است پیغمبر و ائمه از چنین کسی که روحاً به هیچ وجه

شبهات و تناسبی بینشان نیست، در محکمه عدل خدا شفاعت بکنند؟ رستگاری و سعادت اخروی مگر از چیزهای مادی مانند مال و جاه و منصب است که خداوند در اثر توسط پیغمبر به مردم اعطا نماید؟ آیا می توان تصور کرد که خداوند عادل علی الاطلاق، با اینکه صریحاً در قرآن می گوید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ [الزلزله: 7 و 8] یعنی: «پس هر که همسنگ ذره ای نیکی کند، [پاداش] آن را خواهد دید، و هر که همسنگ ذره ای بدی کند، [نیز سزای] آن را خواهد دید» و در جای دیگر می گوید: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَصْلُ سَبِيلًا﴾ یعنی: «و هر که در این [جهان] کور [دل] باشد، در آخرت نابیناست و گمراهتر» به کسی اذن بدهد که از چنین کسانی شفاعت کند؟^(۱).

نورالدین چهاردهمی بر این بیانات تبصره وارد کرده و می نویسد:

«شریعت سنگلجی در منابر خود به تفصیل درباره شفاعت سخن رانده و شفاعت را به هر نحوی از انحار رد کرده و مردود دانسته است و آنچه این ناچیز مشاهده کرده، شریعت در پایان سخنرانی های خود هیچگاه ذکر مصیبت ائمه اطهار علیهم السلام را تقریر نمی کرد. اما در این مبحث، شریعت سنگلجی سه مبحث اساسی از عقاید شیعه را با هم و در مطاوی [= موضوعات] چند صفحه شفاعت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام و زیارت اماکن متبرکه را با هم در یک جا مورد بحث به کوتاهی یاد کرده و هر سه مطلب را مردود شناخته است»^(۲).

رابطه نفی شفاعت با نفی مجالس عزاداری، روضه خوانی و زیارت قبور امامان علیهم السلام این است که عوام شیعه معتقدند انجام این امور، دلیل بر این است که آنها مستحق

(1) عبد الوهاب فرید تنکابنی، اسلام و رجعت، سایت کتابخانه عقیده: <http://www.aqeedeh.com>

ص 244 تا 246.

(2) نور الدین چهاردهمی، وهابیت و ریشه های آن، ص 188.

حتمی شفاعت ائمه قرار می‌گیرند؛ در نتیجه، تمام گناهان آنها آمرزیده می‌شود و به بهشت برین وارد خواهند شد. به همین سبب، شریعت تمام این امور را به این عنوان نفی می‌کند، نه به طور مطلق.

شیخ فرید تنکابنی در ادامه توضیح حقیقت شفاعت، که منعکس‌کننده دیدگاه شریعت سنگلجی نسبت به این بحث است، می‌نویسد:

«اکنون که سخن به اینجا رسید، خوبست با رعایت اختصار، در مقام توضیح معنی [شفاعت] آن اندازه‌ای که فکر ضعیفم اجازه می‌دهد برآیم: شفاعت مشتق از شفیع به معنی جفت است. حاجتمند چون خود را تنها می‌بیند، در حقیقت، شخص شفیع را جفت و قرینش قرار می‌دهد؛ یعنی چون خویشتن را برای قضای حاجت و رسیدن به مقصودش عاجز می‌داند، لذا دست توسل به دامن شخص دیگری یعنی شفیع دراز کرده او را به همراهی و کمک خود می‌طلبد. باید دانست که طرز شفاعت شفیع در همه جا یکجور نیست و به نسبت تفاوت چیزیکه مورد احتیاج حاجتمند است - از اینکه از مادیات و یا از امور معنویه است - کیفیت شفاعت تغییر می‌کند؛ مثلاً محصل فقیریکه معلمش را نزد وزیر معارف شفیع و واسطه قرار می‌دهد که وسائل زندگانش را فراهم آورد، طرز شفاعت معلم در اینمورد غیر از آنطور است که او را شفیع قرار بدهد برای اینکه وزیر او را به یکی از مقامات علمیه منصوب بکند؛ زیرا در صورت اول، شفاعت شفیع به این است که دست محصل را گرفته ببرد پیش وزیر و مراتب فقر او را به وزیر معرفی کرده سپس از او تقاضای کمک خرج محصل را بکند؛ ولی در مورد دوم، چون درخواست محصل از امور مربوطه به روح است، به عبارت روشن، چیزی است که گرویند رقی [= بالا رفتن] نفس و مولود سعه روح و خلاصه، از مقامات نفسانیه است. شفاعت معلم در این مورد به این است که وسائل ترقیات نفس و مزایای استکمال روح، خلاصه شرائط قابلیت آن مقام علمی را به محصل خاطر نشان کرده روحش را متوجه به آن بنماید. بعبارت

دیگر، محصل را در تحت تعلیم و ترتیب خود قرار داده، آنچه که وسیله رسیدن محصل به آن مقام است، از مزایای علمی و اخلاقی، بوی بیاموزد. حال محصل اگر کاملاً از معلمش پیروی نکند، کردار، گفتار و دستور العمل‌های او را نصب العین خود قرار داده میزان عملش قرار بدهد، خلاصه روحش را با روح معلم پیوند کرده و خویشتن را از این راه شبیه و قرین او قرار داده و بالاخره قابلیت آن مقامی که منظورش بوده حائز بشود، البته در این موقع همینکه آن وزیر دانشمند از ماجری آگاهی یافت، او را به همان مقام علمی منصوب خواهد کرد. اینجاست که باید گفت معلم درپیشگاه وزیر، از آن محصل شفاعت کرده و محصل هم داخل در شفاعت او شده است؛ ولی چنانچه محصل شانه از زیر بار تحصیل خالی کرده تعالیم معلم را با کمال بی‌قیدی تلقی نکند و تمام اوقاتش را با تنبلی و تن‌پروری گذرانده، در عوض اینکه نسبت به کردار و گفتار معلمش ابراز علاقه نکند، نسبت به شخص او اظهار دوستی کرده و در عین حال، متوقع باشد به اینکه به توسط معلم مورد عنایت وزیر واقع شده، به مقام استادی مثلاً نائل شود، بدون شبهه چنین کسی چون به سوء اختیارش خویشتن را از شفاعت معلم بیرون کرده است، با چنین توقع بیجا نباید در شماره عقلاً شمرده شود. حاصل اینکه شفاعت در مورد دارای مبادی چندی هست و در حقیقت، مانند درختی است که برای او بذر و شاخ و برگ و میوه می‌باشد. بذره‌های آن، همان تعالیمی است که معلم در اعماق قلب محصل می‌فشاند؛ شاخ و برگ و میوه‌اش عبارت از آن مقامات علمیه است که نظر محصل بوده است. محصل چنانچه آن بذره‌های علمی و اخلاقی را با اعمال خود آبیاری کند، البته در موقعش از میوه آن بهره‌مند می‌شود؛ یعنی در این موقع، روح معلم یا روحیات همین محصل، که در حقیقت از رشحات [= تراوش‌ها] و مظاهر روح معلم است، او را قهراً به همان مقام علمی که منظورش بوده رسانده، خلاصه او را در جرگه معلم و در حریم شفاعت او قرار می‌دهد. خواننده محترم البته از همین

مثال معنی شفاعت پیغمبران و این آموزگاران دبستان انسانیه را دریافته و بخوبی فهمیده‌اند که شفاعت اینان نیز دارای مبادی چندی می‌باشد، و برای آن، بذر و شاخ و برگ و میوه‌ای هست. بذرش، آن دستورها و تعالیمی است که این مربیان بنی آدم هر یک بنوبه خود از طرف مربی عالم در دلهای توده بشر افشانده‌اند، آنانیکه آن بذر را با اعمال خود، طبق دستور پیغمبران در اعماق قلب خود پرورش می‌دهند، حتماً در انجام کار، درختی با شاخ و برگ شده و به نسبت زحماتی که در راه رویانیدن و پروراندن آنها متحمل شده‌اند از میوه آن، که فلاح و رستگاری می‌باشد، بهره‌مند خواهند شد و روزگار بی‌پایانی را در زیر سایه آن بسر خواهند برد، خلاصه هر آنکه در دنیا روحش را با ذوات مقدسه پیغمبر و ائمه اطهار پیوند و به راهنمایی این راهنمایان گم‌شدگان در این وادی سراسر حیرت و ضلالت، براه افتد. یعنی قرآن و سنت و سیره پیغمبر و ائمه را نصب‌العین خود کرده، میزان اعمالش قرار دهد، عاقبت خویشتن را به سرمنزل سعادت ابدی رسانده و بالاخره داخل در حریم شفاعت آنان شده و با آنان محشور خواهد شد؛ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۱). اینکه در احادیث منقوله از طریق شیعه و سنی، علماء را نیز در عداد شُفعا [=شفاعت‌کنندگان] قرار می‌دهد، به خوبی همین معنی را تأیید می‌کند؛ چه علماء در حقیقت نمایندگان عمومی پیغمبرند؛ اینان کسانی هستند آنچه را که از این آموزگاران خدائی می‌یابند، به مردم می‌آموزند؛ و هر آنچه که از کتاب خدا و سنت و سیره پیغمبر و ائمه استفاده می‌کنند، به مردم می‌رسانند؛ و بالاخره، اینان نیز به نوبه خود، بذر شفاعت را در زمین دل‌های افراد بشر می‌فشانند؛ هر آنکه طوق پیروی آنانرا، که در حقیقت

(1) ترجمه آیه: «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید تا خدا [هم] شما را دوست بدارد و

گناهان شما را ببخشد، که خدا آمرزگاری است مهربان» [آل عمران: 31].

پیروی از پیغمبر است، به گردن انداخت، گفتارشان را به قبول تلقی کرد و بالاخره روحاً خود را قرین آنان قرار داد، البته در آخرت در دایره شفاعت آنان داخل شده و در زمره‌شان محشور خواهد شد.

این است معنی شفاعت انبیاء و اولیاء. این است آن شفاعتی که در عوض اینکه در انسان به مناسبت اتکاء به غیر در امور دین، ایجاد ضعف نفس کرده، او را به تنبلی و کسالت وادار بکند، همواره انسانرا به سعی و عمل سوق می‌دهد، و به جای اینکه یک امیدواری گزاف در انسان ایجاد کرده و در نتیجه او را نسبت بهتک نوامیس شرع، جسور نموده، خلاصه انسان را در امر دین مغرور بکند، او را بین خوف و رجاء، که تنها عامل موثر در سعی و عمل است، نگاه می‌دارد؛ رعب و ابهت هر یک از نوامیس الهی در دل او جایگیر شده، همواره تمام آنها را با نظر عظمت و احترام می‌نگرد؛ و بالنتیجه، خویشان را کوچکتر از این می‌داند که بتواند در راه مخالفت آنها کوچکترین قدمی بردارد. خلاصه آن شفاعتیکه موجب سعادت دنیا و آخرت مسلمان است، مراد از آن، همین است و بس؛ نه اینکه پیغمبر و ائمه جمعی را در آخرت از لحاظ اینکه نسبت به آنان در ظاهر اظهار علاقه می‌کردند - با اینکه مقررات دین را در کمال بی‌اعتنائی تلقی می‌کردند - از آتش جهنم، که از لوازم لاینفک سرپیچی از ایشان است، نجات داده، به روضه رضوان، که رهین پیروی خدا و رسول است، رهسپار بکنند؛ زیرا مکرر گفتم سعادت و شقاوت آخروی بر حسب شریعت عقل و به حکم نصوص قرآن کریم گرو بند عمل انسان است ﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [یس: 54] یعنی: «امروز ستم کرده نمی‌شود هیچ نفسی چیز را، و پاداش داده نمی‌شود مگر آنچه را که می‌کردید». یعنی هر کس طبق کردار و رفتار خود جزا داده می‌شود؛ نه از ثوابشان چیزی کاهیده می‌شود و نه زیاده بر استحقاق، عقوبه می‌شوند؛ بلکه کاملاً طبق عدالت رفتار خواهد شد ﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [غافر: 17] «امروز

پاداش شود هر کسی به آنچه که کسب کرده؛ از اعمال حسنه و افعال سیئه؛ هیچگونه ستمی در اینرو نیست؛ نه ثواب کسی کمتر از اعمال شایسته او باشد، و نه عقاب شخصی زیاده بر کردار ناشایسته او باشد، و نه کسی را بگناه دیگری مؤاخذه بکنند و نه نیکی را پاداش بدی دهند، بتحقیق خداوند سریع الحساب است»^(۱).

با این بیان مفصل، دیدگاه آقای شریعت و شاگردش، شیخ تنکابنی، در مورد شفاعت کاملاً واضح شده است؛

3. ردّ بر عقیده «رجعت»

«رجعت» یکی از اصول اعتقادی شیعه است. بر اساس این اعتقاد، پیش از برپایی قیامت، گروهی از مؤمنان پاک سرشت و کافران زشت طینت، پس از مرگ زنده شده و بار دیگر به دنیا برمی گردند تا سرانجام اعمال نیک و بد خود را دریابند و حاکمیت نهایی دولت حق را مشاهده کنند.

شیخ مفید در تبیین معنای اصطلاحی (کلامی) رجعت می نویسد:

«إن الله یردُّ قوماً من الأموات الى الدنيا فی صورهم التی كانوا علیها فیعزُّ فریقاً، ویذلُّ فریقاً آخر، ویدیل المحقّین من المبطلین والمظلومین منهم من الظالمین، وذلك عند قیام مهدی آل محمد علیه وعلیهم أفضل الصلاة والسلام»^(۲).

یعنی: «خداوند گروهی از مردگان را به همان صورتی که در گذشته بودند، به دنیا بر می گرداند، و گروهی را عزیز و گروهی دیگر را ذلیل می کند، و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده، و مظلومین را بر ظالمین و ستمگران غلبه می دهد. این واقعه هنگام ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام رخ خواهد داد».

آیاتی که معمولاً شیعه امامیه به عنوان مدرک بر این عقیده استفاده می کنند:

(1) عبدالوهاب فرید تنکابنی، اسلام و رجعت، ص 246 تا 249.

(2) نک: شیخ محمدرضا مظفر، عقائد الإمامیه، چاپ دوم، ص 94 و 95.

1- ﴿رَبَّنَا آمَنَّا أَلْتَنَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَلْتَنَيْنِ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ﴾

[عاف: 11] «می گویند: پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده

گردانیدی؛ به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟»؛

2- ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَرِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا

ثُمَّ أَحْيَيْهِمْ...﴾ [البقره: 243] «آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود

خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: تن به مرگ

بسپارید؛ آنگاه آنان را زنده ساخت ...»،

و تعدادی از آیات دیگر. شیعیان همچنین ادعا می کنند که روایات متواتری از ائمه در

این زمینه آمده است.

اکنون بعد از مطلع شدن از معنی «رجعت» باید بدانیم که علامه شریعت سنگلجی

«رجعت» را جزو عقاید غالیان شیعه می شمارد و این عقیده را در درس ها و

سخنرانی هایش با دلایل روشن و متین رد می کرد؛ همان طوری که شاگردش، فرید

تنکابنی، در مقدمه کتاب «اسلام و رجعت» به این امر اشاره کرده و می نویسد:

«گرچه مصلح معظم و دانشمند محترم آقای شریعت سنگلجی، که از سالهای

متمادی با یک ایمان کامل و عزم راسخ، تشریح حقایق اسلام و ازاله خرافات و

اوهام را وجهه همت خود قرار داده اند، چندی پیش در دارالتبلیغ خود، این

موضوع «رجعت» را با بیاناتی بس شیرین و دلچسب ملغی کرده و اساس آن را

از هم پاشیده اند؛ ولی چون دیدم مطلب روشن نگردیده و کاملاً سوء تفاهم شده

است و حتی نسبت به جمعی بر خلاف انتظار تأثیر سوئی بخشیده، بیش از پیش

این عقیده در آنان راسخ گردیده است، و از طرفی هم برخی از مردمان بوالهوس

و ابن الوقت، از جهاتی که همه می دانیم، این امر را که از دیر زمانی در میان یک

سلسله کتابهای غبار آلوده مستور بوده بر ملا ساخته اند و در بین توده عوام ویرا از

مبانی مُتَقَنَّهُ اسلام و مقومات فرقه امامیه معرفی کرده اند، خلاصه چون دیدم این

لباس را با صورتی بس ننگینتر به تن اسلام پوشانده اند، علاوه بر اینکه برادران

عزیز مصری و دیگر ممالک اسلامی ما، آنانی که فرقه امامیه را بمناسبت این مقاله و دیگر مقالات «غلاة» مورد حملات خود قرار داده‌اند، بدانند که امامیه از اینگونه مقالات مبری و منزّه‌اند؛ لذا نگارنده این موضوع را بیش از همه مورد دقت قرار داده و مدتی در اطرافش مطالعه عمیق نموده و در نتیجه، این مجموعه را، آن اندازه‌ای که فکر ضعیفم اجازه می‌داد، تنظیم کرده و در دسترس مطالعه برادران دینی خویش می‌گذارم»^(۱).

نورالدین چهاردهی کتاب «اسلام و رجعت» را از آثار و تألیفات خود شریعت سنگلجی می‌شمارد و چند دلیل بر این امر ذکر می‌کند. به عنوان مثال می‌گوید:

«این ناچیز آقای فرید [تنکابنی] را به رأی العین مشاهده کرده و از اهل ثقه [= افراد مورد اعتماد] استماع نمودم دارای کتابخانه شخصی ارزنده‌ای می‌باشد. آقای فرید در ایام مرجعیت تامه آیت‌الله حائری، از طلاب حوزه علمیه قم بوده و از همدرسان وی پرسش کردم، در حدی نمی‌باشند که قادر به تألیف چنین کتابی شوند؛ و از جهتی نحوه استدلال و اقامه براهین و سنخ گفتار، مسلماً از شریعت سنگلجی است. و این ذره نادر، در ایام جوانی، یک نسخه از کتاب چاپی «اسلام و رجعت» برخوردارم که در پشت کتاب، شریعت سنگلجی کتاب را به آقا شیخ علی مدرس، که از علمای مشهور تهران بود، اهداء کرده است؛ و امکانپذیر نیست که چنین کتابی برشته تحریر یکی از تلامذہ‌اش [= شاگردانش] باشد و به یکی از علما اهداء کند؛ و اگر بقلم آقای فرید بود شریعت متذکر می‌شد»^(۲).

او سپس اضافه می‌کند:

«کتاب اسلام و رجعت اگر بدون ذکر نام مولف منتشر می‌شد، کسی که به سنخ

(1) عبدالوهاب فرید تنکابنی، اسلام و رجعت، ص 7 و 8. نبوی رضوی (به نقل از سید عبدالحجبت البلاغی در ص 259 از کتاب تذکره عرفاء) می‌نویسد که تاریخ نوشتن این مقدمه 1355 قمری است؛ اما تاریخ چاپ کتاب اسلام و رجعت، 1358 ق (1318 ش) می‌باشد.

(2) نورالدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌های آن، ص 175 و 176.

سخنان و آثار شریعت بصیرت داشت، بدون تردید حکم می‌کرد که اثر شریعت سنگلجی است؛ بالاخص اهم آراء شریعت در این کتاب مندرج است»^(۱). ولی در نهایت کلامش احتمال می‌دهد که خود تنکابنی نویسنده کتاب «اسلام و رجعت» باشد:

«فقط احتمال ضعیف دارد که آقای فرید تقریرات استاد را به کتابت درآورده و از جانب شریعت حک و اصلاح شده و اضافاتی بر آن افزوده‌اند و بنام آقای فرید، که ساکن آخوند محله رامسر بوده و آن منطقه جزو املاک خاصه دربار وقت بود، شریعت اندکی از تعرض مصون بماند»^(۲).

آنچه که فرید تنکابنی در مقدمه «اسلام و رجعت» نوشت و در بالا قسمتی از آن ذکر شد، تأکید می‌کند که خودش مؤلف این کتاب است؛ زیرا خود به این امر تصریح کرده است و دلیلی نداریم که حرفش را باور نکنیم یا وی را دروغگو حساب کنیم. لذا به احتمال قوی خود تنکابنی نویسنده کتاب «اسلام و رجعت» است؛ هر چند که در طرح مباحث و مرام کتاب، از درس‌ها و بیانات شیرین استادش، شریعت سنگلجی، استفاده کرده است.

نور الدین چهاردهی در مورد اثری که کتاب «اسلام و رجعت» در محافل علمی گذاشت و جنجالی که در وسط علمای سنتی شیعه ایجاد کرد، چنین می‌نویسد:

«کتابی بنام رجعت از جانب شریعت سنگلجی منتشر شد که هیاهویی براه انداخت. تا آن زمان، علما نسبت به نظریات و آراء شریعت و گفتار و نوشته‌های او و نحوه تبلیغ او و تشکیل کلاس‌های تدریس، بی‌طرف بوده و مهر سکوت بر لب نهاده بودند؛ اما شریعت در منابر مختلف خود، کلیه مباحثی که بعدها در کتاب رجعت آمده است با بیانات خود تشریح نموده... این نارضایتی‌ها اوج گرفت و موجب پرسش از محضر آیت الله آقا شیخ عبدالکریم حائری - مرجع

(1) همان، ص 176.

(2) همانجا.

تقلید شیعیان- شد و جناب ایشان در قبال این استفتا، ضمن اینکه رجعت را تأیید کردند، شریعت سنگلجی را تکفیر ننمودند؛ زیرا اگر حکم تکفیر صادر می شد، موجب سختی و لجاج پیروان شریعت شده و خواهی نخواهی مذهبی جدید به مذاهب اسلامی افزوده می گردید؛ زیرا همچنان که گفته شد، اکثر افسران و کارمندان عالی رتبه دولت و شعرا و نویسندگان و مدیران جراید و جوانان تحصیلکرده، همه و همه دلبسته شریعت بودند»^(۱).

رسول جعفریان متن این پرسش و پاسخ را، که به قول وی از سوی طلبه های روشنفکر وقت مطرح شده و شاید هم به دفاع از شریعت سنگلجی بود، اینچنین آورده است:

«سؤال: محضر انور بندگان حضرت آیت الله حائری - مد ظله العالی - تصدیق می دهد آن که راجع به موضوع رجعت جسمانی مذکور در طریقه شریفه امامیه و مذهب مقدس جعفری آنچه معتقد حضرت مستطاب بندگان آیت الله - مد ظله العالی - است و مستحصل از کتاب و سنت می دانند، مرقوم فرمایید که مورد حاجت است.

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم. احقر به واسطه کثرت اخبار، اعتقاد به رجعت دارم، به نحو اجمال؛ ولی این مطلب نه از اصول دین و نه مذهب است، که اگر فرضاً کسی معتقد به آن نباشد، خارج از دین یا مذهب شمرده شود؛ و نه از مسائل علمیه است که بر افراد مکلفین، لازم باشد اجتهاداً یا تقلیداً به دست آورند، و در مثل این زمان باید به نحو دیگر حفظ دیانت مردم نمود و گفتگوی این نحو از مطالب، به جز تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها فایده ندارد. الاحقر عبد الکریم الحائری، محل مهر مبارک»^(۲).

(1) نورالدین چهاردهی، وهابیت و ریشه های آن، ص 174 و 175

(2) رسول جعفریان، جریانها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1017.

این پرسش و پاسخ و طرح این شبهات پیرامون رجعت، سبب تألیف آثار متعددی در این زمینه در دهه 20 با قلم برخی از علما شد^(۱).

4. نفی حیات جاوید حضرات عیسی، خضر و الیاس علیهم السلام

از کتاب‌هایی که شریعت در آخرین مراحل حیاتش نوشته بود، «محو الموهوم» است که اولین بار در ماه اردیبهشت سال 1323ش (یک سال پس از فوت شریعت) چاپ شد. در واقع، شاگرد و مرید شریعت، حسینقلی مستعان، بعد از درگذشت استادش اقدام به چاپ و نشر این کتاب نموده و بر آن مقدمه بسیار خوبی نوشته که در آن از اهمیت این کتاب چنین می‌نویسد:

«مندرجات این رساله با صراحتی کم نظیر، یک سلسله خرافات و موهومات را که صدها سال وسیله مفسرین و روحانی نمایان بی‌اطلاع، مؤلفین بی‌مایه و گویندگان جاهل یا مغرض، در اعماق مغز و قلب عوام‌الناس، و بلکه اکثر افراد طبقه متوسط و عالی، ریشه دوانیده بود، نابود می‌سازد و دامن اسلام و قرآن را از تأویلات زیان‌بخش و تعبیرات سوئی که با عقل سلیم جور نمی‌آید و سلاحی بدست دشمنان و مخالفین اسلام می‌دهد، پاک می‌کند و حقایق امور را با دلائل معقول و تردید ناپذیر باز می‌گوید»^(۲).

در یک کلام باید گفت که این کتاب، تحقیق ارزنده‌ای است که گرایش قرآنی علامه شریعت سنگلجی را کاملاً روشن می‌کند؛ همچنین، استقلال فکری و جرئت وی را در بیان هر مطلبی که به نظرش درست بود؛ حتی اگر این مطلب، مخالف عقیده رایج میان

(1) همان، ص 1018. برای نمونه: بیداری امت در اثبات رجعت، نوشته آیت الله سید محمد مهدی اصفهانی، ترجمه ابوالقاسم سحاب، تهران، 1331؛ بیان الفرقان (ج 5) غیبت و رجعت، نوشته حاج شیخ مجتبی قزوینی، مشهد، 1339 ش؛ اثبات رجعت، سید ابوالحسن حسینی القزوینی، 1369 ق. همچنین بنگرید به: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، آقا بزرگ طهرانی، ج 5، ص 290؛ ج 8، ص 50، 250؛ ج 11، ص 9، 75، 112، 310؛ ج 12، ص 210؛ ج 18، ص 32، 305؛ ج 24، ص 68. بیشتر این آثار در فاصله سال‌های 1315 تا 1323ش چاپ شده است.

(2) حسینقلی مستعان، مقدمه بر کتاب محو الموهوم شریعت سنگلجی، ص 3.

5. تقلید و اطاعت از بزرگان و پیروی از احبار و رهبان، مهم ترین عوامل عدم تعقل و ماندن در گمراهی

شریعت اعتقاد داشت که تقلید کورکورانه، مهمترین مانعی است که مردم را از علم و تعقل و هدایت دور نگه می‌دارد. او این مطلب را در کتاب «کلید فهم قرآن» تحت عنوان «تقلید، از موانع تعقل است» به طور مفصل بحث می‌کند. وی در ابتدا این دو آیه شریفه که تقلید و پیروی کورکورانه از نیاکان را مذمت می‌کند، به عنوان گواه می‌آورد:

1- ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [زخرف: 23]

«ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپیریم»؛

2- ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ [البقرة: 170]

«و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟».

سپس به بررسی آفت تقلید می‌پردازد و منشأ و عوامل و ضررهای آنرا بیان می‌کند و تحت عنوان «معالجه قرآن مرض تقلید را» می‌نویسد:

«علاج حتمی تقلید، دانش و حکمت است و شخص امی و درس‌نخوانده همیشه اقتصار [= اکتفا] بشنیدن اساطیر و قصص و خرافات از پیران می‌کند و پیران هم آنچه از پدران شنیده برای پسران می‌گویند؛ بنابراین امیت و جهل، رفیق تقلید، و بی‌علمی، مؤید خرافات است. به عکس، دشمن تقلید، علم و دانش و غذای روح، معرفت و بینش است؛ چنانکه جسم به غذاهای مادی نمو می‌کند و قوی می‌گردد؛ همچنین روح به نظریات علمیه نیرومند می‌شود و عقل به معلومات به کمالات لایقش می‌رسد. شخص دانشمند زنجیر خرافات را پاره

کرده و بار تقالید را از دوش میاندازد و با هر بادی حرکت نمی کند و تابع هر ناعقی [= یاوه گو] نمی شود. از این جهت است که خوارکنندگان انسانیت و بنده کنندگان آزادگان بشریت، از کاهنان و ارباب کنیسه، علم را بر بشر حرام کردند و به رجس و پلید بودن آن حکم نمودند، چنانکه «لاروس» در دایرةالمعارف می گوید که اینان گفتند علم شجره ملعونه است که میوه های آن کشنده بنی آدم می باشد... قرآن چون برای شفای امراض اخلاقی و اجتماعی از جانب پروردگار بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد... خلائق را دعوت به علم نمود و در فضیلت علم و علماء آیاتی نازل فرمود»^(۱).

وی در ادامه، آیاتی از قرآن کریم را ذکر یادآور می شود که مردم را به علم تشویق و دعوت می کند:

«خداوند می فرماید:

1- ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: 28] یعنی: «ترس از خدایتعالی هیچ کس را نیست جز دانشمندان».

خشیت الله را نشان علم دان انما یخشی تو در قرآن بخوان

2- ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ أقرأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ [العلق: 1 تا 5]. این آیه مبارکه، اول آیه ایست که بر رسول اکرم نازل شد؛ یعنی: «بخوان بنام آن کس که از خون بسته انسان را آفرید و پروردگار تو آنست که آدمی را عالم و دانا نمود».

در ذکر این دو صفت دقیقه شریفی است؛ و آن، آنستکه اول حال آدمی، علقه است و از همه چیزها پست تر می باشد و آخر کار آدمی، علم است و این حالت از همه چیز در جهان شریفتر می باشد؛

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، تهران، مؤسسه انتشارات دانش، چاپ پنجم، ص 162 تا 165.

3- فضل حق متعال در حق سید انبیاء بسیار بود؛ لکن هیچ فضلی را عظیم نشمرد مگر در صفت علم که فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ [النساء: 113] یعنی: «آموخت ترا خدای آنچه را که نمی دانستی و فضل خداوند بر تو بزرگ است»؛

4- ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^(۱) [البقرة: 269]؛

5- ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۲) [الزمر: 9] و جای دیگر می فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾^(۳) [الأنعام: 50]. پس چنانکه هیچ نسبت میان خبیث و طیب، و اعمی و بصیر و ظلمات و نور و ظل و حرور نیست، همچنین نسبتی میان عالم و جاهل نیست؛

6- ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادة: 11] یعنی: «بلند مرتبه گردانید خداوند آنچنان کسانی که ایمان آوردند و آنچنان کسانی که علم بر آنها داده شد درجاتی»^(۴).

او در بخش بعدی با عنوان «اخبار وارده در فضیلت علم» تعدادی از احادیث نبوی را ذکر می کند که مسلمانان را به فراگیری علم تشویق می کند. نکته جالب در این احادیث، این است که همه آنها فقط منسوب به پیامبر ﷺ هستند و هیچ روایتی از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام یا دیگر ائمه نمی آورد؛ بر خلاف روش علمای شیعه امامیه، که احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با اخبار روایت شده از امامان در ردیف هم قرار می دهند و آنها را یکسان و دارای یک درجه از حجیت و ارزش می دانند. این کار شریعت که در همه کتاب هایش ملاحظه می شود، اتفاقی نیست و دلالت هایی دارد. شریعت بیانات

(1) ترجمه آیه: «و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیر فراوان داده شده است».

(2) ترجمه آیه: «بگو آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟».

(3) ترجمه آیه: «بگو آیا نابینا و بینا یکسان است؟».

(4) نک: شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، ص 166 تا 168.

ارزشمندش در این بحث را با این جملات ختم می کند و می نویسد:

«قرآن کسانی را که در طلب علم، تکاسل [= تنبلی] می ورزند و تحصیل نمی کنند، به سوء منقلب و طبع بر قلوب که عاقبتش سوء عذاب است انذار فرمود چنانکه می فرماید: ﴿وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾ [الروم: 58 و 59] یعنی: «و اگر بیاوری تو محمد برای منکران و معاندان به آیه و معجزه ای، هر آینه کفار میگویند: نیستند شما (پیغمبر و مؤمنان) مگر تباهکاران و دروغگویان، همچنان مَهر می نهد خداوند بر کسانی که عالم نیستند».

بمثل این آیات، ابواب علوم حقیقه را بر عقول بشر باز نمود و بزرگتر چیزیکه می شود خالق جهان را بآن پرستش نمود، علم را مقرر فرمود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «أفضل العباداة طلب العلم» یعنی: «بالاترین عبادات، طلب علم است»^(۱).

شریعت در بخش بعدی تحت عنوان «دوم از موانع تفکر اطاعت کبرا و بزرگان و پیروی احبار و رهبانست» مانع دیگری از موانع تفکر را شرح می دهد. وی در ابتدا دو آیه زیر به گواه می گیرد:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: 31] یعنی: «آنها احبار و راهبانان [و مسیح فرزند مریم] را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند». و ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ [الاحزاب: 67] یعنی «و می گویند: پروردگارا، ما از بزرگان و سران خود اطاعت کردیم که ما را از راه به در بردند و گمراه کردند»؛ سپس می نویسد:

«بزرگترین وسیله ای که خوارکنندگان نوع بشر برای سیطره و ریاست خود انتخاب نمودند و بشر را از حقوق طبیعی خود محروم و از خصایص فطریه و

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 170 و 171.

کمالات انسانیه برهنه کردند و این حقوق و خصایص را تحت تصرف خود قرار دادند که بهر طرف بخواهند و هر شکل اراده کنند بشر را موافق هوی و کبریائیت خود قرار دهند، همانا کلمه: «اعتقد وأنت أعمی» بود یعنی «کورکورانه باید معتقد بشوی»؛ و هنگامیکه برق تفکر بر دماغ کسی می‌زد و کلمه چرا را می‌گفت و سبب چیز را می‌پرسید که چرا باید این مسأله چنین باشد یا چنان، فوراً حکم به خروج از دین می‌دادند و آن بیچاره فهمیده را طعمه آتش می‌کردند. این هوی پرستان و جباران در ارض و مفسدین حرث و نسل و روحانیین از کاهنان و احبار و رهبان بودند. این غولان گمراه‌کننده بشر، برای خود حق ولایت بر نوع انسان قایل شدند؛ حتی اطفال مردم را می‌گرفتند، و مطابق آراء و موهومات خود، تربیت موکول باراده و مرتبط بمشیت ایشانست؛ تا بجائی رسید که خود را شفعاى خلق نامیدند. خدا می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [البؤمنون: 71]. یعنی: «اگر حق متابعت هواهای اینانرا بکند هر آینه آسمانها و زمین و هر که در میان آنهاست تباه خواهد شد». و چنان مردم را تربیت کردند و بانان تزریق نمودند و گفتند شما روح و وجدان ندارید مگر اینکه اطاعت کورکورانه کنید و از ما دین را تعبداً و بلا دلیل بیاموزید؛ و این سنت سیئه چنان در اعماق نفوس نفوذ کرد که مردم بزرگان و روحانیون را کورکورانه تقلید کرده و اطاعت نمودند و از خود رأی و اندیشه‌ای نداشتند؛ و مردم بر طبق قالبی که این غولان راه انسانیت آنانرا ریختند ساخته شدند، و چنان مُنْغَمِر [= غرق] در پرستش کاهنان و شیادان گردیدند که هر زمان فکرشان می‌خواست جولان بزند و امری را تحقیق کند، در دل اینان گویا هاتفی ندا می‌داد و می‌گفت: ای متفکر، تو حق تفکر نداری؛ وجدان نداری که تمیز حق از باطل دهی؛ حق تو اینست که بلا دلیل اطاعت کنی.

از این جهت، حریتِ نفس و آنچه مبتنی بر آنست، از حریت مدارکی که مربی ملکات فاضله است، مرد. چنانکه می‌بینید، همین دعوت را امروز علمای سوء

بطوری شدیدتر می‌کنند و می‌گویند: دین تعبد است و باید تقلید کورکورانه کنی؛ و جهله از متصوفه، بطریق اکمل در نفوس مریدان تزریق می‌کنند و می‌گویند: مرید در مقابل شیخ باید «کالمیت بین یدی الغسَّال»^(۱) باشد و «مقام المرید عدم الإراده»^(۲) است و تا مرید فاقد اراده نشود و مرشد را در ذکر و عبادت نگیرد و پرستش کورکورانه نکند، به کمال نخواهد رسید.

این تعالیم زشت سبب شد که حریت نفس را از انسان گرفت و بشر را خاضع هر شیادی نمود و عقل را از تفکر و تجسس و تفتیش حقایق بازداشت»^(۳).

شریعت در آخر این بحث، مطلب را جمع‌بندی کرده و می‌نویسد: «و مسلم است که گمراه کنندگان ریاست و عزت و استفادات دیگرشان موکول بر جهل جامعه و عدم رشد مردم است. از این جهت آمدند مردم را به راه‌های مختلف و موهومات گوناگون از تعقل و تفکر بازداشتند تا خود بتوانند به آسانی به مقاصد زشت و آرزوهای پست خود برسند؛ تصریح کردند که عقل حق ندارد در آنچه این پیشوایان می‌گویند تأمل کند و اگر تعقل و تفکر برای کسی حاصل می‌شد، حکم بالحداد و خروج از دین می‌نمودند و می‌گفتند: دین تعبد است و با تعقل مناسبتی ندارد»^(۴).

آشکار است که شریعت با این بیانات، اصل تقلید و مرجعیت را، که اکثریت علمای سنتی شیعه - مخصوصاً در دوران اخیر- مطرح و ترویج می‌کنند، به کلی رد می‌کرد. می‌دانیم که غالب مراجع کنونی شیعه می‌گویند: «هر انسان مکلفی یا باید مجتهد باشد یا مقلد. اگر به درجه اجتهاد نرسیده باشد، یعنی عامی است، تکلیفش تقلید محض از مراجع است». در واقع، این تفکر غلط، همیشه از بزرگترین موانع راه یافتن و هدایت

(1) یعنی: «مانند مرده در دستان مُرده‌شوی‌ها».

(2) یعنی: «جایگاه و وظیفه مرید، آن است که از خود اراده‌ای نداشته باشد».

(3) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 174 و 175.

(4) همان، ص 179 و 180.

شدن بسیاری از شیعیان به حقایق مسائل اختلافی بین مسلمین می‌باشد و باعث می‌شود در همان انحراف‌ها و گمراهی‌هایشان بمانند. این در حالی است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«الْمَأْسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَائِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رَعَاةٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ...»^(۱).

«مردم سه گونه‌اند: دانشمند ربانی، دانشجوی راه رستگاری و فرومایگانی که مگس‌وار از پی هر بانگی می‌روند و با وزش هر بادی تغییر جهت می‌دهند؛ از فروغ دانش بهره‌ور نشده‌اند تا راه به جایی برند و به ستونی استوار پناه نیاورده‌اند تا نجات یابند.»

امام نفرموده که انسان‌ها از دو حالت خارج نیستند: یا مجتهد یا مقلد؛ بلکه فرموده که مسلمان باید یا دانشمند باشد یا طالب علم؛ و گرنه جزو فرومایگان خواهد بود. و حرفی از مقلد و تقلید به میان نیامده است.

1. نهج البلاغه، تحقیق شیخ صبحی صالح، ص 496؛ ابراهیم بن محمد تقفی، الغارات، ج 1، ص 89. در منابع مصادر اهل سنت: حافظ ابن عساکر دمشقی از چند طریق، تاریخ مدینه دمشق، ج 50، ص 252 تا 255؛ حافظ ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج 1، ص 79 و 80؛ عبدالرحمن بن جوزی حنبلی، صفوة الصفوة، ج 1، ص 127.

کتاب «توحید عبادت» و دعوت به ترک تمام انواع شرک

کتاب «توحید عبادت» مشهورترین کتب شریعت سنگلجی است. این کتاب در دوران زندگی شریعت دو بار چاپ شد. خود شریعت برای چاپ دوم کتاب در سال 1322 شمسی (1362 ق) یعنی یک سال قبل درگذشتش، مقدمه‌ای نوشت. بعد از وفات وی، این کتاب چندین بار چاپ شد.

پیام کتاب و انگیزه تألیف آن

شریعت سنگلجی در این کتاب، آن دسته از اعمال شرک‌آلودی را که به گونه‌ی مبالغه‌آمیزی در نزد عوام مردم مسلمان منتشر شده بود، مورد بررسی قرار داد؛ یعنی همان اعمالی که آنها را با توحید در عبادت، که مردم به زبان بدان اقرار داشتند، در تناقض فاحش می‌دید. از این رو، از عقاید و عملکردهایی که در میان مسلمانان، به ویژه عوام مردم و هموطنانش از گروه شیعه امامیه، رایج شده بود، بسیار انتقاد نمود؛ اعمالی از قبیل: گردش به دور مراقد ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و فرزندان و نوادگان ایشان، سجده و نماز و دعا در برابر آرامگاه‌ها و قبور آنان، و طواف نمودن در اطراف ضریح‌های ایشان، در حالی که از مدفون‌شدگان و باقیمانده‌ی استخوان‌های در آنها می‌خواستند که گرفتاری‌هایشان را برطرف و حاجاتشان را برآورده کنند. همچنین، به نام و برای آن حضرات نذر و قربانی کرده و به ایشان متوسل می‌شدند تا آن صاحب قبر نزد خدا آنان را شفاعت کند؛ بلکه برخی از ایشان چنان می‌پنداشتند که آن ولی و شخص صالح می‌تواند بعد از مرگش کارهای خارق‌العاده انجام دهد و شخصاً در عالم هستی تصرف

نماید. با کمال تأسف باید گفت که این اعتقادات سراسر شرک و خرافه، نه تنها هنوز در میان شیعیان پابرجا و پررنگ است، بلکه به مدد مداحان بی سواد و جیره خوار و روضه خوان های طماع، روز به روز رنگ و جلوه ای تازه می گیرد و بدعتی نو بر آن افزوده می گردد.

علامه شریعت در «توحید عبادت» توسل به سنگ و درخت، اعتقادشان به ستاره شناسی و خرافات، فال زدن، آویختن وسیله ای به گردن فرزندان برای جلوگیری از چشم زخم را به نقد می کشد. سپس هر یک از این اعمال را فصل بندی نموده و بیان می کند که اینها اعمالی شرک آلود هستند و با توحید عبادت - که اساس اسلام است - منافات دارند؛ و دلایلی از قرآن و سنت نبوی بر مدعای خود ارائه می کند.

چکیده مهم ترین موضوعات کتاب

شریعت کتابش را با حدیث شریف «اسلام غریب آغاز شد و [در آینده نیز] به غربت باز می گردد؛ همان گونه که آغاز شده بود» شروع نموده و سپس در شرح آن می گوید:

«این حدیث، دلالت بر غربت اسلام دارد و آن، همین غربتی است که در این روزگار اخیر سایه هایش را بر سر مسلمانان انداخته است و کمترین علائم این غربت، روی گردانی مسلمانان از توحید خدای تعالی، به ویژه «توحید عبادت» که محور سنگ آسیاب قرآن است و عدم یکتا شمردن خدای متعال در عبادت می باشد».

همچنین وی شدت تأثر و تأسف خود را به خاطر تهی شدن مسلمانان از حقایق دینشان و پذیرش خرافات و بدعت های باطل - به حدی که بازار توحید کساد و بساط شرک پر رونق گشته - ابراز داشته و این نابسامانی ها را انگیزه تألیف کتابش برمی شمارد.

بخش نخست کتاب: حقایقی درباره توحید عبادت

شریعت در این بخش درباره مقدماتی در توحید عبادت سخن می گوید که لازمه ایمان به حقانیت قرآن و مصونیت آن از آلوده شدن به باطل می باشد و اینکه هدف نهایی پیامبران - طبق گزارش قرآن - فراخوانی مردم به یکتا شمردن خدا در عبادت و

ترک عبادت غیر اوست. وی در توضیح خود می گوید که توحید دو نوع است: «توحید ربوبیت» و «توحید الوهیت یا توحید عبادت»؛ یا به عبارت دیگر، «توحید علمی نظری» و «توحید عملی ارادی». سپس به بیان معنی عبادت پرداخته و می گوید: کامل ترین مرتبه ای که انسان بدان دست می یابد، مرتبه عبودیت است؛ زیرا حق متعال عبودیت و بندگی را کامل ترین و بزرگترین صفت به خودش قرار داد. او اضافه می کند که عبادت خداوند، امر واجبی است که فقط با مرگ از انسان برداشته می شود. دست آخر هم اختلاف علما را درباره بالاترین مرتبه عبادت مطرح ساخته و بهترین سخن در این باره را چنین بیان می کند:

«برترین مرتبه عبادت، آن است که خالص برای خداوند و موافق با مقتضای حال هر شخص باشد».

بخش دوم کتاب: شرک و انواع آن

شریعت در این بخش توضیح داده که شرک بر دو نوع است: شرک اکبر، که در نظر مؤلف عبارت است از مساوی دانستن خالق و مخلوق از هر نظر؛ شرک اصغر، که عبارت است از نسبت دادن ویژگی های خدای تعالی به دیگری. سپس نمونه ها و انواع شرک را که عوام مردم در بند آن گرفتارند این گونه بیان می کند: اعتقاد به تأثیر نهانی حلقه، انگشتر، نخ، تسبیح و امثال آن، آویختن این اشیاء به بدن خود برای دفع بلا یا و خطرها، و تبرک به درخت، سنگ و اشیاء دیگر.

وی در ادامه، فصلی می گشاید برای بیان انواع شرک از این قبیل: ذبح حیوانات و پیشکش کردن قربانی ها برای غیر خدا؛ و نیز فصلی برای بیان انواع دیگر شرک مانند: نذر برای غیر خدا و استغاثه و زاری و دعا به درگاه هر چیزی جز او. وی در تمام این موارد، به آیات قرآن کریم و احادیث روایت شده از پیامبر ﷺ در کتب شیعه و سنی استدلال نموده است. شایان توجه است که وی بدون هیچ گونه تعصب مذهبی، بسیاری از احادیث وارد شده در منابع اهل سنت را به عنوان شاهد نقل می کند.

نویسنده سپس فصلی دیگر در بیان انواع دیگر شرک باز می کند؛ از جمله تنجیم

(طالع بینی) و فصلی نیز در معنای تنجیم، که متضمن اعتقاد مشرکانه به تأثیر ستارگان در امور زندگی انسان است. مؤلف سپس سخن را به موضوعی دیگر کشانده و مذاهب صابئین و مناظره ابراهیم خلیل علیه السلام با ایشان را توضیح می‌دهد.

شریعت در پی آن به مبحثی دیگر می‌پردازد در بیان انواع شرک اصغر مانند: فال بد زدن و شوم انگاشتن کسی یا چیزی، و برای آنها مثال‌هایی می‌زند؛ سپس روش اسلام را در تشویق و ترغیب به فال نیک زدن توضیح می‌دهد.

سپس فصلی دیگر می‌گشاید که در بردارنده مهم‌ترین موضوعات کتاب است: در بیان اینکه سبب کفر بنی آدم و دور افتادن ایشان از دینشان، همان غلو و زیاده‌روی در حق پیامبران و صالحان است. او در این راستا حقیقت واسطه بین حق و خلق را، که بسیاری از مردم در فهم آنها به بیراهه رفته‌اند، شرح داده و حقایق مهمی را درباره توسل و واسطه بین بنده و پروردگارش، بازگو می‌کند.

منابع کتاب «توحید عبادت» و اقتباس از کتاب توحید شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته

شریعت در پایان کتاب «توحید عبادت» فهرست منابع مورد استفاده خود را ذکر می‌کند که عبارتند از 57 اثر. جالب اینجاست بیشتر این منابع (دو سوم آنها) کتاب‌های اهل سنت می‌باشند؛ اعم از تفسیرهای قرآن (مانند تفسیر طبری، ابن کثیر، فخر رازی، بیضاوی، آلوسی و...) یا کتاب‌های فرق (مانند الفرق بین الفرق بغدادی، الملل و النحل شهرستانی، و الفصل فی الملل والأهواء والنحل ابن حزم) یا منابع حدیث اهل سنت (مانند صحیح بخاری، مؤوطاً مالک، سنن ابی داود، سنن ابن ماجه و...). او هیچ ابایی ندارد که به صراحت ذکر کند که یکی از منابع مورد استفاده‌اش، کتاب «فتح المجید» تألیف شیخ عبد الرحمن بن الحسن است، که در واقع، شرحی است بر کتاب «توحید» شیخ محمد بن عبدالوهاب، که بوسیله نوه‌اش شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب نوشته شده است؛ همچنین ذکر نام سه کتاب از آثار ابن قیم جوزیه، شاگرد ابن تیمیه (مدارج السالکین، إعلام الموقعین، و مفتاح دار السعاده) و کتاب سبیل السلام صنعانی، که همه نویسندگان آنها پیروان اهل حدیث و نسبت به دیگر علمای اهل سنت،

در نقد شیعه صریح تر بوده‌اند.

حقیقت این است که هر کسی کتاب شیخ محمد بن عبدالوهاب موسوم به «کتاب التوحید: حق الله علی العبید» را مطالعه کند، به طور واضح پی می‌برد که «شریعت» قسمت زیادی از کتاب خود از همین کتاب برداشت کرده است؛ زیرا نه فقط عناوین بسیاری از فصل‌های دو کتاب یکی هستند، بلکه متن و موضوعاتی که تحت آن عناوین شده نیز یکی است^(۱).

سید مقداد نبوی رضوی در این رابطه می‌نویسد:

«اما تأثیر شریعت از آموزه‌های وهابیت نیز مورد پذیرش موافقان و مخالفان اوست. مقایسه فهرست کتاب توحید عبادت (از آثار اصلی شریعت سنگلجی) با فهرست کتاب التوحید (تألیف محمد بن عبدالوهاب) همسانی قابل توجهی از مطالب این دو کتاب را نشان می‌دهد. سنگلجی در پاسخ به یکی از مخالفان خود که او را به رونویسی از کتاب التوحید متهم می‌کرد، گفته بود که بخش‌هایی از کتاب توحید عبادت را از روی کتاب التوحید نوشته‌است؛ نه تمام آن را^(۲). یکی از شاگردان نزدیک شریعت نیز گفته بود که وی در زمان حج، با مطالعه آثار وهابیان، به آموزه‌های ایشان گرایش پیدا کرد^(۳). بر همین اساس است که برخی شریعت سنگلجی را اولین کسی می‌دانند که عقاید وهابیه را در ایران ابراز کرد و

(1) به عنوان نمونه، فصل «یکی از اقسام شرک تبرک به درخت یا سنگ و امثال آنهاست» و فصل «پوشیدن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنهاست از برای رفع بلا یا دفع آن» و سخن شریعت در آن در مورد تمائم و توله، و فصل «دیگر از اقسام شرک نذر از برای غیر خداست» و فصل «سبب کفر بنی آدم غلو در انبیا و صالحین است».

(2) آن شخص، روح الله کمالوند بود که سال‌ها بعد در شمار عالمان مشهور حوزه علمیه قم قرار گرفت. جریان آن گفتگو را استاد عبدالحسین حائری، دانشمند نسخه‌شناس و رییس پیشین کتابخانه مجلس شورای اسلامی، از روح الله کمالوند شنیده و برای نگارنده باز گفتند.

(3) این موضوع از قول دکتر محمد جواد مشکور، خواهر زاده و شاگرد سنگلجی، نقل شده است (رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، ص 882).

عده‌ای [را] دور خود گرد آورد^(۱)»^(۲).

اینجا مجدداً یادآور می‌شوم که نسبتِ وهابیت به اصلاح‌طلبان دینی، تهمتی است ناروا که منشأ آن چیزی جز تعصبِ فرقه‌ای نمی‌باشد؛ وگرنه، اولاً: اتفاق نظر با یک عالم یا مبلغ در بعضی از موارد، دلیل بر توافق با او در همهٔ موارد یا پیروی کامل از او نمی‌باشد؛ ثانیاً: شکی نیست که علامه شریعت سنگلجی، مشرب مستقلی داشت و جزو علمای شیعهٔ اصلاحگر و خرافه‌ستیز بود؛ ثالثاً: خود شیخ محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار مذهب یا فرقهٔ خاصی نبود و مانند ابن تیمیه و ابن قیم، پیرو مکتب فقهی امام احمد بن حنبل و اهل حدیث بود که این مکتب صدها سال قبل از شیخ محمد ابن عبدالوهاب پدیدار گشته و بعد از او نیز ادامه دارد.

(۱) این نظر را نورالدین چهاردهی ارائه کرده است. وی بدون گرایش به شریعت سنگلجی، در مجالس وی حاضر می‌شد و آگاهی‌های مهمی از ایشان داشت. نک: چهاردهی، نورالدین، وهابیت و ریشه‌های آن، ص ۱۵۷.

(۲) سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای شریعت سنگلجی، فصلنامهٔ امامت پژوهی، سال ۱، شمارهٔ ۴، ص ۲۶۹.

8

کتاب «کلید فهم قرآن» و توجه دادن مردم به مرجعیت قرآن

پیشگفتار: سخن مورخان و محققان در مورد اهمیت این کتاب

رسول جعفریان ضمن صحبت از شریعت سنگلجی به عنوان یکی از چهره‌های درخشان جریان تجدیدنظرطلب در عقاید شیعه، چنین می‌نویسد:

«باید توجه داشت که گرایش کلی این قبیل جریان‌ها [منظور جریان‌های تجدیدنظر طلب در عقاید شیعه] که تکیه به قرآن بود، در وی نیز وجود داشت و افزون بر آنکه مرتب محفل درس تفسیر داشت، کتاب «کلید فهم قرآن» وی که در مقدمه آن اشاره به این گرایش خود کرده، حکایت از همین مطلب دارد. همه فهم کردن قرآن و موضعگیری در برابر کسانی که قرآن را غیر قابل فهم برای توده مردم می‌دانند، سبب شد تا این جماعت، دایرهٔ متشابه را در قرآن محدود کنند. سنگلجی آیات متشابه را تنها در محدودهٔ آیاتی می‌دانست که به صفات خداوند مربوط می‌شد^(۱). خواهیم دید که خرقانی در این باره، فقط حروف مُقَطَّعه را جزو متشابهات دانسته و بقیهٔ قرآن را محکم می‌دانست. اینان در این باره به آیاتی که دعوت به تأمل در قرآن را برای عموم مردم مطرح می‌کند، استناد می‌کردند. شریعت می‌گفت که هیچ کلمه و آیه‌ای در قرآن نیست که برای بشر قابل فهم نباشد^(۲)؛ بطن قرآن هم، نه به

(۱) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 80.

(۲) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 100.

معنای تفاسیر تأویلی، بلکه مقصود هدف و مقصود قرآن است و بس^(۱)»^(۲).

جعفریان در جای دیگر تصریح می‌کند که گرایش قرآنی شریعت سنگلجی، بر آیت‌الله سید محمود طالقانی^(۳)، که یکی از معروفترین مراجع انقلابی ایران است، تأثیر گذاشت:

«این نشانگر آن است که توجه طالقانی به قرآن، از مکتب شریعت سنگلجی و خرقانی است؛ نه آنچنان که برخی گفته‌اند، تأثیرپذیری از سید جمال [الدین افغانی] و [شیخ محمد] عبده...»^(۴).

احسان طبری، نظریه‌پرداز، فیلسوف و نویسنده مشهور معاصر، در کتاب «ایران در دو سده واپسین» می‌نویسد:

«شریعت در "کلید فهم قرآن" همان ایده‌آلی را تعقیب می‌کند که زمانی [مارتین] لوتر، توماس مونتسر و [ژان] کالون درباره مسیحیت تعقیب می‌کردند. آنها نیز می‌خواستند با اشاعه ترجمه انجیل^(۵)، مسیحیت را به "پاکی روزهای اولیه"

(1) همان، ص 47.

(2) رسول جعفریان، جریانها وسازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1018 و 1019.

(3) آیت الله سید محمود طالقانی، از بنیانگذاران جبهه ملی دوم و حزب نهضت آزادی با آقای مهدی بازرگان بود و از علمای روشنفکر و تجددگرای شیعه در دهه‌های چهل و پنجاه در ایران محسوب می‌شود؛ اما وی بیشترین تلاشش را برای مبارزه با رژیم پهلوی صرف می‌کرد و گفته می‌شود در مجموع، یازده سال در زندان‌های شاه به سر برد. او که اولین امام جمعه تهران در دوران جمهوری اسلامی بود، حدود شش ماه بعد از پیروزی انقلاب فوت کرد. طالقانی یک تفسیر ناتمام از قرآن بنام «پرتوی از قرآن» دارد که در شش مجلد است و فقط سوره‌های بقره، آل عمران، نساء و جزء عم را تفسیر کرده است.

(4) رسول جعفریان، جریانها وسازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1020. همچنین نک: خاطرات پیشگامان، پاورقی ص 87.

(5) منظور از انجیل، تمام کتاب مقدس می‌باشد که به نام Bible معروف است. این کتاب مقدس، قبلاً فقط به زبان‌های لاتینی یا یونانی قدیم نوشته بود و تنها روحانیون مسیحی می‌توانستند آن را

بازگرداندند و از پیرایه‌هایی که بر آن بسته بودند بکاهند...»^(۱).

نگاهی کوتاه بر مهم‌ترین مضمون‌های کتاب

کتاب «کلید فهم قرآن» که شریعت آن را بعد از کتاب «توحید عبادت» نوشت و آخرین کتابی بود که قبل از رحلتش تالیف کرد، از مهم‌ترین آثار و نوشته‌های ایشان به شمار می‌رود؛ زیرا روش و گرایش قرآنی شریعت را کاملاً و با تمام ابعاد منعکس می‌کند. این کتاب، همراه یک رساله دیگری از آثار شریعت به نام «رساله براهین القرآن»، در زمان حیات شریعت چاپ شد و دارای 249 صفحه است. عنوان آن، «کتاب کلید فهم قرآن بانضمام براهین القرآن» است. البته بعد از رحلت شریعت این کتاب به کوشش پیروانش بارها تجدید چاپ شد.

اینک، خلاصه‌ای از مهم‌ترین مطالب و بحث‌هایی را که شریعت در این کتاب مطرح کرده است:

علامه سنگلجی کتابش را با مقدمه‌ای آغاز می‌کند که در آن، روش فهمیدن درست قرآن را بیان کرده و می‌گوید که قرآن باید طبق فهم سلف (مسلمانان اولیه صدر اسلام) بفهمیم؛ نه طبق تفسیرهای خلف، که قرآن را طبق افکاری تفسیر می‌کنند که از خارج از قرآن گرفتند، مانند فلسفه، تصوف یا اعتزال. او اینچنین توضیح می‌دهد:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْقَالِهَآ» [محمد: 24] خدایتعالی می‌فرماید: «آیا

تدبر در قرآن نمی‌کنند یا بر دلها قفل زده شده است؟». این آیه مبارکه در چهارده سال پیش، مرا متنبّه [= هشیار] و آگاه نمود که باید در کتاب خدا و دستور آسمانی تدبر کرد؛ زیرا که فهم دین و عمل به شریعه سید المرسلین، موکول است بر تدبر

بخوانند و تفسیر کنند. آنان فقط بعضی از آیات انجیل را برای مردم به زبان‌های محلی ترجمه می‌کردند؛ اما پروتستان‌ها می‌خواستند با ترجمه تمام کتاب مقدس به زبان‌های محلی آلمانی، فرانسوی و غیره، آموزه‌های آن را در دسترس همگان قرار بدهند و کتاب مقدس را تنها مرجع تعلیم دین بشمارند.

(1) احسان طبری، ایران در دو سده واپسین.

در آیات قرآنی و تعمق در کلمات سبحانی؛ و قرآن کتابی است دینی و فلسفی و اجتماعی و اخلاقی و حقوقی و نباید به صرف قرائت و خواندن ظاهر آن قناعت کرد؛ بلکه باید انسان تمامی شئون زندگانی را از قرآن بیاموزد و رستگاری دنیا و آخرت منوط به تعلیم قرآنست. بنابراین تدبر در آن بر هر فردی واجبست. لکن در زمان ما قرآن به هیچوجه محل توجه نبوده و بکلی مهجور و متروک است و همین، سبب بدبختی مسلمانها شده است که دین را از قرآن نمیگیرند و تعمق در آیات آن نمیکند و هر یک، عقاید و آرائی برای خود از غیر قرآن اتخاذ کرده‌اند و نفاق غریبی میان مسلمانان پیدا شده است.

این تدبر در قرآن، مبتنی بر تحصیل مقدماتی است؛ مانند تحقیق در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و واقف بودن بلاغت عرب جاهلی و دانستن شأن نزول آیات و مطلع بودن بر احوال عرب در عصر رسالت و مراجعه به تفسیر سلف صالح. با زحمات زیادی این مقدمات را تحصیل کرده کتب مدوئه راجع به این موضوعات را یافتیم؛ دیدم این مقدمات در فهم قرآن کافی نیست؛ بلکه باید خود را از هر تقلیدی دور کرده و هر گونه تعصبی را کنار بگذارم و قرآن را از مفسرین، که هر یک مذهبی دارند و رأیی برای خود اتخاذ کرده‌اند، اخذ نکنم؛ زیرا که مذاهب مختلف اسلام، که بعد از قرن دوم پیدا شد، هر یک قرآن را بر رأی و بر طبق مذهب و هوای خود تفسیر کرده‌اند و اگر بخواهم فهم قرآن را از تفاسیر مختلفه اخذ کنم، سرگردان خواهم شد؛ یکی معتزلی است و دیگری اشعری، و مفسر دیگر باطنی و دیگری غالی، و مفسر دیگر جهمی و دیگری ظاهری، و مفسر دیگر زیدی و دیگری اسمعیلی، و مفسر دیگر اخباری و دیگری اصولی، و مفسر دیگر صوفی و دیگری فلسفی، و مفسر دیگر قادیانی و دیگری مُرجئی، و غیر اینها. به اندازه‌ای اختلاف در تفسیر و فهم آیاتست که اگر کسی بخواهد از این تفاسیر اتخاذ رأی و عقیده کند، غیر از بیچارگی و سرگردانی نتیجه‌ای نمی‌برد؛ بلکه - نعوذ بالله - گاهی این سرگردانی منجر به الحاد و خروج از دین خواهد شد.

و دیگر آنکه جمود در تفاسیر و تعبد به اقوال مفسرین خود یک نحو تقلید است و به نص قرآن که می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾^(۱۳) تقلید حرام است و فرار از تقلید و ریختن تعصبات خود، کاری مشکل. لذا متوجه به مسبب الأسباب و مسهل الأمور الصعاب گردیده و - بحمدالله - موفق به کشف مطلبی شدم و راه فهم دین و تدبر در قرآن مبین بر من باز شد؛ و آن اینست که باید دین را از سلف گرفت نه از خلف. به عبارات واضحتر، باید من ببینم در صدر اول اسلام چه خبر بوده است و مسلمین صدر اول قرآن را چگونه می‌فهمیدند و پیش از پیدایش فلسفه و تصوف و اشعریت و اعتزال، اینها در اسلام مسلمین چه دینی داشتند؟ ولی اگر خدای نخواستہ شخص متدبر در قرآن بخواهد دین را از خلف بگیرد و به هیچ وجه سلف صالح را محل عنایت قرار ندهد، مسلماً گرفتار یکی از این فریق خواهد شد؛ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالِ.

پس از تفتن [دریافتن] به این معنی و هدایت شدن به راه راست و صواب، یکمرتبه بحول و قوه الهی زنجیر تقلید را پاره کرده، پرده تعصبات و موهومات را دریدم و بارِ گران خرافات را از دوش بر انداخته، مشمول عنایت پروردگار گردیده و دین را از سلف صالح اخذ کرده و هدایت به قرآن شدم: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ^(۱).

شریعت پس از این مقدمه، کتابش را با فصلی تحت عنوان «قرآن تحریف نشده است» آغاز می‌کند، که در آن، دلایل محکم و متینی بر مصونیت قرآن از هر تحریف یا کم و زیاد شدن می‌آورد. سپس بیان می‌کند که بزرگان امامیه و محققان فرقه جعفریه قائلند که کتاب خدا به هیچ وجه تحریف نشده و برای تأکید مطلب، مشهورترین علمای امامیه - مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی، فاضل جواد کاظمی، مولی صالح مازندرانی، محدث بحرانی، قاضی نورالله شوشتری،

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، ص 3 تا 5.

مقدس بغدادی، محقق کرکی، و شیخ بهائی - گفته‌هایی نقل می‌کند در مورد نفی وقوع تحریف که این اقوال، سخنان اخباری‌ها و غالیانی را که معتقد به وقوع تحریف هستند، کاملاً رد می‌کند.

نکته مهم بعدی، فصلی است به عنوان «قرآن قابل فهم است» که شریعت، دوازده آیه قرآنی را می‌آورد که ثابت می‌کند قرآن کریم کتاب روشن و بین [آشکار] و قابل فهم است و معتقد است که در کتاب خدا هیچ آیه‌ای که خلاق از فهم آن عاجز باشند، یافت نمی‌شود و تمامی آن، قابل تدبر و فهم است.

نمونه برخی از آیاتی که وی در این زمینه ذکر می‌کند، از قرار ذیل است:

1- ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْهَالًا﴾ یعنی: «آیا تدبر در قرآن نمی‌کنند یا قفل بر دل‌هایش زده شده است؟» [محمد: 24]. آنگاه شریعت می‌پرسد: «خداوند در این آیه امر بتدبر فرمود؛ اگر در قرآن آیه‌ای غیر مفهوم بود، چگونه امر به تدبر می‌نمود؟»

2- ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: 82]. یعنی: «آیا منافقان تفکر و تدبر در معانی قرآن نمی‌کنند تا آثار اعجاز بر ایشان ظاهر شود؟ اگر این قرآن از طرف غیر خدا بود هر آینه اهل عقل و استدلال در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند»؛

- ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَلَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾﴾ [الشعراء: 192-195]. یعنی: «قرآن فرستاده خدای جهانست که آنرا روح الامین بر دل تو فرود آورده است تا باشی از بیم دهندگان به زبان عربی هویدا».

اینجا شریعت می‌پرسد: «اگر قرآن مفهوم نبود، مُنذِر [بیم‌دهنده] بودن رسول خدا به قرآن معنی نداشت و قرآن نازل شد به زبان عربی واضح؛ و اگر مفهوم نبود، گفتن اینکه قرآن به عربی آشکارا نازل شده، دروغ بوده - نعوذ بالله من غضب الله - پس معلوم شد که قرآن در منتهی درجه وضوح می‌باشد و فهم آن بر بشر آسانست. و همینطور ﴿قَدْ

جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿المائدة: 15﴾، یعنی: «براستی نور و کتابی روشنگر از جانب خدا نزد شما آمده است» و ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القرم: 17] یعنی: «قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم، آیا پندپذیری هست؟».

شریعت در ادامه بحث، چند حدیث نبوی ﷺ و سپس چندین استدلال عقلی محکم در این برای اثبات گفتار خود می‌آورد. وی با این بیانات گفته اخباری‌ها را رد می‌کند که منکر حجیت ظواهر قرآن بودند و ادعا می‌کردند تنها امام معصوم قرآن را می‌فهمد؛ مخصوصاً که اغلب روایاتی که ادعا می‌کنند ائمه برخی از آیات قرآن را تفسیر کرده‌اند، روایات نادرست و دروغینی هستند که از طرف غالیان جعل شده و به ائمه نسبت داده شده‌اند؛ زیرا طوری آیات را تفسیر می‌کنند که با کلماتی که در آیات به کار رفته است، هیچ تناسب ندارد.

همچنین شریعت با این دلایل، گفته بعضی از اصولی‌ها هم را رد می‌کند که ادعا می‌کنند باید اول علوم عربی از صرف و نحو و بلاغت و علم اصول فقه تا کتاب کفایه، و علم کلام و عقاید را خواند؛ آنگاه می‌شود قرآن را فهمید. آنان با این ادعا و سختگیری‌های بیهوده، مردم عوام را از بهره‌وری از معارف قرآن محروم کردند و طلاب حوزه را نیز از آغاز تحصیل علوم دینی‌شان از آموختن تفسیر دور کردند؛ در نتیجه، اکثر طلاب با وجود اینکه سال‌های درازی را در حوزه‌های علمیه گذرانده‌اند، متأسفانه هیچ بهره‌ای از علم تفسیر و از معارف قرآن ندارند.

شریعت در فصل‌های بعدی، به موضوع‌هایی می‌پردازد که شناخت آن برای فهمیدن قرآن ضروری می‌باشد؛ مانند: اسباب نزول و آشنایی با احوال عرب در عصر نزول قرآن. سپس فصلی با عنوان «قرآن آنچه را که متعلق بدین و شریعت است در بر دارد» آغاز می‌کند و دلایل محکمی بر این مطلب آورده، در نهایت می‌فرماید: «خلاصه کلام: قرآن، جامع مسائل دین و شریعت است». وی آنگاه بر اهمیت سنت به عنوان شارح و مفسر قرآن کریم تاکید می‌کند و منکرین سنت را خارج از جماعت مسلمین شمرده و می‌نویسد:

«در اینجا مطلبی است و آن این است که ما در شریعت و احکام، محتاج به سنت هستیم؛ اما در مسائل اعتقادی مثل اثبات صانع جهان و توحید و نبوت و معاد، چون قرآن کاملاً متعرض آن شده است و حتی جزئیات را بیان فرموده و براهین ساطعه [= آشکار] بر آن اقامه نموده، احتیاجی در اینجا به هیچ وجه به سنت نداریم؛ و چون معلوم شد که مباحث قرآن کلی است و بدون مراجعه به سنت فهم آن ممتنع است، پس بطلان قول مردمی که غرضشان تخریب اسلام است و در آخرت نصیبی نداشته و خارج از جماعت مسلمینند، واضح شد که می‌گویند در قرآن بیان هر چیزی هست و ما محتاج به سنت نیستیم، و قرآن را تأویلات خنکی کرده، هوای [= هوس] خود را مدخلیت در فهم کتاب خدا می‌دهند و مراد از سنت، کردار و گفتار و اقرار یا تقریر نبی است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^(۱) [الأحزاب: 21]»^(۲).

معنای حقیقی «ظهر» و «بطن» قرآن

از آنجایی که یکی از ادعاهای گمراه‌کننده غالیان شیعه، که باعث دوری بخش چشمگیری از جامعه شیعه در طول تاریخ از آموختن قرآن کریم شده، این است که ادعا می‌کنند که قرآن، ظاهر و باطن دارد. آنان می‌گویند: تنها ائمه علیهم‌السلام باطن قرآن (مراد حقیقی از آیات آن) را می‌فهمند. شریعت، بخشی از کتابش را تحت عنوان «للقرآن ظهراً و بطناً» (یعنی قرآن ظهر و بطن دارد) نوشت؛ سپس تحت عنوان: «مراد از ظاهر، مفهوم عربی و مراد از باطن، فهم مراد و مقصد قرآنست» تمام دلایل واهی غالیان و تأویل‌های فاسد فرقه باطنیه را باطل کرده و می‌گوید:

«بعضی گمان کرده‌اند قرآن را باطن و ظاهری است و احادیثی هم در این موضوع نقل کرده‌اند؛ چنانکه در حدیث مرسل از رسول خدا منقولست که فرمود: «مَا أَنْزَلَ

(1) ترجمه آیه: «به یقین، برای شما در وجود پیامبر خدا سرمشق نیکویی است».

(2) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، ص 17.

اللَّهُ آيَةٌ إِلَّا وَالَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ»^(۱)، و همچنین روایت دیگر که: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَبَطْنَ بطن إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»^(۲)، که این دو حدیث برای قرآن بطن ثابت می‌کند و تا هفتاد بطن هم گفته‌اند. اگر مراد از ظاهر، مفهوم عربی و مراد از باطن، فهم مقصد حق تعالی از فرستادن کتابست، بیان واضح‌تر، مراد متکلم را بدست آوردن و مقصد از خطاب را فهمیدن باشد، این معنی پسندیده و در غایت اتقانست. و اگر مراد از باطن قرآن، معنائیست زاید بر معنا و مقصدی که اصحاب پیغمبر فهمیدند و تابعین تدبر در آن کردند، این دعوائیست محتاج بدلیل و برهان و ما در اینجا تحقیق مطلب را بطوری که رضای خدا و رسول در آنست به نظر قارئین [= خوانندگان] می‌رسانیم:

1- احادیثی که در این باب وارد شده که قرآن هفت یا هفتاد بطن دارد. این احادیث

(1) در منابع شیعی، نزدیک‌ترین روایتی که مضمون مشابهی دارد، این روایت است که حر عاملی در وسائل الشیعه (ج 27، ص 196) از امام باقر علیه السلام به اینصورت آورده‌است: «عَنِ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَالَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ؟ قَالَ: ظَهْرُهُ [تَنْزِيلُهُ] وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ». یعنی: «از فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ روایت شده که فرمود: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: معنی حدیثی که می‌گوید هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر اینکه یک ظهر دارد و یک بطن، چیست؟ امام فرمود: ظهر قرآن، تنزیل آن است و بطنش، تأویل آن». برای آگاهی بیشتر، در منابع اهل سنت نگاه کنید به: أبو عبید، «فضائل القرآن»، ص 43؛ بغوی، «شرح السنة»، ج 1، 262، رقم 122 با سند ضعیف؛ زیرا اولاً یکی از راویان آن، علی بن زید بن جدعان، ضعیف است؛ ثانیاً: سندش متصل نیست، بلکه مرسل است؛ ابن جریر طبری، «تفسیر جامع البیان»، شماره 11؛ طبرانی، «معجم الکبیر»، شماره 10090؛ بزار، «مسند»، شماره 2312؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج 1، ص 276، شماره 75. از ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أُنزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ» و سندش هم ضعیف است؛ زیرا یکی از راویان آن، ابراهیم بن مسلم هجری است که ضعیف می‌باشد.

(2) ابن ابی جمهور احسائی، عوالمی اللالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج 4، ص 107، بدون سند. قبل از ابن ابی جمهور، که از علمای امامیه در قرن دهم هجری قمری است، هیچ کسی این روایت را نقل نکرده؛ پس روایتش بی‌سند است و اعتباری ندارد.

مرسل است و بهیچ وجه حدیث صحیح در این باب نداریم؛

2- این احادیث اسماعیلی و از مجعولات فرقه باطنیه است که در تفاسیر و کتب اسماعیلیه ذکر شده؛ چنانکه در کتاب «اخوان الصفاء» که نویسندگان از علمای باطنیه‌اند، مسطور است که کتب آسمانی تنزیل ظاهری دارد که آن معانی، الفاظ است و دارای تأویلاتی مخفی است که آن معانی معقوله میباشد و همچنین، واضعین شرایع، احکامی ظاهر و جلی دارند و اسراری باطنی و خفی؛ و در خطط مقریزی در دعوت ششم از دَعَوَاتِ نَهْ گانه اسماعیلیه می‌گوید: وقتیکه مدعو بر تبه پنجم رسید، داعی شروع می‌کند در تفسیر معانی شرایع اسلام از نماز و روزه و زکوة و حج و طهارت و غیر اینها از واجبات به اموریکه مخالف ظاهر است و هنگامیکه زمان دعوت طول کشید و مدعو معتقد شد که وضع احکام شریعت بر سبیل رمز است و سیاست عام در آن ملاحظه شده و اینکه شرایع معنائی دارد غیر از معنی ظاهر، شخص داعی او را دعوت بکلمات افلاطون و ارسطو و فیثاغورث می‌کند.

غزالی در کتاب «مفاح الباطنیه» می‌گوید: مرتبه فرقه باطنیه پست‌تر از هر فرقه گمراهی است؛ چون هیچ فرقه‌ای نیست که مذهب را بخود مذهب نقض کند و دین را بنفس دین باطل گرداند، جز فرقه باطنیه که الفاظ دین را از معنای اصلی خود تغییر می‌دهند و می‌گویند: این کلمات رمز است؛ و باید دانست که مذهب اینان، ابطال نظر و استدلال است»⁽¹⁾.

او این مبحث را اینچنین خاتمه می‌دهد:

«و اگر درست دقت شود، تأویلات خنکی که باطنیه ابداع کرده و بعضی از متصوفه متابعت نموده و جماعتی از اخباریه امامیه فهمیده یا نفهمیده معتقد بآن شده‌اند، لطمه بزرگی به اسلام زد و سبب پیدایش مهدیها شد و در نتیجه، اسلام

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، ص 41 تا 43.

را ضعیف کرد و مسلمانان را پراکنده نمود. نتیجه کلام اینک: اگر مراد از باطن، بیانست که باطنیه کردند، خلاف عقل و منطق و حقیقت کفر و ضلالت است؛ و اگر مراد از باطن، مقصد و مراد قرآنست، خود معنائی صحیح و پسندیده می‌باشد»^(۱).

وی آنگاه نتیجه می‌گیرد که:

«هر معنای عربی از مسائل معانی و بیان، که فهم قرآن مبتنی بر آن می‌باشد، داخل در ظاهر قرآنست ... و هر معنائی که از قرآن شخص را مؤدب به آداب و متخلّق به اخلاق فاضله و متّصف به صفات بندگی و اعتراف به ربوبیت خالق جهان گرداند، آن باطن قرآنست؛ چون مقصد و مقصود قرآن، دمیدن روح انسانیت و متوجه کردن خلائق به خالق جهان است»^(۲).

شریعت این بحث را به دلیل اهمیت آن، بیشتر توضیح داده و در ادامه، در مورد آن به تفصیل سخن گفته است. عنوان بخش اول چنین است: «برای هر یک از ظاهر و باطن قرآن شرطی است؛ شرط ظاهر آنستکه موافق لغت عرب باشد و مخالف با شرع نباشد». خلاصه آن بخش این است که:

«باید هر معنائی که برای الفاظ قرآن کرده می‌شود، موافق قواعد عرب و معنائی که مخاطبین می‌فهمیدند باشد؛ چنانکه اگر عرب لفظی را در معنی خاصی استعمال کرد، جایز نیست به هوای نفس در معنی دیگر استعمال شود».

عنوان بخش دوم عبارت است از: «شرط فهم باطن قرآن، موافقت با لغت عرب و شهادت شرع است و تأویلات فرقه باطنیه باطل می‌باشد» و مضمون آن روشن است. دیگر فصول مهم کتاب:

- تفسیر برای و تقسیم آن به جایز و ممنوع؛

- مقاصد قرآن در وضع شریعت و احکام؛

(1) همان، ص 43 و 44.

(2) همان، ص 44 و 45.

- ناسخ و منسوخ قرآن؛

- محکم و متشابه قرآن و بیان حقیقت آن.

محکم و متشابه قرآن و بیان حقیقت آن

این مبحث از اهمیت زیادی برخوردار است؛ چرا که غالیان و باطنیان از محکم و متشابه، سوءاستفاده‌های فراوانی نموده‌اند؛ چنان که بیشتر آیات قرآن را جزو متشابهات شمردند و با این بهانه، در وسیعی برای تحریف معانی قرآن برای خود باز کردند؛ هرگاه کسی به اعتراض برمی‌خاست و می‌گفت: «این تفسیری که برای فلان آیه قرآن ذکر می‌کنید با معانی کلمات آیه هیچ همخوانی ندارد»، فوری جواب می‌دهند که: «این آیه جزو متشابهات است که فقط راسخان در علم، یعنی پیغمبر و امامان علیهم‌السلام می‌فهمند و باید آیه را طبق روایات وارده از آنان فهمید». به این خاطر، شریعت توضیح بیشتر و مفصل‌تری برای بحث محکم و متشابه می‌دهد و آن را اینطور خلاصه می‌کند:

«مراد از متشابه قرآن، آن است که حقایق معقوله در مبدأ عالم و دقایق محسوسه از لذات و آلام در معاد و معانی و حقایقی را که مردم مُتَوَعَّلِ [= دور از دانش] در عالم حس و خیال نتوانند آنرا درک کنند، در قوالب امثله و عبارات تنزل دهد و در لباس کنایات و استعارات و تشبیهات بنمایاند، تا اینکه فهمش بر مردم نادان آسان باشد و اینان را به حقیقت و خدا شناسی راهنمایی کند و به اخلاق فاضله مُتَخَلَّقِ [= خو گرفته] گرداند. پس متشابهات بر پیغمبر نازل نگردیده است که کسی جز خداوند آنرا نداند، و حتی انبیاء و اولیاء و علما هم از درک آن عاجز باشند؛ بلکه نزول متشابه برای هدایت نادانان و توده مردم است؛ و متشابهات قرآن منحصر است در بیان صفات خالق جهان مثل گوش و چشم و دست و رو و استواء [قرار گرفتن] بر عرش و امثال آن، و همچنین در کیفیت قیامت و معاد از آمدن خدا و ملائکه، و در کیفیت جنت از حور و قصور و اشجار و انهار و سُنْدُسُ و إِسْتَبْرَقُ و أُكُوبُ و أُبَارِيقُ، و در کیفیت جهنم از آتش و غسلین و صدید و طبقات دوزخ و امثال آن ... اما در آیات راجع به شریعت و تقنین قانون

و حقوق و سیاسات و اخلاق و اجتماعیات و تدبیر منزل و مدینه، به هیچ وجه متشابهی نیست و همچنین در اثبات مبدء [مبدء] و معاد و نبوت، تشابه راه ندارد و تمامی آیات آن محکم و أمّ الکتاب است»^(۱).

وی پس از ذکر چند نمونه از آیات متشابه قرآن می نویسد:

«و من - ان شاء الله- بر طریقه سلف هستم و در آنچه که درباره خدا و صفات او و آنچه متعلق به عالم غیب است، تفویض امر بخود حقتعالی می کنم»^(۲).

شریعت در پایان کتاب، در رساله بسیار ارزشمند «براهین القرآن» روشن می کند که قرآن کریم دارای بهترین براهین برای اثبات صحت عقاید اصول دین می باشد، و دلایل و براهین قرآن، بسیار متین تر و بالاتر از براهین متکلمین و فلاسفه می باشد. سپس به بیان براهین قرآن در مورد توحید - اعم از توحید عبادت و توحید ربوبیت - می پردازد و آنگاه در مورد نبوت عام، نبوت پیغمبر آخرالزمان، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و روز رستاخیز و بقای نفس بعد از مرگ نکاتی بیان می نماید.

شایان ذکر است که اغلب منابعی که شریعت در این کتاب استفاده کرده و از آنها اقتباس های بسیاری نموده است، برای تایید مطالب کتابش، از منابع اهل سنت استفاده برده است، به ویژه از کتاب های بعضی از علمای که با عقاید شیعه بسیار مخالفند؛ مانند: ابن تیمیه، ابن قیم جوزیه، ابن حزم اندلسی و غزالی. این نشان می دهد که وی نه فقط دانشمند آزاداندیش و مخالف با تعصب فرقه ای بوده است، بلکه گرایش دینی او بیشتر به سمت اهل سنت و جماعت بوده است.

خالی از لطف نیست که برخی از منابع کتابش را به عنوان نمونه در ذیل ذکر کنیم: تفسیر طبری، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (310 ق)؛ منهاج السنة النبویة، ابن تیمیه حرانی (728 ق)؛ زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ابن قیم جوزیه (751 ق)؛ تفسیر

(1) همان، ص 80 و 81.

(2) همان، ص 94.

المنار، سيد محمد رشيد رضا (1354 ق)؛ الملل والنحل، شهرستاني (548 ق)؛ الفصل في الملل والأهواء والنحل؛ ابن حزم ظاهري (456 هـ)؛ تليس إبليس، ابن جوزي بغدادى حنبلى (597 ق)؛ الاعتبار فى بيان النسخ والمنسوخ من الآثار، حازمى (584 ق)؛ الأحكام، فى أصول الأحكام، سيف الدين أمدى شافعى (631 ق)؛ الموافقات فى أصول الأحكام، شاطبى مالكى (790 ق)؛ الإتقان فى علوم القرآن، جلال الدين سيوطى شافعى، (911 ق)، إحياء علوم الدين، فضائح الباطنية، و جواهر القرآن، همه نوشتة أبو حامد غزالى شافعى (505 ق).

9

سنگلجی تیشه بر بنیاد مادیگری می زند و به شبهات جوانان در مورد دین جواب می دهد

درآمد

دهه های آخر زندگی شریعت سنگلجی همزمان بود با دوران سلطنت رضا شاه و سه سال آغازین سلطنت محمد رضا شاه^(۱). دوران رضاخان - همان طوری که قبلاً به آن اشاره شد - دوران گسترش نوگرایی، گرایش به غرب و مبارزه با نهاد روحانیت و شعائر مذهبی شیعه بود.

رسول جعفریان در مورد این مرحله از تاریخ ایران می گوید:

«در تمام این دوره، شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را بر ضد روحانیت سامان دادند. در این زمینه، همه گروه های غرب گرای راست و چپ های سوسیالیست و مارکسیست طرفدار شوروی، یکجا در مبارزه بر ضد روحانیت و دین با یکدیگر اتفاق نظر داشته و هماهنگ بودند، به عبارت دیگر، روند تحولات فرهنگی و سیاسی پس از مشروطه، قدم به قدم به ضرر مذهب و در جهت کاستن از نفوذ آن به پیش می رفت. در این دوره، وقتی متجددین غرب گرا و مارکسیست ها - با همه اختلاف نظری که داشته و دارند - سخن از عوامل انحطاط و عقب افتادگی به میان می آوردند، مذهب را به عنوان عامل اصلی

(1) در سال 1320 ش، نیروهای متفقین [به رهبری انگلیسی ها] رضا شاه را از پادشاهی ایران خلع و او را تبعید کردند و پسر جوانش، محمد رضا، را به جای او بر تخت سلطنت نشانند.

این عقب افتادگی می شناختند»^(۱).

وی سپس به نیرومند شدن کمونیسم و حزب توده در ایران در شروع سلطنت محمد رضا اشاره کرده و می نویسد:

«این نحله فکری [یعنی کمونیسم] به تدریج از شمال ایران به سمت جنوب و تهران آمد و درست پس از رفتن رضا خان، به طور جدی توسط روشنفکران چپ مطرح شد و جاذبه زیادی را ایجاد کرد. این فعالیت، طی چند سال، چنان دامنه اش گسترده شد که بیم آن می رفت اگر رضا خان نتواند با توسل به زور دین را از میان بردارد، کمونیست ها با روش های حزبی - استالینی خود موفق به انجام این کار شوند»^(۲).

بنابراین طبیعی است که در این شرایط، مادی گری و بی دینی در طبقه روشنفکر رواج پیدا کرده و بر اثر تبلیغات ملحدان و دشمنان دین، شبهاتی در اذهان نسل جوان در مورد اصول دین (مانند وجود خدا و وحی و نبوت و معاد) پیدا شود؛ هر چند که باید به این نکته نیز توجه کنیم که فساد روحانیون شیعه در دوره حکومت قاجار، گرایششان به دربار و سکوت در برابر بی کفایتی های شاهان زنباره قاجار و واگذاری خاک ایران به بیگانگان، مردم را از نهاد روحانیت بیزار و ناامید کرده بود و شاید همین امر، اصلی ترین عامل گسترش اندیشه های کمونیسم و مادی گرایی در آن دوران بود.

در این میان، جوانان متدین سرگردان، جهت دفع شبهات و رفع اشکالات ذهنی شان به علامه شریعت پناه برده، پرسش های خود را با کمال آزادی با وی مطرح می کردند، و او با صبر و حوصله گوش می داد سپس جواب های دندان شکن و قاطعی به شبهات ملحدین می داد؛ چه به صورت حضوری و یا از طریق درس ها و کتاب هایش.

اینک به عنوان نمونه ای از کوشش های فکری وی در این موضوع، بخش هایی از کتاب براهین القرآن [ضمیمه کلیل فهم قرآن] را خدمت خوانندگان محترم می آوریم که

(1) رسول جعفریان، جریانها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، ص 24 و 25.

(2) همان، ص 27.

در آن تیشه به ریشه پایه‌های فلسفی مادی‌گری و الحاد زده و وجود خالق عالم را با محکم‌ترین دلایل ثابت می‌کند. او تحت عنوان «قرآن براهین بر اصول ایمان را در بردارد» می‌نویسد:

«... بشر از آنروزیکه پای در این خاک‌دان طبیعت گذارد و دنبال تفتیش حقایق و تعلیل اشیاء رفت و متوجه بکون و هستی شد، نخست چیزی که نظرش را جلب نمود، این بود که: حقیقت این کون و عالم وجود چیست؟ و ثانیاً: نسبت من به کون چیست؟ و ثالثاً: در این عالم چه باید بکنم؟ این تفتن، انسان را وادار به جستجو و تحقیق نمود و آراء و عقاید مختلفی پیدا شد؛ جمعی گفتند: حقیقتی نیست و راهی بشر به حقیقت ندارد و این جماعت به سُفسطائین نامیده شدند؛ برخی گفتند: عالم منحصر به محسوس است و عالمی غیر از این عالم نیست. این گروه به حسیون خوانده شدند؛ گروهی گفتند: غیر از این عالم محسوس، عوالمی بیشمار که به نردبان حس نمی‌شود رفت و تحقیق در عوالم غیب منحصر به برهانست. اینگروه فلاسفه، الاهیون نامیده شدند؛ و جماعتی گفتند: راه تحقیق حقایق، منحصر به مکاشفه است و پای استدلالیان چوبین بود. این جماعت به صوفیه نامیده شدند. قرآن راه فهم حقایق را دلیل و برهان میداند با شرایطی که بعد از ذکر طرق مختلفه بیان خواهیم نمود»^(۱).

آنگاه تحت عنوان «طریقهٔ سوفسطائیه و رد آن» می‌نویسد:

«هنگامیکه به تاریخ فلسفه مراجعه کنیم، می‌بینم مذهب شک در اعصار مختلف جلوه‌ها نمود چنانکه «جورجیاس» که یکی از زعمای [= پیشوایان] سوفسطائیه است، میگوید ما در وجود اشیاء شک داریم و اگر موجود هم باشد، راه به معرفت آن نداریم. و در اعصار جدید از زعمای مذهب شک «داوید هیوم» است [که] میگوید: مسائلی را که عقل بشر به آن اعتماد میکند و میگوید به توسط آنها

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 125 تا 128.

به حقیقت راه می‌پیمائیم، تمامی آن وهم و خیال است؛ مثل علت و معلول و سبب و مسبب و جوهر و عرض امثال آن. پس بنابراین، به هیچ وجه راه به حقیقت ممکن نیست ... خلاصه تمامی این بیانات اینست که سوفسطائیه متشعب به سه گروه‌اند:

- 1- لا ادریه که می‌گویند: ما شک داریم و در اینکه شاک هستیم شک داریم؛
- 2- عنادیه می‌گویند: هیچ قضیه‌ای بدیهی یا نظری نیست، مگر اینکه برای آن معارضی هست و میان قضایا معانده است. مثلاً قضیه عالم، حادث است با براهینش میان قضایا تعاند است. ما نمی‌توانیم میان قضایا ترجیحی قایل شویم و حکم کنیم؛
- 3- عندییه می‌گویند: عقیده هر قومی، قیاس بآن قوم حقست و قیاس بخصوصشان باطل»⁽¹⁾.

و در آخر می‌نویسد:

«... و باید دانست که قول سوفسطائیین بنفی حقایق مکابره با عقل و حس است. و در رد قول اینان کفایت میکند که گفته شود شما می‌گوئید: اشیاء حقیقتی ندارند؛ آیا این کلامی که می‌گوئید حقست یا باطل؟ اگر گفتند حقست، پس حقیقتی ثابت شد، و اگر گفتند حق نیست، پس به بطلان قول خود اعتراف کردند. و به شکاک از این فرقه می‌گوئیم: این شکی که شما دارید، یا موجود و صحیح است یا موجود و صحیح نیست. اگر گفتند: موجود و صحیح است، پس حقیقتی را قائل شدند، و اگر گفتند: موجود و صحیح نیست، پس بنابراین ابطال و نفی شک را نمودند و مسلماً در ابطال شک اثبات حقایق است.

اما قول جمعیتی که می‌گویند: هر قضیه‌ای نزد کسی که آنرا حق میدانند حقست و نزد آنکسی که آن را باطل میدانند باطل است، جواب می‌دهیم: اعتقاد حقیقت در

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 134.

چیزی، آن را حق نخواهد نمود، و همچنین اعتقاد ببطلان آن، آن را لباس باطل نخواهد پوشانید. حق آن موجود، ثابت در متن واقع و نفس الامر است؛ اعتقاد در آن به هیچ وجه مداخلیتی ندارد و بسبب آن، واقع تغییر نمیکند. اگر این حرف صحیح باشد، لازم می‌آید یکچیز در آن واحد هم موجود باشد و هم معدوم، و این اجتماع نقیضین خواهد شد و بطلان آن از بدیهیاتست»^(۱).

آنگاه تحت عنوان «طریقه حسیون و تجربیون و ابطال آن» می‌نویسد:

«این طایفه بر آنند که جز جسم و جسمانی، چیز دیگر وجود ندارد و میگویند: موجود، منحصر به محسوس است و هر محسوسی یا جسم است یا جسمانی؛ پس آنچه جسم و جسمانی نباشد، موجود نیست و ماورای آبادان تن و قریه بدن، مملکتی دیگر قائل نیستند. و میگویند: آنچه موضوع معرفت است و ممکن است بشر بآن راه پیدا کند، منحصر به محسوساتست و علم را در حدود محسوساتی که در تحت اختیار و تجربه در می‌آید، محصور میدانند، و آنچه محسوس نیست، تعقل آنرا ممتنع میدانند، و هر علمیکه بر معقولات دور میزند، آنرا علم نمی‌شمارند؛ بلکه وهم و تخمین می‌پندارند.

و موضوع علومشان محسوساتست، و قوه شناسائی اشیاء را قوه مشاعر و حواس میدانند، و حواس را جز ترتیب اعصاب چیز دیگر نمی‌پندارند، و طریقه تحقیقشان طریقه تجربه و حس است، و هر چه به این دو درآید آنرا علم میدانند؛ و بنابراین، طریقه مباحث الهیات و نبوات و خودشناسی و اخلاق را علم نمیدانند؛ چون مباحث متعلق به اینها غیر محسوس است و در تحت تجربه و حس در نمی‌آید و خاتمه سخنانشان «سَلَامٌ عَلَی الْوَحْیِ وَالِدِیْنِ».

و بنابراین مبادی فاسد پیشوای این مذهب «کنت» علوم را ریاضی و طبیعی و فلک و شیمی و علم الحیوة و علم الاجتماع تقسیم نموده است و دلیل بر فساد قول اینان

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 135 و 136.

1- ما بالضرورة میدانیم افراد انسان در حقیقتِ انسانیت، مشترکند. پس این حقیقت مشترک یا شکل و قدر و حَیزِ [محل] معین دارد یا ندارد. اگر اینقدر مشترک شکل و حیز معین داشته باشد، لازم می‌آید که مشترک نباشد؛ چون هر شخصی مخالف تشخیص دیگر است، و اگر آن حقیقت مشترک قدر و وضع و شکل معین نداشته باشد و مُتَعَيِّن [= ثابت] بهیچ تعینی نباشد و با هر تعینی جمع شود، مسلماً محسوس نخواهد بود و معقول خواهد شد؛ پس گفته ایشان که هرچه محسوس نیست معقول نخواهد بود باطل شد و بحث و تفتیش در محسوس ما را بغیر محسوس رسانید و آن مفهوم انسان کلی است؛

2- کسی که اعتراف بمحسوس نمود، باید اعتراف کند که حسی هست؛ چون اگر حس نباشد، محسوس نخواهد بود و حس محسوس نیست؛ بلکه معقول است. پس از اعتراف به محسوس، اعتراف بغیر محسوس بوجود آمد؛

3- هر عاقلی نمیتواند منکر تعقل خودش شود با اینکه عقل نه متوهم است و نه محسوس؛

4- برای محسوسات، علاقهای پیدا میشود که نه محسوس است و نه متوهم؛ و آن ادراک طبایع کلیه است، مثل عشق و خجل و وجل و غضب و شجاعت و جبن و امثال آن؛ چون کلی اینها را عقل مدرک است؛ اما اشخاص و جزئیات اینها مثل عشق بفلان یا غضب بر بهمان یا ترس از فلان بحس ادراک نمی‌شود؛ اما بوهم ادراک خواهد شد؛ و هنگامیکه ثابت گردید که در عالم هستی موجودات هستی که بالذات از این مراتب خارجند چون ذات ربوبی و موجودات عالم غیب، پس آنها اولی هستند که معقول باشند نه محسوس.

اما توهمی که حسیون نمودند به اینکه فکر در حقیقت وظیفه عضو است مثل جمیع وظایف بدن، چنانکه وظیفه معده و امعاء هضم غذا و کبد افراز صفراء و غدد فکیه و آنچه زیر زبانست افراز لعاب میباشد، همچنین وظیفه مخ فکر است

که بواسطه تأثرات از امور وارده بر آن کار استدلال و استنتاج از او صادر می‌گردد.

این توهم در منتهی مرتبه فساد و بطلان است و دلیل بر این اینست که هضم و افراز صفرا و لعاب از نوع فکر نیست؛ چون هضم و امثال آن عمل مادی محض است شبیه اعمال طبیعت مثل انبات و تبخیر؛ لکن عمل فکر معنوی است و آن احاطه بکون محسوس و معقول میباشد و مناسبتی با عمل مادی صرف چون هضم و امثال آن ندارد. و دیگر آنکه مخ تحقیقاً مدرک نیست؛ بلکه آن آلت برای ادراک است چنانکه چشم آلت دیدنست.

اگر گفته شود: ادراک در انسان بواسطه بزرگی و کوچکی مخ قوی و ضعیف می‌گردد و کمال شکل و ترکیب کیمیاوی آن تأثیر کامل در ادراک دارد، در جواب می‌گوئیم: این کلام مثل اینست که بگوئی ابصار در انسان بنسبت صحت چشم و سلامت اجزاء آن از عوارض و کمال و شکل و ترکیب کیمیاوی آن قوی میگردد و همچنین گوش بواسطه کمال اجزاء و دقت ترکیب قوی میگردد؛ لکن اگر دقت کامل شود، می‌بینیم که حقیقه مُبَصِّر چشم نیست و همچنین شنونده گوش نیست؛ چون گاهی میشود چشم در منتهی مرتبه صحت و سلامت است، و لکن چون نفس اشتغال بامر مهمی دارد - مثل وحشت سخت یا درد شدید - با اینکه چشم باز و سالم است پیش پای خود را نمی‌بیند؛ و همچنین گوش با آنکه صحیح است، بواسطه اشتغال نفس بامر مهمی اگر فریاد هم زده شود گوش نخواهد شنید.

ممکن است در اینجا گفته شود چون مخ متأثر از آلم [= درد] و فَزَع [= ترس] شدید گردید، انسانرا از تمیز مبصرات و محسوسات منصرف میکند و این ندیدن و نشنیدن بواسطه انصراف است. این ایراد است بسیار سست؛ موجودیکه شانش این باشد که از شغلی بشغل دیگر متوجه شود و نزد امری دون امری توقف کند، نمیشود گفت آن موجود مادی محض است. ما آلات مادی را که دقت می‌کنیم

می یابیم از کاری بکار دیگر منصرف نمی شوند مگر آنکه حایل مادی پیدا شود؛ مثل آئینه که منصرف و متوجه شخصی دون شخصی نمیشود مگر وقتی که میان یکی از آنها و آئینه حجابی پیدا شود. پس اگر چنانکه مخ، مادی محض باشد - مثل آلات ساعت یا آلات بخاری دیگر - جنون است بگوئیم بواسطه الم و فزع منصرف میگردد، چون تألم و فزع، از امور معنویه و و همیه است؛ از خواص ماده و حرکت نیست.

خلاصه، مخ ترکیب و مواد داخلی و خواص آن معلوم است؛ چگونه تصویر می شود از مواد جامد غیر مدرک جوهر زنده ای که حدی برای تصوراتش نیست و نهایی برای مدرکاتش نمیباشد پیدا شود؟ **وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ**⁽¹⁾.

شریعت در جای دیگری از همین کتاب تحت عنوان «ادله قرآن بر اثبات خالق جهان» می نویسد:

«از استقرای کتاب مجید معلوم می شود که اثبات صانع [= آفریدگار] عالم، بچهار طریق فرموده است: 1- دلیل عنایت؛ 2- دلیل اختلاف؛ 3- دلیل اختراع؛ 4- دلیل فطرت؛ و ما هر یک را جداگانه بسمع اهل تحقیق می رسانیم:

دلیل عنایت

این دلیل، از راه عنایت و توجه بر اسنان و اینکه همه موجودات برای او آفریده شده است، و مبنای این دلیل بر دو اصل است: یکی آنکه همه موجودات عالم با وجود انسان موافق و سازگار است؛ دوم آنکه این موافقت ناگزیر باید از طرف فاعلِ قاصدِ مریدِ علیمی باشد؛ زیرا این موافقت و سازگاری ممکن نیست از راه

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 136 تا 140.

تصادف و اتفاق بعمل آید.

اما اصل اولی ثابت می شود با تفکر در اینکه شب و روز و آفتاب و ماه و فصول چهارگانه و کره زمین همگی با وجود انسان سازگار و ملایم است و همچنین بیشتر حیوانات و نباتات و جمادات و اغلب جزئیات دیگر از قبیل باران و رودخانه ها و دریاها و آب و هوا و آتش بالتمام با آن موافق و ملایم می باشند و همینطور با تأمل و دقت در اعضای بدن انسان و حیوان که همه با حیات و وجود انسان توافق دارند، این مطلب واضح و روشن می گردد و خلاصه هرکه بخواهد بیشتر خدا را بشناسد و اساس توحید او محکم و کامل گردد، باید منافع بیشمار یک یک فحوص و تحقیق نماید.

و از اینجا اصل دوم نیز ثابت و مبرهن می گردد؛ زیرا ممکن نیست که اینهمه موجودات برای منفعت وجود انسان اجتماع کند و این اجتماع بدون اراده فاعل و از راه تصادف و اتفاق صورت گیرد. مثلاً اگر کسی سنگی ببیند که آنرا طوری کار گذاشته اند که برای شستن مناسب و موافق است، شکی نمی کند که آن بقصد و اراده فاعلی انجام یافته است و وقوع و قرار یافتن آن بآن صفت از راه اتفاق و تصادف صورت نگرفته است و هرگاه سنگی را ببیند که هیئت و وضع آن برای جلوس مناسب نباشد، می تواند بگوید آن هیئت بدون قصد قاصدی حاصل شده است؛ همینطور اگر کسی بجهان نظر اندازد و آفتاب و ماه و ستارگانرا ببیند و بفهمد که چگونه از حرکت آنها فصول چهارگانه بوجود می آید و چگونه روز و شب درست می شود و سبب نزول باران و حرکت باد را ملاحظه کند و در اجزاء زمین و حیوان و نبات دقت نماید و در موافقت آب با ماهیان و حیوانات دریائی و سازگاری هوا با مرغان تأمل نماید، بدون درنگ بوجود صانعی عالم و پروردگاری حی و مرید اعتراف خواهد کرد و از عنایتی که در موافقت و ملایمت اجزاء و موجودات عالم با وجود انسان در میانست پی خواهد برد که اینهمه از راه تصادف و اتفاق صورت نگرفته است و قصد قاصد و اراده مریدی

در کار بوده است. هنگامیکه این دلیل قرآنی بر اثبات خالق جهان واضح شد، اینک آیات وارده از قرآن را در بیان این دلیل ذکر می‌کنیم...»^(۱).
در اینجا شریعت تعدادی از آیات قرآن کریم را در این باره می‌آورد؛ سپس با همین سبک منطقی و استدلالی، به شیوه‌ای بسیار زیبا و محکم، دلیل اختلاف و دلیل اختراع را برای اثبات وجود خدا شرح می‌دهد، تا به دلیل فطرت می‌رسد و می‌گوید:

«دلیل فطرت بر اثبات خالق جهان:

خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾^(۲) [روم: 30] حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، ثُمَّ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ وَيُمَجَّسَانِهِ» یعنی: «هر کسی بر فطرت توحید و اسلام از مادر متولد می‌شود؛ مگر اینکه پدر و مادر او را یهودی و نصرانی و مجوس بار بیاورند».

دلیل بر این مطلب اینست که: همواره مردم از مردی طبع و غریزه و بدون اراده متوجه به خالق جهان می‌شوند و در شداید و بلایا و سختیها خدای یگانه را بیاری می‌طلبند و جز ذات مقدس او مسبب‌الاسباب و مُسَهِّلِ الامور الصعاب نمی‌بینند و حل مشکلات و قضای حاجات و رفع کربات را در دست قدرت او می‌دانند و در اقدام به کارهای بزرگ و مبادرت به عملیات مهم بار می‌کنند و موفقیت و کامیابی را موکول به اراده و لطف او می‌دانند؛ چنانکه قول خدای تعالی بر این معنی گواه است:

﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ أَعْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۵﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا

(1) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 183 تا 184.

(2) ترجمه آیه: «[ای رسول ما] روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده است...».

كُشْرِكُونَ ﴿[الأنعام: 41، 40] یعنی: «[ای محمد] بگو: خبر دهید مرا اگر شما راست می گوئید، در حین نزول عذاب و رسیدن روز قیامت جز خدای عالم کسان دیگر را به یاری می طلبید؟ ولی شما فقط خدا را می طلبید و او را بیاری می خوانید آنگاه خداوند اگر اراده فرمود عذاب را از شما بر می گرداند و حاجات شما را بر می آورد و در این هنگام، شما آنها را که برای خدا شریک قرار داده بودید، فراموش می کند».

شخصی از حضرت صادق درباره خداپرستی سؤال کرد [و ایشان] در جواب فرمود: ای بنده خدا، هرگز کشتی شما در دریا شکسته است در حالتی که نه کشتی نجات ده موجود بود و نه شناوری می دانستی؟ گفت: بلی. بعد امام فرمود: آیا در این موقع دل تو امیدوار بود که قدرت و نیروی دیگری تو را نجات دهد و از شر غرق شدن و هلاکت خلاصی بخشد؟ گفت: بلی؛ امام فرمود: همین قدرت خداوند متعال می باشد که بر نجات و خلاصی تو در جائیکه منجی و خلاص دهنده ای نیست قادر است بر پناه دادن و فریادرسی تو در جائیکه پناه دهنده و فریادرسی نبود، توانا بود⁽¹⁾.

از این بیانات معلوم شد که ظاهرترین و آشکارترین موجودات، ذات باری جل جلاله است پس ناچار می بایست که شناختن و معرفت آن، اول معارف بشری و مبدأ معلومات انسانی گردد و فهم آن برای عقول و اذهان آسانترین مفاهیم باشد؛ ولی ما می بینیم که امر برعکس است؛ پس ناچار این را سببی است.

اینکه گفتیم: خداوند اجلی و اظهر موجودات است، با مثال کوچکی معلوم می شود: شخصی را می بینید که مشغول نوشتن کتاب یا دوختن لباس است، ظاهرترین و جلی ترین صفات آن مرد، حیات و علم و قدرت اوست؛ اما صفات باطنی او - از قبیل غضب و شهوت و خلق و مرض و صحت او - بر ما معلوم نیست؛ صفات

(1) ابن بابویه قمی، محمد بن علی بن حسین، التوحید، تحقیق هاشم حسینی، قم، جامعه مدرسین،

ظاهری او را نیز در مرحله نخستین تشخیص نمی‌دهیم و در بعضی دیگر از صفات ظاهری او شک و تردید می‌کنیم. اما صفاتی که اظهر [= آشکارترین] تمام صفات است [و] در مرحله اول، ذهن متوجه آن نمی‌گردد و هیچگونه شک و تردیدی راجع بآن صفات در فکر ما راه نمی‌یابد، همان وجود حیات و علم و توانائی اوست این صفات مانند صفات دیگر از قبیل رنگ بشره [= پوست] و طول و عرض بحواس خمسہ ظاهری ادراک نمی‌شود؛ بلکه بلافاصله پس از دیدن حرکت دست و نوشتن یا دوختن او، پی به اراده و علم و حیات او می‌بریم.

همچنین اگر نظری به جهان و ماسوی الله بیاندازیم و آنچه را که با حواس پنجگانه خود از دریا و خشکی و کوه و بیابان و نبات و جماد و حیوان و کرات آسمانی و ستارگان ثوابت و سیارات و ماه و خورشید مشاهده کنیم و تحت مطالعه درآریم، از این جنبش و حرکت دائمی و از این موجودات و مصنوعات مختلف، و از این تطورات گوناگون و تحولات عدیده که در نفوس خود و همجنس خود و در کلیه ذرات عالم می‌بینیم، به وجود صانعی که دارای حیات و علم و توانائی است اقرار و اعتراف می‌کنیم؛ بلکه پیش از آنکه جهانرا در تحت مطالعه و مشاهده درآوریم از علم به نفس خود و حرکات و اطوار که ناشی از آنست، و از مشاهده اعضای بدن و سر و دست و پا و گردن و مغز و قلب می‌فهمیم که ساخته و پرداخته یک صانع توانا و عالم و حی می‌باشیم، چون مشاهده و علم به نفس، اسبق علوم نتیجه این مشاهده که اقرار به وجود صانع حی مدرک باشد، اظهر و اسبق و اجلای جمیع معارف خواهد بود.

و در صورتیکه دست نویسنده و خیاط، به دانش و حیات و توانائی او دلالت کند، چگونه این همه موجودات از بشر و حیوان و نبات و جماد و اختلاف انواع و انفس و ترکیب اعضاء و گوشت و پوست و استخوان و اعصاب و خلاصه همه ذرات، یکایک بر موجودیت او شاهدی ناطق و گواهی صادق نباشند و

مشاهده این معنی عقول را خیره ساخته و کمیت افکار و اندیشه‌ها را در وادی حیرت لنگ می‌کند؛ زیرا کدام دیده‌ایست که از مشاهده عظمت خیره نگردد و از مطالعه جمال و جلال لایتناهی مبهوت و متحیر نباشد»^(۱).

از گفته‌های شریعت و کوشش‌های فکری او در رد الحاد و مادیگری و ثابت کردن اصول دین برای نسل جوان، به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. البته وی در کتاب مزبورش دلایل بسیار روشن و قاطعی برای ثابت کردن نبوت و وحی و روز رستاخیز نیز دارد، که در آن تمام شبهات ملحدان را جواب می‌دهد.

(۱) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص ۱۹۳ تا ۱۹۵.

10

دیدگاه شریعت نسبت به نبوت و رد او بر دیدگاه فیلسوفان و باطنیان

شریعت سنگلجی در کتاب «کلید فهم قرآن» تحقیق با اهمیتی درباره نبوت انجام داده که در آن، دلایل قرآنی نبوت عام و نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ارائه می‌دهد و در پایان، حقیقت وحی را بیان می‌کند و تصور فیلسوفان و باطنیان و برخی از علمای امامیه را از حقیقت وحی با دلایل علمی محکم رد می‌کند. ما اینجا خلاصه آن بحث را که منعکس‌کننده تبخّر شریعت و ژرفنگری اوست برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنیم. او در مبحثی تحت عنوان «حقیقت وحی» می‌نویسد:

«انبیاء و رسل را حسی است غیر حس عقل و قوه‌ایست به مراتب بالاتر و قوی‌تر از عقل، و این حس در غیر رسل نخواهد بود و بیان این مطلب، مبتنی بر ذکر مقدمه‌ایست: فلاسفه اصول ادراکات را سه دانسته‌اند: احساس و تخیل و تعقل؛

احساس: ادراکی است که به توسط حواس ظاهره برای نفس حاصل می‌شود و شرط ادراک حسی آنست که مُدرک (درک شده) موجود مادی باشد و حاضر نزد مُدرک (درک کننده) باشد تا ادراک حاصل شود.

تخیل: ادراکی است که به توسط خیال بر نفس حاصل شده صوری را درک می‌کند و شرط آن در وقت ادراک حضور ماده نیست.

تعقل: ادراکی است که به توسط قوه عاقله از معانی مجرده و حقایق کلیه برای

نفس حاصل می شود.

چنانکه ذکر شد، فلاسفه حقیقت و وحی را کمال قوه عقلی می دانند که بآن قوه عقل، نبی درک حقایق و معانی را در اسرع اوقات با اتصال به عقل فعال می نماید و کمال قوه خیال نبی، آن صورت مجرد عقلی را موجود حسی می گرداند و بطور الفاظ مسموعه [قابل شنیدن] جلوه می دهد و آن حقیقت جبرئیل، که عقل فعالست، نفس نبی آن را بسبب قوه خیال، شخصی نورانی جلوه می دهد؛ پس وحی را از شئون قوه عقلی گرفتند و رؤیت جبریل و شنیدن کلمات را از تصرفات خیال و مخترعات آن دانستند.

این تحقیق پسندیده نیست؛ زیرا لازمه حرف فلاسفه این است که قرآن کلمات ربانی نبوده و نزول جبرئیل هم حقیقتی نداشته باشد؛ یعنی نفس نبی به توسط قوه خیال، اختراع الفاظ مسموعه کرده است و شخص جبرئیل، شبیحی از مخترعات خیال او می باشد:

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفته، کافر است

ما در اینجا می خواهیم بیان کنیم که وحی بر رسل به توسط ادراک چهارم و قوه عقل است و وحی فوق تعقل می باشد و حس و قوه ای که انبیاء و رسل بوسیله آن کشف حقایق می کنند و مهبط [= محل فرود] وحی و نزول جبرئیل می گردند آنرا فؤاد گویند؛ چنانکه قرآن بدین معنی تصریح دارد و می فرماید: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾^(۱)، انبیاء و رسل اگر چه در ظاهر بمصداق آیه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^(۲) و امثال آن، بشرند، می خورند، می آشامند، راه می روند، می خوابند و می میرند، و بالاخره تمام احکام بشریت بر آنها جاریست، ولی از حیث روح و نفس و قوای باطنه و ادراک و اراده و مشاهده حقایق و مرادده با عالم غیب،

(1) ترجمه آیه: «دل [پیامبر] آنچه دید، دروغ نشمرد» [النجم: 11].

(2) ترجمه آیه: «بگو: من فقط بشری همچون شما هستم» [الکھف: 110].

صنف خاص ممتازی هستند؛ چنانکه مشاهده می‌کنیم اصناف انسان اگرچه در حقیقت حیوانیت و ناطقیت شریکند، اما باندازه‌ای از یکدیگر ممتازند که گویا از حیوانات هم پست‌تر می‌باشد. صنف دیگر باندازه‌ای عاقل و زیرک است که به هیچ وجه شباهت بصنف اول ندارد؛ مثل فلاسفه و مخترعین، و صنفی باندازه‌ای پلید و درنده است که گویا از درندگان درنده‌تر می‌باشد، و صنفی باندازه‌ای پاک و سالم که گویا از ملائکه برتر و بالاتر است. شما نمی‌توانید بگوئید ادراکات فلاسفه همان ادراکات ابلهان می‌باشد؛ بلکه می‌توان گفت بین اغبیاء و احمقان بشر با فلاسفه و مخترعین تضاد هست، همین اختلاف شدید میان اصناف بشر سبب شد که بعضی از فلاسفه مثل ابی البرکات بی‌میل نیست که بشر را دارای انواع مختلف بداند.

خلاصه کلام، اگر اصناف بشر را استقراء [جستجو] کنیم، می‌یابیم که در هیکل انسانیت شریکند، اما در جوهر نفس و ادراکات و اخلاق مختلف می‌باشند. دایره ادراکات صنف بیخردان، منحصر بمحسوسات حواس ظاهر و خیال و واهمه است و از این دایره تجاوز نمی‌کند؛ فلاسفه و مخترعین از دایره عقل خارج نیستند و ادراکاتشان عقلی است؛ اما انبیاء و رسل دایره ادراکشان فوق عقل است و اگرچه قوای ظاهر و باطن ایشان در منتهی مرتبه شدت و کمالست؛ لکن قوه‌ای که آنها را بحقایق آشنا کرده قوه دیگر و حس دیگر است و به هیچ وجه عقل و خیال و وهم در آن عالم راه ندارد؛ مشاهدات آنان با فؤاد است. بین انبیاء و فلاسفه امتیاز جوهری است: آلت ادراک فلاسفه، عقل و آلت مشاهده انبیاء، فؤاد می‌باشد. سلسله رسل، مَفْطُور [= آفریده] بر اِنْسِلَاخ [= بیرون آمدن] از عالم بشریتند و مجبول [= آفریده شده] بر تخلیه تمامی قوا. روح پاک رسل در هنگام نزول وحی و جبرئیل، انسلاخ تام و تخلیه حقیقی از قوای ظاهره و باطنه پیدا می‌کند و بقوه فؤاد، مشاهده عالم غیب می‌نمایند، و این انسلاخ و تخلیه، در طُرْفَ الْعین [= چشم بر هم زدن] برای آنان حاصل می‌شود. این انسلاخ و انقطاع

از عالم بشریت و اتصال بملاء اعلی و ناموس مقدس علم - که جبرئیل باشد - حالت وحی نامیده میشود؛ پس چنانکه امتیاز بشر از حیوان، به نطق و درک کلیات است، امتیاز میان رسل و فلاسفه، بقوه فؤاد و سرعت انسلاخ و مشاهده سکان ملاء اعلی و شنیدن خطاب ربانی و کلمات سبحانی می باشد.

چون معلوم شد که حالت وحی، مفارقت [= مفارقت] از عالم بشریت بعالم ملکیت و تلقی کلام از رب العالمین است، پس حالت وحی از سخت ترین حالات می باشد؛ چنانکه خداوند می فرماید: ﴿إِنَّا سُلِّقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^(۱) پیغمبر در حالت وحی و نزول جبرئیل ناله می کرد و برای او حالت بیهوشی و غش دست می داد؛ حتی رزوه‌های بسیار سرد عرق از پیشانی مبارکش جاری می گردید و باندازه‌ای آن حالت شدید بود که گویا در وقت وحی و نزول جبرئیل، می مرد و زنده می شد. اگر این حالت وحی - چنانکه فلاسفه گفته اند - تعقل و تخیل می بود، غش کردن معنایی نداشت. حتی رسول اکرم بعد از حالت وحی بسر درد شدیدی مبتلا می گردید و از برای رفع سردرد خود، حنا بسر می بست. از این بیان معلوم افتاد که در وحی خطاء تصویر نمی شود؛ چون عقل و وهم و خیال در آن مدخلیتی ندارند. آن حس مقدس، حقایق را چنانکه هست می بیند و کلمات حق را بدون تصرف خیال و وهم می شنود و شاهد برین تحقیق، نص کتاب خدا و آیات سوره مبارکه والنجم است»^(۲).

(1) ترجمه آیه: «ما [به وحی خود] گفتاری گرانمایه و سنگین را بر تو القا خواهیم کرد» [المزمل: 5].

(2) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین القرآن، ص 220 تا 226.

11

واکنش علمای سنتی شیعه امامیه در برابر اصلاح طلبی سنگلجی

پس از اینکه شریعت حرکت اصلاح طلبی دینی خود را شروع کرد و با کمال جرئت عقاید خرافی رایج بین مردم را که با تعالیم قرآن منافات داشت، رد کرد، آخوندهای خرافی و روحانی نمایان متعصب در جوابش چیزی جز آزار و اذیت و متهم کردن به «وهابیت» نداشتند. به گزارش رسول جعفریان:

«اتهام سنی‌گری و وهابی‌زدگی بی‌دلیل و بیشتر از سوی کسانی که تعلق خاطر شگفتی به پاره‌ای شعائر شیعی داشتند، مطرح می‌شد. برای نمونه نسبت به دکتر شریعتی که بیشتر ناظر به برخی از مطالب ارائه شده توسط وی در زمینه امامت بود که زمانی به آنها اعتقاد داشت. این نکته‌ای بود که بعدها در نامه مشترک استاد مطهری و بارزگان مورد انکار آنان قرار گرفت. در آن نامه آمده بود که "معتقدیم نسبت‌هایی از قبیل سنی‌گری و وهابی‌گری به او بی‌اساس است".

بی‌تردید اتهام وهابی‌گری، گاه از سوی افرادی داده می‌شد که به هیچ روی علاقه‌ای به خروج از چهارچوبه رسمی که بسیاری از آن‌ها عرفیات تحمیل شده از دوره پیشین بود، نداشتند»^(۱).

در واقع، شریعت سنگلجی، خود آزار و اذیت و تهمت‌هایی که تعدادی از روحانیون

(1) رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1014.

سنتی متعصب در حق او روا داشتند برایمان بازگو کرده و در مقدمه خود بر کتاب «توحید عبادت» اینچنین می نویسد:

«اگر چه تألیف و نشر این کتاب و کتاب «کلید فهم قرآن» و «محاضرات در شب پنجشنبه» برای من گران تمام شد، به این معنی که بعضی از اراذل و جهله مردم و کسانی که استشمام رایحه توحید ننموده، حمله های شدید به نگارنده کردند و از هیچگونه افترا کوتاهی ننمودند و آنچه نفس اماره بسوء آنان امر کرد، اطاعت کردند. البته خُلف عقاید و آراء و موهومات توده سخن گفتن، کاری بسیار مشکل و خطرناک است و من قریب پانزده سالست که بدان مبتلی هستم؛ این امر تازه ای نیست. به عقیده من این افتضاحات که مردم جاهل و مدعیان باطل بجهت اصل احاتی که نموده ام به سرم می آورند کم و ناچیز است؛ زیرا در این کتاب و سایر نوشتجات و محاضرات، اسلام سلف صحیح به آنان معرفی می شود و در نتیجه، تیشه به ریشه خرافات زده و بتخانه ها خراب می شود. مسلماً مرتزقین از موهومات آوازشان بلند می شود و چون منافع خود را در خطر می بینند با هر حربه ای که ممکن باشد با ما می جنگند، ولی باید دانست جنگ اینان جنگ دینی نیست، بلکه جنگ مادی و اقتصادی می باشد، ای کاش به آنچه می گفتند معتقد بودند زیرا دفاع از عقیده کاری پسندیده است، اگر واقعاً متدینند و برای دین خدمت می کنند، چرا پیوسته بمن حمله می کنند، من که مردم را به خدای جهان، و ختمیت سید المرسلین، و روز بازپسین و علم و تقوی دعوت می کنم. در جامعه ما هزار منکر و بدعت شایع است، و بسیاری از مردم بعناوین مختلف بر ضد قرآن و اسلام برخواسته و مشغول به هزار خرابکاری هستند، چرا اینان را مورد تعقیب خود قرار نمی دهند؟ چرا مردم را از رفتن به رفاصخانه ها و شرابخانه ها و رباخواری و احتکار و امثال آن نهی نکرده؟ و از قرائت کتب ضاله و مقالات ضاره که موجب بر باد رفتن دین و عرض و ناموس مسلمین است جلوگیری نمی کنند؟ چرا مردم را از خواندن این کتاب و کلید فهم قرآن و شنیدن کلمات من منع

می‌کنند؟ پر واضح است سبب آن، اولاً: حسد نیست که امثال و اقران نسبت بمن دارند، چون حسود نتواند خود را بمرتبه محسود برساند، همت گماشته تا محسود را نزد مردم کوچک قلمداد کند، و باید بداند که الحَسُود لا یسُود: حسود، هیچ گاه سید و آقا نخواهد شد، و اگر شخص برای رضای خداوند کاری کند حسد حساد مؤثر نخواهد گردید؛ ثانیاً: چون مکتوبات و محاضرات ما بحول و قوه الهی تأثیر زیادی در مردم روشنفکر نموده، و مردم را به قرآن آشنا کرده، مسلّم است شخصی که آشنا به قرآن شد دیگر اعتنائی به مدعیان باطل ندارد، اطاعت شیادان و شیاطین انس را نمی‌کند، لذا حسودان که منافع خود را در خطر می‌بینند باید برای حفظ آن بکوشند، و به هر وسیله‌ای متوسل شوند. گاهی مرا به کشتن تهدید می‌کنند، و توده را بر من می‌شوراندند: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ [غافر: 28] یعنی: (آیا می‌کشید مردی را که می‌گوید پروردگار من خدا است و حال آنکه براهین متقنی از طرف پروردگار بر مدعایش برای شما آورده است، اگر دروغگو است زور و بال آن بر ضرر او خواهد بود، و اگر راستگو است پاره‌ای از آنچه وعده می‌دهد از عذاب الهی بشما می‌رسد و خداوند مسرف و دروغگو را هدایت نخواهد فرمود). و هنگامی به مفتريات و اکاذیب صورت باطل به مقالات من می‌دهند و نمی‌دانند «ما كان لِهٰ نيمو» هر کاریکه برای رضای خدا باشد، حق متعال او را نمو می‌دهد، خداوند می‌فرماید: ﴿الْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ [ابراهيم: 24]، یعنی: «آیا ندیدی چگونه خداوند مثل زد کلمه پاکیزه را که توحید یا دعوت به اسلام است مانند درخت طیبی که بیخ آن در زمین استوار و شاخ آن در آسمانست؟».

باید بدانند به هياهو و جنجال نمی‌شود کلمه حق را پایمال کرد، همیشه غلبه و

دولت با حق است، و باطل چند روزی جولت دارد»^(۱).

و همچنین در مقدمه کتابش «کلید فهم قرآن» نوشت:

«از ابنای زمان رنج فراوان کشیدم و سبب آن این بود که اولاً محسود اقران واقع شدم بواسطه اینکه مورد بعضی از نعمتهای الهی بوده از علم، حظی [= بهره‌ای] داشتم و از عمل صالح نصیبی؛ از اینجهت همه قسم بازارم کوشیدند و هر افتراء و توهین که به یزید و شمر زده نشده بود، بالنسبه بمن مرتکب شدند؛ حتی دو بار قصد کشتن مرا کردند؛ لکن خداوند مرا حفظ فرمود. خیال می‌کردند خداوند بندگان را بدست حساد می‌دهد؛ ندانستند که قلبها بدست مقلب القلوب و عزت و ذلت و حیات و مرگ بید قدرت اوست:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُوْتِي الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكِ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: 26]^(۲).

و جهت دیگر دشمنی اقران و ابناء زمان این بود که خداوند متعال مرا هدایت بشناختن دین فرمود. دیدم در دین خرافاتی پیدا شده است و به قرآن اباطیل و موهوماتی نسبت می‌دهند و در جامعه ما بجای دین اسلام، از ادیان باطله و خرافات امم خالیه اصولی و احکامی جای گزین [= جایگزین] شده است که امتیاز [= تفاوت] میان اسلام و خرافات داده نمیشود؛ هزار گونه شرک و بت‌پرستی با اسم دین توحید رونق پیدا کرده و هزار قسم بدعت و خرافت بنام سنت پیغمبر رایج شده است و اگر مسلمین بهمین طریق پیش بروند و امتیاز میان حقیقت و مجاز داده نشود، هیچ عاقل و درس خوانده‌ای در دین نمی‌ماند، بنا بر

(1) شریعت سنگلجی، توحید عبادت - یکتاپرستی، مقدمه مؤلف بر چاپ دوم کتاب، ص ب تا د.

(2) ترجمه آیه «بگو: بار خدایا، ای مالک فرمانروایی، هر که را بخواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که بخواهی، بازستانی، و هر که را بخواهی، اقتدار بخشی و هر که را بخواهی، ذلیل می‌کنی؛ خوبیها همه به دست توست، که براستی بر هر کار توانایی».

امر رسول اکرم [ﷺ] که فرمود: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي الدِّينِ فَلِلْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ^(۱) بر خود لازم دانستم که معلومات خود را در دین بیان کنم و خرافات را از قرآن دور گردانم و دین حقیقی را به مسلمانان معرفی کنم، و در این کار جز رضای حضرت رحمن و حفظ قرآن و متابعت از سلف صالح و تأدیه امانت اسلاف با عقاب مقصد دیگری نداشتیم و از ملامت ملامت کننده نترسیدم.

أَجْدُ الْمَلَأَةِ فِي هَوَاكِ لَذِيذَةٍ حِبَالُ الذِّكْرِ كَفَلَيْئِنِّي اللَّهُمَّ

باز طرفداران خرافات و جهالت چون از راه دلیل و برهان نتوانستند درآیند، بهانه گرفتند؛ عوام را بر من شوراندند؛ از هیچگونه افتراء و توهین کوتاهی نکردند؛ مرا بمذاهبی نسبت دادند و آراء باطلی برای من درست کردند؛ حتی سخن چینی و سعایت‌هایی [= بدگویی] کردند که اگر خداوند حافظ نبود، برای نابود کردن من و خانمانم کافی بود.

خلاصه آنچه می‌خواستند بکنند کردند. در تمامی این شئون غیر از خداوند مددی نداشتیم و ندارم ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^(۲) ﴿۳﴾.

(1) ترجمه روایت: «هرگاه بدعتی در دین پدید آید، وظیفه عالم است که علمش را آشکار کند؛ وگرنه لعنت خدا بر او باد».

(2) ترجمه آیه: «هر که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است» [الطلاق: 3].

(3) شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین القرآن، مقدمه، ص 6 و 7.

وفات مصلح کبیر

شریعت روز پنجشنبه پانزدهم دیماه سال 1322 هجری شمسی جانش از دست روبه صفتان و دشمنان دین و ایمان آسوده شد و در نتیجه چند روز ابتلا به بیماری تیفوس روحش به عالم بالا پرواز و شمع وجودش افول کرد. وی را در زیرزمین «دارالتبلیغ اسلامی» واقع در خیابان فرهنگ دفن کردند. روز وفات دانشمند شهیر شریعت سنگلجی برابر نهم محرم سال 1363 هجری قمری بود. وی چهارده روز در بستر بیماری به سر بُرد و در زمان وفات، پنجاه و سه ساله بود^(۱).

شاگرد نزدیک شریعت، حسینقلی مستعان، می نویسد:

«زندگی استاد فقید را در کلمه «تقوی و علم و افاضه و مجاهده» خلاصه می توان کرد و با نهایت تأسف، ازین چهار کلمه یک کلام دیگر نیز حاصل شد که در دوران ما می توان تأسف آنرا نتیجه منطقی و معقول آن کلمات شمرد و آن، «رنج و ملامت» بود؛ ولی دل به این نکته خوش باید داشت که نصیب همه بزرگان دانشمند و متقی و مجاهد در زندگی چیزی جز رنج و ملال نبوده است. بدبختانه یک اثر بزرگ این رنجوری و ملالت بی پایان، مرگ نابهنگام استاد بزرگ بود که هنگام رحلت بینش از 53 سال نداشت»^(۲).

(1) نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه های آن، تحت عنوان «شریعت سنگلجی و اعمال و گفتار و آثار او»، ص 159؛ تیمسار سرتپ جهانگللو، مقاله «سخنی چند درباره مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی»، نشریه فرهنگ و هنر «مهر»، شماره 1 از دوره سیزدهم، تهران: 1346ش، ص 74.

(2) حسینقلی مستعان، مقدمه کتاب محو الموهوم علامه شیخ شریعت سنگلجی، ص 4.

13

شریعت از نگاه دوستان و شاگردان

1. حسینقلی مستعان

یک سال پس از درگذشت شریعت سنگلجی، یکی از شاگردان و مریدان نزدیک او بنام حسینقلی مستعان یکی از کتاب‌های استاد به نام «محو الموهوم» را چاپ کرد و مقدمه‌ای نوشت که در آن از اهمیت کتاب صحبت کرده و مختصری از زندگی و مناقب شریعت را بیان نموده است. اینک خلاصه آن از نظر خوانندگان محترم می‌گذارد:

«استاد بزرگوارم، مرحوم شریعت سنگلجی، مؤلف این رساله و رسائل و کتب دیگر، حقی عظیم از حیث تعلیم و تربیت بر نگارنده دارد و عظمت این حق معنوی بقدری است که اگر تا پایان زندگی هم شرح فضائل او گویم و نویسم به ادای آن موفق نخواهم شد.

هنگامیکه به نگاشتن این مقدمه مأمور شدم یک مطالعه اجمالی در صفحات چاپ شده محو الموهوم کردم و بار دیگر در دل بر شجاعت و صراحت لهجه و احاطه و اطلاع استاد ارجمند آفرین گفتم. بنظر من عالیترین صفات و فضائل برای یک مرد بزرگ، علم و احاطه او، و در عین حال، شهامت و صراحت و ثبات قدم و پشتکار او درباره معلومات خویشتن است که بطور کلی این صفات را به «عمل» تعبیر می‌توان کرد. علم در جهان بمعنی مطلق «دانستن»، زیاد وجود دارد و بگمان من ارزش برای آن قائل نمی‌توان شد. چیزی که بسیار کمیاب است و ارزش بی‌متنا دارد، عمل به علم یعنی علمی است که با «توانستن» همراه

باشد. بسی مشکل است که آدمی چیزی را بداند و دانسته خود را به مقام یقین و ایمان برساند و برای گفتن و اعمال و تبلیغ آن همت و شجاعت داشته باشد. نه فقط در جامعه ما بلکه در همه جوامع بشری، هنوز جهل واقعی بر علم حقیقی فزونی دارد و هر شعله علم و فضیلت مواج با فضاهاى بیکران مملو از ظلمت جهل و غفلت است. چراغ علم، آرام آرام می سوزد و نور می افشاند؛ ولی در ظلمات جهل و نادانی، طوفانهای هولناک برمی خیزد و به خاموش کردن نور می کوشد. چه بسا از این چراغها که جمال خویشان را با حبابهای ضخیم و تیره می پوشانند و از حملات امواج ظلمت می گریزند و گوشه سلامتی برمی گزینند و بی اعتناء به غوغای جهل و اگر اهل یقین باشد فقط دور خود را روشن می کنند، و اگر پا از مرحله شک بیرون نگذاشته باشند، اشعه بی فروغ و بی حاصلی هستند که پخش نشده نابود می شوند. در این میان، چراغ حقیقی آنست که در مقابل هجوم ظلمت‌ها برتابش و نور افشائی بیفزاید، و از سوختن درون خود نهراسد؛ مقاومت کند و ضعف و فتور بخود راه ندهد؛ صد بار در مقابل حملات هولناک ظلمت خم شود و باز سر راست کند و سرانجام، آثار روشن و نمایانی از نور افشانی خود در میان ظلمت‌ها باقی گذارد. این چراغ عالم آراء همان مرد دانشمندی است که به دانش خود یقین دارد؛ به مقتضای آن عمل می کند؛ حقیقت را هر چه تلخ تر باشد و هر قدر با موهومات عوام و خرافات جهال مباین [= مخالف] باشد و آنها را به مخالفت و عناد برانگیزد، می گوید؛ گریبان گمراهان را که به بی غولهای کثیف و مهلک جهل و ضلالت خو گرفته اند و به بهای جان نیز حاضر به ترک آن نیستند، می گیرد و بطرف نور و رستگاری و سعادت راهبریشان می کند و برای ایفای این وظایف بزرگ، به زیور صراحت لهجه و شجاعت آراسته است.

مرحوم شریعت سنگلجی از اینگونه مردان بزرگ بود و مسلماً گزافه نگفتند کسانی که ماههای اخیر پس از رحلت استاد بزرگ گفتند و نوشتند که قرن‌ها

خواهد گذشت و دیگر چنین مردی در عالم اسلام بوجود نخواهد آمد.

شاید بنظر آسان آید ولی در حقیقت بی‌اندازه مشکل است که یک فرد در مقابل هزاران نفر تهی مغز و کم‌مایه و میلیون‌ها نفر معتقدین متعبد و چشم و گوش بسته و گمراه، حقیقتی را با صدای بلند بگوید و با عبارات آشکار بنویسد و خط بطلان بر هزارها کتاب غلط و گفتار ناروا بکشد.

پس خوانندگان محترم بمن حق می‌دهند که این فضیلت مرحوم شریعت را بزرگتر از همه فضائل او شمردم و پیش از نگاشتن تاریخچه زندگی او بشرح این موضوع پرداختم^(۱).

سپس آقای حسینقلی مستعان مختصری از زندگی شریعت برای ما بیان می‌کند و در آخر کلامش می‌گوید:

«این زندگی 53 ساله [شریعت سنگلجی] در میان تقوی و بزرگواری و شجاعت و جوانمردی جریان یافت، و همواره با دانش و مبارزه همراه بود. در شرح فضائل معنوی و اخلاقی مرحوم شریعت سنگلجی جا دارد که کتابها نوشته شود و نگارنده بسی خوشبخت و سرفراز خواهد بود اگر بتواند سعی خود را درین راه بی پایان رساند و کتابی را که درین باره نگارش یافته است طبع و نشر کند. ولی اینک نمی‌توانم از گفتن این نکته خودداری کنم که مرحوم شریعت در تمام مدت عمر خود، صالح و پا کدامن، درستکار و خوش رفتار مهربان و خلیق، فدائی دوستان و خیرخواه دشمنان، مشفق و مَنعم، وطن‌دوست و نوع‌پرور زیست و بر فراز اینها همه، مردی حقیقتاً موحد و واقعاً مسلمان بود. توحید او هم عقلی و علمی و هم وجدانی و قلبی بود؛ خدا را می‌پرستید؛ عاشق حقیقی او بود و با این عشق معنوی، در اوج زهد و پارسائی می‌زیست. لقمه شبهه نمی‌خورد و منت دونان نمی‌برد؛ کمتر نیمه شبی بود که گوش آسمان، مناجات و راز و نیاز

(1) حسینقلی مستعان، مقدمه کتاب محو الموهوم علامه شیخ شریعت سنگلجی، ص 1 تا 4.

عابدانه او را نشنود و چشم ستارگان اشک عاشقانه او را نبینند. وضع محیط و جریان زندگی کنونی از نظر مادی بر او سخت گرفت ولی این مرد توانا در مقابل همه سختی‌های مادی با دو سلاح قوی و درخشان یعنی: قناعت و عزت نفس مقاومت می‌کرد و در عین حال، توفیق دستگیری و انفاق و بذل و گشاده‌دستی آورد؛ زیرا باید اعتراف کنم که در مدت عمر خود من فقط یکنفر را دیدم که ایثار بنفس می‌کرد؛ نانی را که مورد احتیاج خود او بود به گرسنه‌ای می‌بخشید و یگانه پیراهن خود را بر تن برهنه‌ای می‌پوشاند و آن، استاد فقید شریعت سنگلجی بود»⁽¹⁾.

2 و 3. تیمسار سرتیپ جهانگللو و عبدالرحمن فرامرزی

یکی دیگری از شاگردان شریعت به نام تیمسار سرتیپ جهانگللو مقاله‌ای در نشریه فرهنگ و هنر «مهر» (دوره سیزدهم، فروردین 1346 ش، شماره 1) چاپ کرد و در آن، بیانات خوبی از علم و اخلاق استادش شیخ شریعت نوشت که اینک مختصری از آن را برای شما خوانندگان عزیز نقل می‌کنم:

«یکی از بارقه‌های درخشان آسمان دانش و ایمان این عصر شادروان علامه بزرگوار مرحوم حاج شریعت سنگلجی بوده است. البته سرگذشت بزرگان از آن جهت مفید معنای حالت است که چه خدماتی بعالم بشریت نموده و در راه اصلاح جامعه چه فداکاریها کرده‌اند؛ و الا ذکر زمان تولد و نحوه زندگانی و چگونگی طبیعت و محل و مکان زیست و تاریخ فوت چه نفعی برای جامعه خواهد داشت؟

مرحوم شریعت سنگلجی از نوادر زمان و نوابغ دروان و مردی متبحر در علوم دینی و متخصص در تفهیم و تفهم قرآن حکیم و سنت حتمیه پیمبر اسلام و فرموده‌های ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین- بوده و در اصول و کلام و

(1) همان، ص 6 و 7.

فلسفه و عرفان عالمی متبحر و فاضلی بی‌نظیر بود. و چون بآنچه را که می‌دانست ایمان و ایقان داشت جهاد در راه جهل و نادانی و ابطال خرافات و مبارزه با بی‌دینی و بدعت و ترویج کفر و زندقه و مخالفت با اخبار مجعولی که نسبت به اولیاء دین داده بودند، ابراهیم‌وار با تبر بت‌شکنی مسلح و شب و روز برای دستگیری گم‌کردگان راه حقیقت با تن رنجور و علیل فداکارها نموده و از ستوران زمان لگدها خورد تا شاید عده‌ای از طالبین حقایق دین را آگاه سازد.

صبر بسیار ببايد پدر پير فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید استاد محرم جناب آقای عبدالرحمن فرامرزی در شماره 31 روزنامه کیهان مورخه سه شنبه 20 دی ماه 1322 شمسی راجع بمرحوم شریعت سنگلجی مقاله مرقوم و اشعار داشته‌اند:

"بنظر من شریعت سنگلجی نه تنها از محمد عبده، مفتی معروف مصر و علمدار نهضت اصلاحی اسلامی، کمتر نبود، بلکه اگر محیطی را که سنگلجی در آن پرورش یافته با محیط محمد عبده و استادان او مقایسه کنیم، اذعان خواهیم کرد که از وی بزرگتر بود. من در میان علماء اسلام، جز غزالی نظیری برای او پیدا نمی‌کنم. هر کس این حرف را مبالغه می‌شمارد، گو چند ساعتی کتب سنگلجی را با کتب غزالی مقایسه کند."

مرحوم شریعت سنگلجی نیز از همان مصلحینی بود که حیات و زندگانی خود را وقف اعلام کلمه توحید و جهاد بر ضد بدع و خرافات نمود و در صدد برآمد که با تیغ زبان و نوک خامه در سایه شجاعت و ایمان و صراحت لهجه، پرده ضخیمی را که جهال و ... بر اسلام کشیده بودند، دریده و اسلام را آنطور که هست و به همان نحوی که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوسیله وحی نازل شده است، بدینیا و - بخصوص - به هم‌وطنان خود معرفی نماید، تا حقایق دین مبین اسلام بر همه کس روشن گردد و مسلماً بذری را که آن مرحوم در مزرعه دل‌های پاک و بی‌آلایش پاشیده، سبز و خرم گردیده و روزی هم‌وطنان گرامی از ثمره‌اش

بهره مند می گردند.

آری، شریعت سنگلجی آفتابی بود که طلوع آن بمنزله افول ستاره عمر خرافاتیان و سودجویان و دکانداران شریعت محمدی صلی الله علیه و آله بود. او دانشمندی روشن بین و فیلسوفی دقیق و مسلمانی پاک نهاد و متفکر بود.

روح زمان را درک کرده اصول تعلیم و تربیت دینی را منطبق با صدر اسلام مینمود و خداپرست و انسان دوست بود؛ در دعوت برای او سفید و سیاه، فقیر و غنی، دهری، کلیمی، مسیحی، زردشتی، هندو و غیره فرقی نمی کرد؛ میل وافر داشت همه ابناء بشر را باید بجاده حق و حقیقت و صراط آدمیت سوق داد؛ در یک جلسه دانشمندان غربی را معتقد بتوحید و سپس نبوت خاتم انبیاء و معاد می نمود و با فضلاء نامی شرق، مانند تاگور، فیلسوف هندی، در مسائل فلسفی مباحثه فرموده است»^(۱).

4. مرتضی مدرسی چهاردهی

مرتضی مدرسی چهاردهی از شاگردان و یاران نزدیک شریعت بود و مقاله های متعددی در مجله های مختلف در مورد استادش و مناقب او نوشته است که در اینجا خلاصه یکی از مقاله هایش را برای خوانندگان می آوریم:

«..... در این هنگامه، نوجوانان و دانش پژوهان، که تربیت خانوادگی مذهبی داشتند گم شده خود را می خواستند و در پی آن شدند که با کدام روحانی روشنفکر به صحبت پردازند و دردهای درونی و دینی را با کدام یک از دانشمندان در میان گذارند. فضلا و دانشمندانی که داعیه اصلاح داشتند و خواستند مردم را به تجدد و اسلام رهبری کنند، تقریباً فاقد نقش شخصیت بودند یا شرایط محیط جور نمی شد؛ اجتماع هم آنان را کمتر پذیرفت؛ ولی از همه با

(1) تیمسار سرتیپ جهانگللو، مقاله «سخنی چند درباره مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی»، نشریه

فرهنگ و هنر «مهتر»، شماره 1 از دوره سیزدهم، تهران، 1346ش، ص 72 تا 74.

شهامت‌تر و جسورتر «شریعت سنگلجی» بود که هفته‌ای یک شب در مسجد سنگلج به منبر می‌رفت و صحبت می‌کرد. وعظ و خطابه او در حقیقت درس بود نه سخنرانی و نه بیانات احساساتی؛ شنوندگانش گفتار وی را سرسری نمی‌پنداشتند که از این گوش بشنوند و از آن گوش بدر کنند؛ چه او بسیاری از مسائل علمی و روانشناسی اسلام را تجزیه و تحلیل می‌کرد و شنوندگان مجلس را به حقایق دینی آشنا می‌ساخت. خلاصه مطالعات هفتگی خود را بصورت وعظ منبری ایراد می‌کرد. دانشجویان، فضلا، ادبا و نویسندگانی که می‌خواستند از معارف اسلامی بهره‌مند شوند به مسجد سنگلج می‌شتافتند و از بیانات او بهره می‌بردند. کارگر، کاسب، بازرگان، معلم، دانشجو، نماینده مجلس، روزنامه‌نگار، واعظ در پای منبر وی می‌نشست. برداشت سخن چنان بود که هر کس بفرخور فهم، دانش، ذوق خود مطلبی می‌فهمید، گروهی هم گفتارش را نوشته و دفترها تألیف و تدوین کردند. چون سخنان شریعت درس تفسیر، اخلاق، عقاید، ملل و نحل بود، همه مستمعین از برنا و پیر از گفتار شیوا و عالمانه وی بهره می‌بردند. شادروان حسین مطیعی، صاحب و مدیر نامه هفتگی «کانون شعرا» چاپ تهران که از نیکان بود، بخشی از گفتار «شریعت» را در نامه ادبی خود بصورت پاورقی چاپ و منتشر کرد، چون خواستار داشت و دانش‌پژوهان طالب بودند.

جوانان درس‌خوانده و متجدد، هنگامی که گروهی از شبهات مادی‌گری اندیشه‌شان را متزلزل ساخت بسوی او می‌رفتند؛ ایرادها را تشریح می‌کردند؛ خلجان‌های روانی را بروز می‌دادند؛ آنگاه بی‌مهابا همی گفتند: "با این مقدمات خدا نیست؛ انسان از تبار میمون است؛ هر چه هست از خاصیت پیامبران برای دوره خودشان خوب بودند؛ ماده است دوره تاریکی بسر آمد و اینک «عصر طلایی» است؛ حج فستیوال اغنیاء است؛ پیامبران مردان هوشمندی بودند؛ هر زمان یک قانون و احکامی بنا به مقتضیات لازم دارد؛ به گواهی تاریخ بشر بیچاره است؛ گرفتار خر سوارانی شد که خودشان را نابغه پنداشتند و گروهی آن را قبول کردند؛

و صدها این گونه سخنان گفتند. چون این حرفها تازه مد شده بود، کیست که پاسخ علمی این گونه تردیدها را بگوید؟ در اثر انقراض قاجاریه، نوجوانان یک باره از پرده حجاب شرم و خاموشی بدر آمدند؛ نوبت آزادی افکار و عقاید گشت؛ کیست که پاسخ درست و علمی گوید؟"

در این اوضاع و احوال، «شریعت» یکی از روحانیانی بود که وارد معركة آراء و عقاید مذهبی شد، بنام یک روحانی اسلام، درفش «لا اله الا الله و محمد رسول الله» را به اهتزاز درآورد. آری، او مجاهد دین بود؛ با حُسن سلوک و ادب مانند یک پدر روحانی، دانشمند با وقار، فروتن نوجوانان را پذیرفت؛ نخست ایرادات را می شنید، آرام آرام سخنان طرف را تجزیه و تحلیل می کرد، بجای تندخوانی، پرخاش گوئی، کینه توزی، لبخند می زد تا در چند جلسه، دانش پژوه از خدا برگشته را بسوی اسلام رهبری می نمود؛ راه خدانشناسی و مسلمانی را بوی می آموخت، دوباره او را از حالت ارتداد و کفر، بازگشت به اسلام می داد و در جرگه مسلمانان وارد می ساخت.

با رفتار پسندیده و عالمانه او گروهی نوجوانان و روشنفکران راه مسجد را پیش گرفتند و بجای اندیشه ها و افکار مادی گری، از قرآن مجید و فرهنگ اسلامی صحبت می داشتند و شیفته دیانت و راه توحید گشتند.

بسیاری از نوجوانان که رنگ مسجد و نماز را هرگز ندیده بودند و توجهی به حقایق دین و مذهب نداشتند در اثر آمیزش با شریعت و آموزش او آشنا به اسلام و قرآن مجید شدند و خانواده باتقوایی را تشکیل دادند و از حالت بی مبالاتی، بی قیدی و لابلالی گری بیرون آمدند و آدم شدند. خدایش رحمت کند؛ روحانی بلند نظری بود ...»⁽¹⁾.

(1) مرتضی مدرسی چهاردهی، مقاله «شریعت سنگلجی»، نشریه زبان و ادبیات «وحید»، شماره 116،

مرداد 1352ش، ص 517 و 518.

5. نورالدین چهاردهی

با اینکه نورالدین چهاردهی، نویسنده کتاب «وهابیت و ریشه‌های آن» با افکار شریعت موافق نبود و او را وهابی می‌دانست، اقرار می‌کرد که شریعت دارای علم وافر و اخلاق نیکو و رفتار بلند است. وی در کتاب مزبورش در مورد شریعت اینچنین نوشته است: «شریعت سنگلجی در اغلب رشته‌های علوم اسلامی تبحر داشت؛ شمرده و آهسته و روان سخن می‌گفت و مطالبی که در گفتار و آثارش متذکر شده سخت معتقد و پابند بود؛ مردی با قیافه روشن [بود] و در اقامه برهان، دستی قوی داشت. سخنرانی شریعت دو ساعت بطول انجامید... عده‌ای بسیار به مخالفت وی برخاستند و در صدد ایذا و اذیت و هتاک و هتاک‌های وی برآمدند. روزی در خیابان حافظ، با تنی چند از دوستان ایستاده و باهم سخن می‌گفتم. مرحوم شریعت، که شمرده گام برمیداشت و عصا در دست از کناره پیاده‌رو عبور می‌کرد، جوانی با صدای رسا به وی دشنام می‌داد؛ بدقت نگریستم؛ شریعت بدون آنکه رو ترش کند، بهمان منوال اولیه قدم برمی‌داشت و هیچگاه در صدد معارضه با مخالفین خود برنیامد؛ با وجودیکه توانائی هرگونه اقدامی را داشت»⁽¹⁾.

* * *

(1) نورالدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌های آن، ص 160 و 161.

14

دو پرسش در مورد شریعت و پاسخ به آنها

همواه در مورد زندگانی و شخصیت شریعت سنگلجی دو پرسش مهم مطرح می‌شود که لازم است در این کتاب ناگفته نماند و با بیان حقیقت امر، به آنها پاسخ داده شود.

پرسش اول: چرا رضاشاه پهلوی، با اینکه حاکم مستبد، غرب‌گرا و ضد روحانیون شیعه بود^(۱) و با مظاهر دین و دیانت و شعائر مذهبی شیعه سر‌ناسازگاری داشت، به علامه سنگلجی اجازه فعالیت مذهبی می‌داد؛ اما در همان وقت، به روحانیون سستی اجازه فعالیت تبلیغی نمی‌داد؟ آیا این دلیل بر این نبود که سنگلجی با شاه رابطه داشت، همان طوری که برخی از مخالفان شریعت ادعا می‌کنند؟

این پرسش را بسیاری از نویسندگانی که تاریخ آن زمان را بررسی کردند، مطرح کرده و جوابی به آن داده‌اند. من سخن احسان طبری را نقل می‌کنم که ضمن صحبتش از جریان شریعت سنگلجی در دوران رضا شاه، به آن امر اشاره می‌کند:

(1) احسان طبری در کتاب «ایران در دو سدهٔ واپسین»، تحت عنوان «جامعه ایران در دوران رضا شاه» می‌گوید: «شاه با سرکوب خشن و خونین مقاومت روحانیون در قم و در مشهد (جنبش بهلول) که با سیاست متجددانهٔ رژیم (نظام وظیفه، لباس متحدالشکل، برداشتن چادر) مخالفت می‌کردند، روحانیت را بر جای خود نشانده و مراکز اعمال نفوذ آنها، یعنی قبور ائمه، مجالس وعظ و روضه را تحت نظر گرفت و دسته و قمه‌زنی و تعزیه را بالمره [ناگهان] ممنوع داشت.»

«... شریعت در ایام رضاشاه، که از آزادی وجدان و عقیده خبری نبود، آزادانه بر بالای منبر، عقاید خود را پخش می‌کرد. مخالفان شریعت این مسامحه شهربانی را درباره شریعت بر نوعی همکاری شریعت با رژیم حمل می‌کردند؛ ولی در واقع چنین نبود. رضاشاه که با مذهب، بشکل گذشته آن، بشکلی که سید حسن مدرس نماینده آن بود، درافتاده بود، می‌خواست با دینی موافق میل خود روبرو باشد که بهتر افزار سیاست او قرار گیرد»^(۱).

طبری در جای دیگر هم می‌نویسد:

«... [رضا شاه] سیاست عقب زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهبی را به سود تجدد و اروپائی‌گری دنبال کرد؛ از دروس مذهبی در برنامه مدارس کاسته شد، برخی آداب بسیار ریشه‌دار مانند روضه خوانی ایام عاشورا، مراسم قربانی شتر در عید اضحی، مراسم احیاء، دسته‌های مذهبی و غیره یا بالمره ممنوع گردید یا فوق العاده محدود شد. رضاشاه حتی رفورم [= اصلاح] در مذهب را نیز تا حدودی و غیرمستقیم تشویق می‌کرد و مسلماً بدون موافقت شهربانی نبود اگر کسانی مانند شریعت سنگلجی یا سید احمد کسروی که از آنها سخن خواهیم گفت، نغمه‌های مذهبی تازه‌ای را تقریباً بدون ترس از ممنوعیت عام انتشار نظریات در مجامع عمومی ساز کردند. این مطلب به آن معنی نیست که ما مانند برخی افترازان، شریعت و کسروی را در مواضع [همکاری] با شهربانی رضاشاه معرفی کنیم؛ به هیچ وجه. این انطباق در تمایل، هریک از ظن خود بود و در تاریخ بسیار چنین رخ میدهد»^(۲).

رسول جعفریان نیز در این مورد می‌نویسد:

«به رغم فشارهای این دوره بر روی روحانیون، وی [یعنی شریعت سنگلجی]

(1) احسان طبری، مقاله: روزنامه اینترنتی راه توده، جامعه ایران در دوران رضا شاه:

<http://www.rahetudeh.com/rahetude/Tabari/iran-rezashah/html/jameehiran-11.html>

(2) همان.

مجاز به فعالیت فرهنگی بوده و از سوی دولت رضا شاه مزاحمتی برای منبرهای وی در مسجد سنگلج و سپس دارالتبلیغ او ایجاد نشده است...»^(۱).
او اضافه می‌کند:

«یکی از آثار شریعت، کتاب «اسلام و رجعت» است که نقدی بر آن نوشته شد؛ اما از چاپ آن جلوگیری به عمل آمد»^(۲).

بنابراین می‌توان گفت که رژیم رضاشاه فکر می‌کرد انتشار این تفکر دینی جدید، که با افکار مذهبی سنتی مخالف است و با روحانیت سنتی برخورد می‌کند، با برنامه‌های نوآوری غربی که در جامعه پیاده می‌کرد، موافقت دارد؛ لذا اجازه فعالیت دینی به شریعت می‌داد؛ اما روحانیت سنتی که درس و منبر شریعت مخالف برنامه‌های خود را می‌دید؛ لذا وی را تحت فشار قرار می‌داد.

سید مقداد نبوی رضوی نیز درباره این شبهه می‌نویسد:

«عدم برخورد حکومت با شریعت سنگلجی، بسیاری را به این باور رساند بود که وی مورد حمایت دربار است»^(۳). یکی از نمودهای مهم این موضع‌گیری‌ها، جلوگیری از انتشار نقد کتاب «اسلام و رجعت» بود. این دستور از سوی وزیر معارف وقت (علی اصغر حکمت) صادر شد^(۴). به همین دلیل، برخی آگاهان معتقد بودند که شریعت با وجودی که توانایی هرگونه اقدامی را داشت، به واکنش در برابر مخالفان خود روی نیاورد^(۵).

در کنار موضع حمایت‌گونه حکومت نسبت به شریعت سنگلجی، رضا شاه،

(1) رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، ص 1016.

(2) همان، ص 1017.

(3) چهاردهی، نورالدین، وهابیت و ریشه‌های آن، 160.

(4) این موضوع را حسن طارمی راد، معاون علمی دانشنامه جهان اسلام، از قول موسی شبیری زنجانی (از مراجع تقلید شیعیان) برای نگارنده نقل نمود.

(5) چهاردهی، نورالدین، وهابیت و ریشه‌های آن، 160.

شخصاً به او علاقه داشت و او را عالم و دانشمند می دانست. در سال 1311 ش که تاگور، فیلسوف مشهور هندی، به ایران آمد، بنا بود یکی از عالمان دینی ایران با او به گفتگو و مناظره پردازد. رضا شاه گفته بود: "فقط بچه محل ما، شریعت، می تواند با او گفتگو کند". پس از آنکه جلسه بحث با خروج تاگور نیمه تمام ماند و در عمل به نفع شریعت سنگلجی ختم شد^(۱)، رضا شاه با شنیدن آن بر سخن پیشین خود تأکید کرده بود^(۲). در هر حال، عدم جلوگیری حکومت رضا شاه از اصلاحات دینی شریعت سنگلجی، امری آشکار است که باید علت آن را حداقل در همسانی رویکردشان نسبت به برخی شعایر مذهبی شیعه دانست^(۳). نورالدین چهاردهی ضمن سخنانش درباره اخلاق بلند شریعت و رفتار پسندیده او می نویسد:

«بعضی تهمت ها بر وی وارد می کردند که برای دریافت صحت و سقم آن بر آدمم و بعد از تحقیقات بسیار دریافتم که رضا خان برای اجرای صیغه عقد همسرش، که مادر فرزندانشان بود، در ایامی که نام و نشانی نداشت، پدر همسرش به شریعت مراجعه کرده و عاقد عقد، شریعت بود. ضمن اینکه این ناچیز به نظریات شریعت اعتقادی ندارد، اما دریافت این بیمقدار آنست که شریعت وابسته به دربار وقت نبود؛ باوجودیکه امکان ارتباط موجود بود»^(۴).

نتیجه آنچه که گذشت، این است که علت چشم پوشی رضا خان در برابر فعالیت

(1) برای مطالعه گفتگوهای تاگور و شریعت سنگلجی، نک: شریعت سنگلجی، اسلام و موسیقی (به انضمام

حرمت ربا و مصاحبه با تاگور) 37 تا 43. مدرسی، مرتضی، سیمای بزرگان، ص 185 تا 194.

(2) روایتگر اصلی این سخن، شیخ الملک اورنگ بوده که آن را در هر دو بار از رضا شاه شنیده بود. این

موضوع را سرهنگ سید ابراهیم سخایی از شریعت سنگلجی شنیده و برای نگارنده باز گفتند.

(3) سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای شریعت سنگلجی، فصلنامه امامت پژوهی،

سال 1، شماره 4، ص 258 و 259.

(4) نورالدین چهاردهی، وهابیت و ریشه های آن، ص 160 و 161.

مذهبی و تبلیغی سنگلجی در دو نکته نهفته است:

اول: رضاشاه گرایش غربی و نوگرایانه داشت و از مراسم مذهبی سنتی، مخصوصاً مراسم سنتی شیعه مانند تعزیه و روضه خوانی و زنجیرزنی و قمه زنی و مانند آن خوشش نمی آمد و آنها را محدود می کرد و سعی می کرد از نفوذ روحانیت رسمی شیعه در جامعه بکاهد. در عین حال می دید که سنگلجی و جریان نوگرایی دینی نیز با آن مراسم به عنوان بدعت و خرافات مخالف است و با روحانیت سنتی در تعارض است؛ لذا شاه این جریان اصلاح طلبی دینی را با اهداف خود موافق می دید، و به آن اجازه فعالیت می داد؛

دوم: آشنائی قدیمی رضاشاه با هم محلی خود (شریعت سنگلجی) و احاطه سنگلجی به علوم، تمدن و دانش عصر جدید، در این امر بی اثر نبود. اما پرسش دوم که در ذهن بعضی از اشخاص در مورد شریعت سنگلجی مطرح شده، این است که با وجود اصلاح طلبی و نوگرایی دینی وی و انتقادی که از بسیاری از اعمال و اعتقادات مذهبی عوام داشت و آنها را به عنوان اعمال و اعتقادات شرک آمیز و خرافی می شناخت، باز هم شریعت نزد روحانیت سنتی شیعه - تا حد زیادی - محترم بود؛ لذا طیف روحانیون سنتی شیعه، برخورد تندی بر ضد او نداشتند. این برعکس موضع گیری همین روحانیت سنتی نسبت به بعضی از اصلاح طلبان دینی و تجدیدنظرخواهانی است که پس از شریعت آمدند؛ بزرگانی همچون: آیت الله برقی و استاد حیدر علی قلمداران و نظایر آنها، که موضع گیری بر ضد آنها بسیار سخت بود و به هیچ وجه آنها را قبول نمی کردند و هیچ احترامی برای آنها قائل نبودند. چرا با دگراندیشان مذهبی شیعه برخورد های دوگانه صورت گرفته است؟

پاسخ این است که شریعت در واقع با وجود تمام اصلاحات و تجدیدش، از چارچوب کلی مذهب امامیه و مکتب جعفری خارج نشد و انتقادهای او بیشتر جنبه توحیدی و مبارزه با خرافات عوام و افراط غالیان بود؛ یعنی اصلاحات وی در درون مذهب شیعه بود و اگر سخنان حساسی در نقد برخی از افکار شیعی داشت (از جمله

وجود و حیات امام غایب)، آنها را با احتیاط شدید می‌گفت؛ به قول معروف: تا اندازه‌ای در این زمینه تقیه می‌کرد. این بر عکس رویه برخی تجدیدنظرطلبان بعدی که کاملاً از چارچوب تشیع امامی اثناعشری خارج شدند و درباره‌ی از اساسی‌ترین عقاید شیعه نقدهای صریحی نوشتند؛ عقایدی مانند: نص رسول خدا بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندانش، انکار عصمت امامان، انکار اساسی مراسم عزاداری و روضه‌خوانی و زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، خمس ارباب مکاسب و حتی وجود امام زمان.

رسول جعفریان در این زمینه می‌نویسد:

«ادعای این قبیل افراد [مانند شریعت سنگلجی] آن بود که با حفظ تشیع، می‌باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود؛ زیرا ریشه در تشیع ندارد. تصور اینکه کسانی امثال شریعت از دایره‌ی تشیع خارج شده‌اند، بسیار واهی و بی‌اساس است؛ نهایت آنکه آنان روی غلو و مصادیق آن تکیه فراوانی داشتند»^(۱).

شریعت مرد بسیار آرامی بود و انتقادهای او از خرافات عوام، صرفاً علمی و با لهجه‌ی نرم و خالی از اهانت بود. او همواره این آیه کریمه را مد نظر داشت که می‌فرماید: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [نحل: 125]، یعنی: «با فرزاندگی و اندرزهای نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و به بهترین شیوه با مخالفان به گفتگو بنشین؛ محققاً پروردگار تو به حال کسانی که از راه او منحرف شده‌اند، آگاه‌تر است و نیز به حال راه یافتگان».

(1) رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران، ص 1020.

آثار و نوشته‌های شریعت سنگلجی

شریعت از حوالی سال‌های 1309 ش به فعالیت‌های تبلیغی پرداخته و در آن سال سلسله مباحثی درباره حرمت ربا ارائه می‌داد که یکی از مریدانش با نام روئین مبشری آن را گردآوری کرد و با عنوان «رساله در حرمت ربا» منتشر کرد. همین طور رساله‌ای با عنوان «اسلام و موسیقی: بیانات شریعت سنگلجی به قلم اسدالله روئین» توسط همین آقای مبشری از درس‌های شب‌های پنج‌شنبه شریعت در سال 1309 ش گردآوری و چاپ شده است⁽¹⁾.

علاوه بر کتاب‌هایی که ذکرش رفت، دیگر آثار شریعت که در زمان حیات وی به چاپ رسیده است بشرح زیر می‌باشد:

1- **توحید عبادت «یکتا پرستی»:** 174 صفحه در قطع کوچک (رقعی). این کتاب دو

بار در مدت زندگی خود شریعت چاپ شد و ایشان بر هر دو چاپ مقدمه‌ای نوشت. البته بعد از رحلت شریعت کتاب چندین بار تجدید چاپ شد؛

2- **کلید فهم قرآن:** 249 صفحه در قطع کوچک (رقعی) که به انضمام کتاب

«براهین القرآن» در زمان حیات شریعت چاپ شد و بعد از رحلت او چندین بار تجدید چاپ شد؛

3- **اسلام و رجعت:** این کتاب را شیخ عبدالوهاب فرید تنکابنی، شاگرد شریعت،

با استفاد از بیانات و دروس او در این زمینه به رشته تحریر درآورده است؛

(1) رسول جعفریان، جریانها وسازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1016.

4- محو الموهوم» 41 صفحه در قطع کوچک (رقعی). این کتاب در سال 1323ش در تهران به کوشش حسینقلی مستعان، شاگرد شریعت و یکی از مریدان نزدیکش، منتشر شد. شریعت در این کتاب با استفاد ه از آیات قرآن ثابت نمود که عیسی، خضر و الیاس علیهم السلام وفات یافته‌اند؛

5- براهین القرآن: به کتاب «کلید فهم قرآن» ضمیمه شد.

آثار چاپ نشده ایشان، که همگی به زبان عربی نوشته شده‌اند، به قرار زیر است:

1- متعابسات در مسائل فلسفه؛

2- یک دوره کامل فلسفه؛

3- تلخیص الفلسفه؛

4- علم القرآن؛

5- البدع و الخرافات؛

و چند کتاب ناتمام دیگر⁽¹⁾.

(1) نورالدین چهاردهی، وهابیت و رشیه‌های آن، ص 165، به نقل از از بیانات شب‌های پنج‌شنبه سال 1309 شمسی، که به ضمیمه کتاب «بمناسبت یکمین سال رحلت شریعت» به همت ابوالحسن بیگدلی به چاپ رسید.

مشهورترین شاگردان شریعت سنگلجی

سید مقداد نبوی رضوی، پژوهشگر حوزه تاریخ اندیشه‌های دینی در ایران معاصر می‌نویسد:

«در سالهایی که شریعت سنگلجی به تبلیغات اصلاح دینی خود مشغول بود، افراد بسیاری در محفل او حضور یافتند یا تحت تأثیر آثار وی قرار گرفتند، که البته برخی از ایشان در تاریخ فکر دینی معاصر ایران نیز تأثیرگذار بوده‌اند؛ برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

فضل الله صبحی مهتدی، شیخ محمد سنگلجی، حسین مطیعی، عبدالحسین آیتی (آوارهی سابق)، عبد الرحمن بدیع الزمانی کردستانی، حاج سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، حاج میزرا یوسف شعار تبریزی، علی اکبر حکمی زاده، دکتر محمد جواد مشکور⁽¹⁾، دکتر عباس زریاب

(1) دکتر محمد جواد مشکور (1297 - 1374 ش) مورخ، ادیب و زبان‌شناس معاصر ایرانی است. وی پس از اخذ لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، در سال 1335 ش به اخذ درجه دکترا در تاریخ اسلام از دانشگاه سوربن نائل گشت و پس از مراجعت به ایران، به تدریس در دانشگاه تبریز و سپس دانشگاه تهران پرداخت. دکتر مشکور همچنین در سال 1353 ش به عنوان رایزن فرهنگی ایران به دمشق اعزام شد و ضمن تدریس در دانشگاه دمشق، دو کرسی زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه دمشق و حلب تأسیس کرد. وی با تسلط به زبان‌های عربی، فرانسه و انگلیسی و نیز آشنایی با زبان‌های ترکی اسلامبولی، لاتین و آلمانی و زبان‌های باستانی، کتب معتبری در زمینه فرق و مذاهب، ادیان و عرفان، زبان‌های آریایی و سامی به نگارش در آورده است. استاد مشکور دارای 47 عنوان کتاب و بیش از یکصد مقاله می‌باشد که تاریخ ایران زمین و تاریخ اسلام و ایران از آن جمله‌اند.

خویی،^(۱) دکتر سید صادق تقوی، مرتضی مدرس‌ی چهاردهی، مهندس عزت الله سبحانی،^(۲) حیدرعلی قلمداران^(۳) و ...^(۴).

- (1) دکتر عباس زریاب خویی (1298 - 1373ش) مورخ، ادیب، نسخه‌شناس، نویسنده و مترجم ایرانی سرشناس است. وی در سال 1316ش به قم رفت و شش سال نزد علمای تراز اول حوزه علمیه قم به تحصیل مشغول بود. دوره لیسانس را در دانشکده معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران گذراند و به کار در کتابخانه مجلس شورای ملی مشغول شد. در سال 1339ش از دانشگاه یوهانس گوتنبرگ شهر ماینز آلمان در رشته‌های تاریخ و فلسفه درجه دکتری گرفت.
- (2) سید مقصد نبوی رضوی در پاورقی می‌نویسد: مرحوم مهندس عزت الله سبحانی - آنگونه که خود برای نگارنده نقل کرد - تنها یک بار در مجالس شریعت حاضر شده بود؛ اما در سال‌های نوجوانی با آثار او حشر و نشر داشت و آنها را تبلیغ می‌کرد. آقای سبحانی در برخی موارد - نه در اصول اعتقادی - با شریعت همراه بود.
- (3) استاد حیدر علی قلمداران دگراندیش شجاعی بود که با اینکه شریعت سنگلجی را ندیده بود، با مطالعه آثار او و سید اسدالله خرقانی به این مسیر وارد شد، آن را با جدیت دنبال کرد و آثار مهمی از خود بر جای گذاشت.
- (4) سید مقصد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای شریعت سنگلجی، فصلنامه امامت پژوهی، سال 1، ش 4، ص 270.

17

تأثیر دعوت اصلاح‌طلبی شریعت سنگلجی در ایران و آثار آن بعد از وفاتش

رسول جعفریان در مورد تأثیر فعالیت‌های شریعت سنگلجی و کوشش‌های اصلاح‌طلبی او در محافل فرهنگی و فکری و مذهبی ایران می‌نویسد:

«در یکمین سال در گذشت او هم کتابچه‌ای از ابوالحسن بیگدلی درباره وی انتشار یافت. در این کتابچه، اطلاعات فراوانی درباره شریعت، تأثیر دیدگاه‌های او در جامعه آن روز ایران و نیز اندر شناخت مریدان و مشتاقان افکار وی درج شده است. از همین ابوالحسن بیگدلی، که از مریدان وی بوده، شرح حالی برای شریعت سنگلجی در نشریه رواق که متعلق به برادر شریعت، یعنی محمد شریعت سنگلجی بود، (انتشار از خرداد 1331 به بعد) منتشر شد که ظاهراً بخش‌هایی از همان کتاب اوست که به مناسبت یکمین سالگرد شریعت منتشر کرده‌است»^(۱).

او در ادامه این بحث می‌نویسد:

«بدون تردید، حرکت سنگلجی و نیز کسروی، تأثیر خاص خود را در محافل روشنفکری مذهبی داشت و همچنان امتداد یافت. صاحب الزمانی به غلط اظهار می‌دارد که شریعت در ایران جانشینی نداشت^(۲)، گذشت که سنگلجی روز

(1) رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1020 و 1021.

(2) صاحب الزمانی، دیباچه‌ای بر رهبری، ص 140.

1322/10/15 ش در گذشت. آخرین لحظات زندگی و آنچه را که وی از دست - به قول مریدانش - عوام ناآگاه کشیده و برای همین سبب شده است تا در سن 53 سالگی چون پیری هشتاد ساله بنماید - چنان که در عکس‌هایش نیز پیداست - ابوالحسن بیگدلی مریدش در نشریه «رواق» آروده است [که] وی برادر روحانی دیگری با نام محمد مهدی شریعت سنگلجی داشت که او نیز چند روز پس از برادرش، به بستر بیماری افتاد و درگذشت. برادر او، محمد سنگلجی، که جانشین وی در عمارت دارالتبلیغ شد، دنباله کارهای وی را گرفت و نشریه رواق پیشگفته از کارهای او و جمع یاران شریعت است که در سال 1331 ش منتشر می‌شد.

محمد باقر (شهاب الدین) شریعت سنگلجی پسر شریعت است که در کار دارالتبلیغ به عمویش کمک می‌کرد و جزواتی حاوی یادداشت‌های پدر و عمو منتشر می‌کرد. در ویژه‌نامه‌ای که به مناسبت یکمین سالگرد او چاپ شد، شاعرانی چند در رثای وی شعر سرودند و گاه مضامینی که اشاره به افکار او بود، در آنها بکار بردند. در شعری از ارونگ نام آمده است:

شریعت آن که از آئینه دین غبار شرک را یکجای بزود^(۱)

مجلس ختمی هم برای وی در تبریز گرفته شد که شاعری به نام موحد اشعاری سروده در آنجا خواند. روزنامه اطلاعات به مناسبت درگذشت وی، شرحی مفصل از زندگی و تحصیلات وی را درج کرد که در کتابچه به مناسبت یکمین سالگرد شریعت آمده است^(۲).

همچنین در روزنامه قیام ایران شماره 12 (19 دی ماه 1322) نیز شرحی مفصل به قلم حسن صدر درباره آرای وی و مبارزه با خرافات درج شده است، سرمقاله

(1) به مناسبت یکمین سالگرد شریعت، ص 9.

(2) بمناسبت یکمین سالگرد شریعت، ص 25 تا 29.

روزنامه ایران نیز به تفصیل به شریعت پرداخته است؛ همین طور روزنامه اقدام، نجات، کوشش، کیهان (که مقاله مفصلی از هیئت تحریریه اداره کل تبلیغات درج کرد) و دهها نشریه دیگر خبر از درگذشت وی و مرور بر آثار و آراءش را گزارش کردند. اینها نشانگر آن است که شریعت سنگلجی از سالها پیش از آن، مورد تأیید بوده و در این سوی، مریدان و دوستانی هم داشته است.

احمد فرامرزی در روزنامه مهر ایران شماره 547 (دو شنبه 19 دی ماه 1322ش) مقاله‌ای مفصل درباره او نوشت و ضمن سخن گفتن از مصلحان، از ابن تیمیه و قیام وی علیه خرافات یاد کرده، پس از آن از محمد بن عبدالوهاب نجدی و آنگاه از محمد عبده و سپس شریعت.

مرحوم شریعت سنگلجی نیز از تیپ و طبقه همان مصلحینی بود که حیات و زندگانی خود را وقف اعلائی حکم حق و جهاد بر ضد بدع و خرافات نمود ... به خاطر دارم روزی با جناب آقای تقی زاده راجع به مذاهب و ادیان صحبت می نمودیم، تا به اینجا رسیدیم که آیا مذهب برای ضرورت دارد یا خیر. فرمودند: هیچ ملتی نمی تواند بی مذهب زنده و سر بلند بماند و هیچ شخص عاقلی بی دینی و لا مذهبی را برای ملت خود نمی خواهد؛ ولی معتقدم یکی از اصلاحاتی که باید در ایران عملی گردد، اصلاحات مذهبی یعنی بازگشت به حقیقت اسلام است⁽¹⁾.

عبدالرحمن فرامرزی هم در یادداشتی در روزنامه بهرام، او را با محمد عبده مقایسه کرد، بلکه از وی هم بزرگ تر دانست⁽²⁾.

حسین قلی مستعان و شخصی به نام مطیعی نیز در سخنرانی های رادیویی به

(1) بمناسبت یکمین سالگرد شریعت، ص 51 تا 55.

(2) همان، ص 71.

ستایش از او پرداختند^(۱). علی جواهر کلام نیز مقاله‌ای در «رعد امروز» با عنوان «شیخ محمد عبده - شریعت سنگلجی» نوشت^(۲)»^(۳).

استاد شیخ حیدر حب الله، پژوهشگر لبنانی معاصر، در نهایت بحث خود در مورد شریعت سنگلجی و روش قرآنی او و نگاه نقدآمیزش به روایات، چنین می‌نویسد: «سنگلجی در ایران به یک جریان تبدیل شد، چرا که جماعتی تحت تأثیر او قرار گرفتند و نفوذ و رشد جریان فکری او در عرصه دینی ایران تا اواخر دهه‌ی پنجاه در قرن بیستم میلادی، یعنی آغاز رویدادهای سیاسی منجر به انقلاب ایران، ادامه داشت. اما همواره تعدادی از روشنفکران به کتابهای او و نوشته‌های نوگرایان و دعوتگران تصحیح عقاید مانند او اهتمام ورزیده و آنها را مخصوصاً در این دو دهه اخیر منتشر کرده‌اند»^(۴).

شیخ حسن یوسفی اشکوری، از علمای روشنفکر و تجددخواه معاصر شیعه در تهران، در مقاله‌ای به عنوان «شریعت سنگلجی و تفکر سلفی‌گری»، تحلیل خوبی از آثار دعوت شریعت در نسل جوان و روشنفکران ایران در مدت زندگی‌اش و بعد از رحلتش دارد و می‌نویسد:

«او طی بیست و سه سالی که در تهران اقامت و فعالیت داشت، مکتب فکری شیخ هادی نجم آبادی را ادامه داد. محور کار او قرآن با رویکرد عقلانی و انتقادی نسبت به روایات دینی و خرافه‌ها و باورها و آداب مذهبی بود. مهمترین اثر و کتاب شریعت سنگلجی، کتاب معروف کلید فهم قرآن است. افکار و آموزه‌های شریعت، عده زیادی از جوانان و روشنفکران را در آن دوره تحت

(1) همان، 72، 79، 83 و 87.

(2) همان.

(3) رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1022 و 1023.

(4) حیدر حب الله، نظریة السنة في الفكر الإمامي الشيعي التكوّن والصيرورة، بیروت، مؤسسه الانتشار

العربی، 2006م، ص 612 و بعد.

تأثیر قرار داد. محفل آموزش او گرم و پررونق بود. شاگردان زیادی در مکتب شریعت سنگلجی پرورده شدند و آنان آثار قلمی متعددی را در دهه بیست و سی در جهت تقویت افکار و آموزه‌های معلم خود، یعنی شریعت سنگلجی، پدید آوردند؛ از جمله در این میان می‌توان به کتاب رجعت اثر عبدالوهاب فرید تنکابنی اشاره کرد.

در یک جمع‌بندی می‌توان محورهای اصلاح طلبی جریان سلفی، یعنی کسروی و شریعت سنگلجی و همفکران آنها را چنین جمع بندی کرد: «بازگشت به اسلام خالص و سلف با محوریت قرآن و عقل انتقادی و پیرایشگری از دین». این نحله هیچ وقت سیاسی نبود؛ و لذا چندان گرایش به اسلام سیاسی و اجتماعی نداشت. این جریان با فلسفه و عرفان و کلام و فقه توافقی نداشتند و آنها را حجاب دین شناسی می‌دانستند.

از ویژگی های این جریان، این است که نسبت به تجدد و دنیای جدید یا بی تفاوت بودند یا مخالف و یا منتقد. البته همزمان با تکاپوهای فکری شریعت سنگلجی، کسان دیگری نیز در برخی از شهرهای دیگر در همان خط و ربط فعالیت خود را آغاز کردند که - کم و بیش - تحت تأثیر شریعت سنگلجی بودند؛ از جمله می‌توان به حاج یوسف شعار در تبریز اشاره کرد که از سال ۱۳۰۴ در تبریز، جلسه تفسیر قرآن را آغاز کرد و با شریعت سنگلجی در تهران نیز مراوده و ارتباط داشت.

در مورد جریان سلفی نوگرا به چند نکته باید اشاره کرد: یکی از تفاوت‌های اساسی این نحله با جریان روشنفکری دینی، این است که روشنفکران دینی، از همان اول، اسلام اجتماعی را طراحی کردند و بعد در دهه چهل و پنجاه هم این اسلام سیاسی تبدیل به اسلام انقلابی شد؛ اما جریان سلفی گری چه در آن زمان و چه حالا، اسلام اجتماعی و سیاسی نیست؛ به همین دلیل هم جامعه این جریان فکری را نمی‌شناسد و یک جریان محدود و ضعیفی است که از همان گذشته تا

به حال در میان گروه خاصی از نخبگان مطرح است.

این جریان، در اوایل و حتی تا دهه بیست خیلی جاذبه داشت؛ اما از دهه سی به بعد، که جنبش اسلامی نواندیشانه تر شد و متفکرانی با جاذبه بیشتر در این زمینه‌ها پیدا شدند، دیگر این جریان تقریباً در حاشیه قرار گرفت؛ و به خصوص در دهه چهل و پنجاه در ایران، در حاشیه کامل وجود داشت. الان هم در جامعه ایران چندان جاذبه ندارد و لذا جوانان کمتر دنبال این تفکر می‌روند؛ به خصوص که جوانان امروز از مرحله خرافه زدایی دیگر گذشته‌اند. همان طور که گفته شد، از دیگر ویژگی‌های این جریان مخالفت با فلسفه، عرفان، کلام و فقه است.

اصولاً این جریان با اسلام روایی مخالف است؛ یعنی با اسلامی که متکی به روایت باشد، مخالف است و چون فقه اساساً روی روایت متکی است، با آن هم مخالف است. شاید از این جهت بتوان این جریان را در نقطه مقابل اخباری‌گری دانست. ضمن اینکه از جهت نص‌گرایی می‌توان آن را تحت تأثیر و نزدیک با اخباری‌گری دانست. این جریان به روایت اهمیتی نمی‌دهند و اساس کارشان قرآن است و تکیه محوری آنها هم در اصلاح طلبی قرآن است. آنهایی که تندروتر هستند شدیداً با روایات مخالفت می‌کنند؛ ولی آنهایی که یک مقدار معقول‌تر و منطقی‌تر هستند، سعی می‌کنند که روایات را هم مورد استفاده قرار دهند؛ اما روایات در چارچوب قرآن تفسیر می‌شود؛ یعنی اصل قرآن است و روایت در حاشیه آن قرار گرفته است»^(۱).

(۱) حسن یوسفی اشکوری، «شریعت سنگلجی و تفکر سلفی‌گری»، سایت اینترنتی گویا:

<http://akhbar.gooya.com/culture/archives/019778.php>

تاریخ انتشار مقاله: سه شنبه ۱۰ آذر ۱۳۸۳ ش.

18

خلاصه بارزترین افکار و اصلاحات دینی علامه شریعت سنگلجی

در پایان زندگینامه این مصلح کبیر، شایسته است تمام افکار و دعوتش را جمع بندی کنیم و به اختصار، مهمترین نمادهای دعوت اصلاح طلبی و نوگرایی وی را در چند نکته مشخص خلاصه کنیم^(۱):

1- مبارزه با خرافات، زدودن شرک و بازگشت به سلف و اسلام ناب

رسول جعفریان در مورد شریعت می نویسد:

«به تدریج گرایش های نوگرایانه، که امری عادی در دوره بیست ساله بود، پیدا کرد. این گرایش او را به سمت - به قول خودش - مبارزه با خرافات سوق داد ... شریعت مدعی بود که دعوتش قرآنی و توحیدی و ضد شرک است، و به دلیل شباهتی که در برخی از نگره های وی با جریان وهابی بود - به ویژه بعد از شهرپور بیست - از سوی منبرهایی، متهم به وهابی گری شد ... ادعای این قبیل افراد، آن بود که با حفظ تشیع، می باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود؛ زیرا ریشه در تشیع ندارد»^(۲).

(1) قسمتی از این خلاصه، از مقدمه ترجمه عربی کتاب «توحید عبادت» سنگلجی به کوشش استاد خالد محمد بدیوی برگرفته شده است.

(2) رسول جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی، صص 1016 و 1017.

خود شیخ شریعت سنگلجی می فرماید:

«به عقیده من، این افتضاحات که مردم جاهل و مدعیان باطل، بجهت اصلاحاتی که نموده‌ام به سرم می‌آورند، کم و ناچیز است، زیرا در این کتاب و سایر نوشتجات و محاضرات، اسلام سلف صحیح به آنان معرفی می‌شود؛ و در نتیجه، تیشه به ریشه خرافات زده و بتخانه‌ها خراب می‌شود. مردمیکه به این مقالت آشنا گشتند و تدبر در قرآن نمودند و توحید اسلام را دریافتند، دیگر به مدعیان باطل و طرفداران خرافات وقعی نگذارده پایبند باطل و موهومات نخواهند شد»^(۱)؛

2- همه فهم بودن قرآن بدون نیاز به رجوع به روایات

رسول جعفریان می نویسد:

«شریعت می گفت که هیچ کلمه و آیه‌ای در قرآن نیست که برای بشر قابل فهم نباشد؛ بطن قرآن هم نه به معنای تفاسیر تأویلی، بلکه مقصود هدف و مقصود قرآن است و بس»^(۲).

البته این سخن در اغلب محافل روحانیت شیعه امامیه قابل قبول نبود؛ با این وجود، شریعت در دو کتابش (توحید عبادت و کلید فهم قرآن) بارها درباره اشخاصی که ادعا می‌کردند قرآن جز به وسیله روایات قابل فهم نیست، هشدار می‌داد. او همچنین مردم را از معتقدان به تحریف قرآن یا عدم حجیت ظواهر آن بر حذر می‌داشت و مقاصد شوم آنها را بر ملا می‌ساخت؛

(1) شریعت سنگلجی، توحید عبادت، یکتاپرستی، مقدمه مؤلف بر چاپ دوم کتاب، صفحه: ب.

(2) رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 1019.

3- استدلال از منابع اهل سنت در تفسیر و حدیث و رجوع به آنها به عنوان منابع

معتبر در عین رجوع به منابع شیعه

این امر، از متن کتاب‌های «توحید عبادت»، «کلید فهم قرآن» و «محو الموهوم» کاملاً آشکار است و در فهرست منابعی که سنگلجی در آخر کتاب‌هایش ذکر می‌کرد، قابل ملاحظه است؛

4- تجدد و نوگرایی در دین

رسول جعفریان می‌نویسد:

«صاحب الزمانی^(۱) از حرکت شریعت به عنوان یک نهضت ناشناخته یاد کرده و بر آن است که وی تلاش کرد تا بدون نَسخ اسلام و تنها با نقد پاره‌ای از اخبار و احادیث، آن را به صورت یک نهضت ترقی‌خواه دسته‌جمعی و اجتماعی درآورده، آن را جهان‌بینی مقبول نسل نو قرار دهد»^(۲).

بنابراین شریعت سعی می‌کرد دین را با دیده نوین و علمی عرضه کند و به همین منظور، از روش‌های جدیدی برای تبلیغ دین استفاده می‌کرد.

* * *

(1) منظور، دیدگاه دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی در کتاب «دیباچه‌ای بر رهبری» است.

(2) رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص 2021.

کتابنامه

1. ابن شاذان قمی، ابوالفضل شاذان بن جرییل (وفاتش حوالی 600 ق)، الفضائل لابن شاذان، قم، منشورات رضی، چاپ دوم، 1404 ق.
2. ابوالحسن بیگلرلی، «ضالیة بزرگ اسلامی»، روزنامه اطلاعات، ش 17، دیماه سال 1322 ش (1363 ق/1944 م).
3. _____، به مناسبت یکمین سالگرد شریعت.
4. احسان طبری، مقاله: راه توده- جامعه ایران در دوران رضاشاه. در شبکه اینترنت منتشر شده، و آدرس آن: <http://www.rahetudeh.com/rahetude/Tabari/iran-rezashah/html/jameehiran-11.html>
5. جهانگیرلو، تیمسار سرتیپ، مقاله: «سخنی چند درباره مرحوم آیت الله شریعت سنگلی» نشریة «مهر» صادره از اداره «فرهنگ و هنر»، شماره 1، دوره سیزدهم، تهران، 1346 ش (1387 ق/1968 م)، ص 72 تا 74.
6. حسن یوسفی اشکوری، «شریعت سنگلی و تفکر سلفی گری»، در شبکه اینترنت منتشر شده (در تاریخ سه شنبه، 10 آذرماه 1383 ش)، به نشانی: <http://akhbar.gooya.com/culture/archives/019778.php>
7. حسینقلی مستعان، مقدمه کتاب محو الموهوم شریعت سنگلی، تهران، شرکت چاپخانه تابان، 1323 ش/1944 م.
8. حیدر حب الله، نظریة السنة فی الفكر الامامی الشعی التکوین والصیرورة، بیروت، مؤسسة الانتشار العربی، 2006 م.
9. رسول جعفریان، جریانه‌ها و سازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران (1320 - 1357 ش)، تهران، علم، چاپ سیزدهم، 1389 ش/2010 م، فصل هشتم.
10. رض-اش-عبانی، دکتر، برگزیده از تاریخ ایران، تهران، معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، بدون تاریخ.

11. سید عبدالحجت البلاغی، تذکره عرفاء.
12. سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به نکات پوهای شریعت سنگلجی، فصلنامه امامت پژوهی، سال اول، شماره 4.
13. شریعت سنگلجی، توحید عبادت «یکتا پرستی»، چاپ سوم، به کوشش محمد باقر سنگلجی، 1362ق / 1943م.
14. _____، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، تهران، مؤسسه انتشارات دانش، چاپ پنجم (افست)، بدون تاریخ.
15. _____، محو الموهوم، شرکت چاپخانه تاپان، اردیبهشت، 1323ش (1363ق / 1944م).
16. عبد الوهاب فرید تنکابنی، اسلام و رجعت، بوسیله سایت اینترنتی «کتابخانه عقیده» مجدداً در ویدئو منتشر شد.
17. علی بن عیسیٰ اربلی (وفاتش 692ق)، کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، چاپ تبریز، نشر بنی هاشمی، 1423ق.
18. گلزار مشاهیر، زندگینامه درگذشتگان مشاهیر ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
19. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، چاپ بیروت.
20. محمد حسن ناصرالدین صاحب الزمانی، دکتر، دیپلومه ای بر رهبری، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی، 1348ق، [542 صفحه].
21. محمد رضا مظفر، شیخ، عقاید الامامیه، چاپ دوم، بدون تاریخ.
22. مرتضیٰ مدرس چهاردهمی، سیمای بزرگان.
23. _____، شیخ هادی نجم آبادی و داستانهای از زندگی او، نشریّه «وحید»، شماره 19، اردیبهشت ماه 1352ش (1393ق / 1973م).
24. _____، مقاله «شریعت سنگلجی»، نشریّه «وحید» زبان و ادبیات، شماره 116، مرداد ماه 1352ش (1392ق / 1973م).
25. نورالدین چهاردهمی، وهابیت و ریشه های آن، سازمان چاپ و انتشارات فتوحی، چاپ اول، پاییز سال 1363ش (1404ق / 1984م).
26. هادی نجم آبادی، شیخ، تحریر العقلاء.